





# اسماء حسنا، دریچه‌های نظر به حق

شرحی بر دعای سحر

اصغر طاهرزاده

طاهرزاده، اصغر، 1330-

اسماء حسنا، دریچه‌های نظر به حق / طاهرزاده، اصغر. - اصفهان: لب‌المیزان، 1390،  
136 ص.

ISBN: 978-964-2609-34-5

فهرست‌نویسی بر اساس اطلاعات فیپا

کتابنامه به صورت زیرنویس.

1- دعای سحر - - نقد و تفسیر. 2- خدا - - نام‌ها.

297/774

1390 ط 2/30422 س/ BP270

2367975

کتابخانه ملی ایران

**اسماء حسنا، دریچه‌های نظر به حق**

**اصغر طاهرزاده**

چاپ: پردیس / معنوی

نوبت چاپ: اول

لیتوگرافی: شکبیا

تاریخ انتشار: 1390

حروف‌چین: گروه فرهنگی المیزان

قیمت: 1700 تومان

ویراستار: گروه فرهنگی المیزان

شمارگان: 3000 نسخه

صحافی: دی

طرح جلد: گروه فرهنگی المیزان

کلیه حقوق برای گروه المیزان محفوظ است

مراکز پخش:

تلفن: 0311 - 7854814

1- گروه فرهنگی المیزان

همراه: 09131048582

2- دفتر انتشارات لب‌المیزان

## فهرست مطالب

۷	مقدمه
۹	مقدمه‌ی مؤلف
۱۵	ضرورت نظر به اسماء الهی
18	تفکر در اسماء الهی
۲۳	جلسه اول، نظر به کامل‌ترین ظهور حق
26	تجلی دعا بر قلب امام
28	اسماء الهی
29	رؤیت حق در مظاهر
32	اسماء الهی مسیر اُنس با خدا
35	اولیاء الهی مظاهر اسماء الهی
38	آفات غفلت از مظاهر الهی
43	نظر به حقّ مطلق
44	سختی‌ها؛ آینه‌ی نمایش کامل‌تر اسم ربّ
۴۹	جلسه دوم، نظر به حقّ مطلق

..... اسماء حسنا، دريچه‌های نظر به حق

- 52 ..... ذات‌بینی
- 55 ..... وحدت ذات با صفات
- 59 ..... ذات بینی و ایمان قلبی
- 62 ..... مقام محسنین و رؤیت حقایق
- 65 ..... سیر به سوی حقّ مطلق
- 70 ..... سیر ابراهیمی
- 73 ..... درجه‌ی سالک در سوال
- 75 ..... مقام فنا
- 80 ..... سیر توحیدی به سوی مطلق حق
- 81 ..... نتیجه شدت طلب
- 86 ..... جمع اسم جمال و جلال
- 93 ..... جلسه سوم، چگونگی تجلی اسماء الهی بر قلب
- 99 ..... معنی سلوک عرفانی
- 102 ..... عادات‌های مشکل‌زا
- 104 ..... راه آزادی از هر گونه شک
- 106 ..... برکات تجلی اسم عظیم
- 112 ..... نظر به عالم، به نور الهی
- 117 ..... نظر به اسم رحمت

## مقدمه

باسمه تعالی

1- کتاب «اسماء حسنا، دریچه‌های نظر به حق» حاصل چندین جلسه بحث در رابطه با دعای سحر است که توسط استاد طاهرزاده انجام شد و پس از پیاده‌شدن سخنرانی‌ها و تکمیل مطالب و اضافه‌شدن نکاتی در ابتدای بحث توسط ایشان، خدمت عزیزان عرضه می‌کنیم. مینا و فضای مطالب، مباحث امام خمینی «رضوان‌الله‌علیه» در کتاب شرح دعای سحر می‌باشد.

2- مکتب اسلام بر توجه به اسماء الهی تأکید دارد و در همین راستاست که مکتب حضرت روح‌الله خمینی «رضوان‌الله‌علیه» نیز ما را به توجه به اسماء الهی دعوت می‌نماید. ایشان به خوبی می‌دانستند که اگر مکتب حق را درست ارائه ندهیم مکتب‌های باطل و عرفان‌های کاذب، خود را در لعاب حق به اندیشه جوانان حقیقت‌جو تحمیل می‌کنند.

با طرح صحیح اسماء الهی از طرفی می‌توان طراوت حضور در محضر الهی را با عمق جان تجربه نمود و جوانان را از عرفان‌های کاذب نجات

داد و از طرف دیگر نقصان و خمودگی اصول عقاید مطرح در مجامع دینی را بر طرف کرد.

3- مهم آن است که بدانیم اساس همه‌ی ادیان الهی آشنا کردن انسان‌ها با اسماء الهی است و در مسیر دینداری خود یک لحظه از این نکته غافل نشویم تا سنت رجوع به اسماء الهی به طور فعال در میان آید و معنی بسیاری از آیات و ادعیه ظهور کند.

4- هدف از بحث در مورد اسماء الهی آن است که وسیله‌ی کمال انسانی بیان گردد و هر کس بداند در کدام نقطه از مسیر رجوع به حق قرار دارد و در کدام درجه از توحید مستقر است.

5- شرط رجوع به اسماء و آزاد شدن از حجاب ماهیات، سلطه بر نفس است، نه تغییر و تفسیر عالم مطابق امیال خود و این کتاب سعی دارد نه تنها این موضوع را گوشزد کند بلکه تلاش می‌کند خواننده روش تسلط بر نفس را از طریق نظر به اسماء الهی دنبال کند.

اگر رجوع به خدای وجودی و اسماء الهی را مدّ نظر قرار ندهیم، نه از شیفتگی به فرهنگ غربی نجات می‌یابیم و نه شیفته‌ی خدای محمد ﷺ خواهیم شد. لذا این کتاب را خدمت عزیزان عرضه می‌داریم به امید آن که توانسته باشیم در راستای تحقق تمدن اسلامی که یکی از اساسی‌ترین شاخصه‌های آن تمدن پایه‌گذاری علوم انسانی بر اساس نظر به اسماء الهی است، قدمی برداشته باشیم.

**گروه فرهنگی المیزان**



## مقدمه‌ی مؤلف

باسمه تعالی

1- اساس تفکر دینی با رجوع به اسماء الهی شروع می‌شود و به همان اندازه که انسان‌ها بتوانند از طریق شریعت الهی متوجه حضور و تأثیر اسماء الهی باشند راه دینداری را درست طی کرده و به مقصد مطلوب خود می‌رسند و بر این مبنا کتاب «اسماء حسنا، دریچه‌های نظر به حق» ذهن‌ها و اندیشه‌ها را متذکر اسماء الهی می‌کند.

2- درست است که نظر به اسماء الهی قابل تدریس نیست و باید نور آن‌ها در عمق قلب‌ها ظهور کند، ولی تدوین معارفی که منجر به نظر سالک به نور اسماء الهی می‌شود وظیفه‌ی اندیشمندان علوم انسانی است که در حوزه‌ی معارف اسلامی تلاش می‌کنند و حضرت امام خمینی «رضوان الله علیه» در همین راستا شرح کتاب «دعای سحر» را تدوین نمودند.

3- بنای توحید، تنها با نظر به اسماء الهی است که در جان انسان‌ها گذارده می‌شود تا از آن طریق نظر انسان به حقیقی‌ترین حقایق، یعنی به حضرت «الله» منتهی شود و معنی بندگی خدا به طور کامل ظهور نماید. در این حالت دیگر انسان بر اساس گفته‌های این و آن معتقد به خداوند نیست، با خداوند از طریق اسماء الهی مأنوس است و از انوار پروردگار بهره‌مند می‌شود.

4- انسان‌ها وظیفه دارند از قلبی که خداوند به آن‌ها داده است استفاده کنند و آن را تا نظر به اسماء الهی جلو ببرند و فکر نکنند هر چیزی را می‌توان در منظر قلب قرار داد، و گرنه به قلب خود جفا کرده‌اند.

5- هدف ادعیه و مناجات‌هایی مثل دعای سحر ماه رمضان آن است که انسان را تا پیشگاه خدا جلو ببرد و سعادت‌مندانۀ‌ترین بازگشت را به او هدیه نماید و این در صورتی ممکن می‌شود که انسان‌ها پس از قانع کردن عقل نسبت به وجود اسماء الهی، با قلب خود و از طریق ادعیه به اسماء الهی نظر نمایند تا با مبنای همهی واقعیات عالم ارتباط برقرار کنند.

6- اگر بنا است آدمیان به توحید ایمان داشته باشند باید توحید حق را در ظهور اسماء الهی جستجو کنند و این است توحیدی که مطلوب ادیان الهی است هر چند زمانه آنچنان ظلمانی شده که بسیاری از متدینین نمی‌دانند توحید الهی چیست.

7- در رجوع به اسماء الهی انسان‌ها مجبورند عقول خود را پیرورانند و قلوبشان را صیقل دهند تا بتوانند اسماء الهی را بالفعل رو در روی خود بیابند و خود را در ذیل آن‌ها قرار دهند و با تمام عالم - که مظهر اسماء الهی

است- هماهنگ شوند و این است آن برکاتی که با طرح بحث در رابطه با اسماء الهی می‌توان دنبال کرد.

8- هر اندازه که انسان‌ها نتوانند رابطه‌ی خود با حضرت «الله» را از طریق ارتباط با اسماء الهی تحقق بخشند به همان میزان نسبت به کیستی خود و چیستی جهان نادان خواهند بود زیرا نمی‌توانند اشیاء را با اصل و ریشه‌ی خود و از حیث ارتباطشان با خدا بشناسند، تنها به ظاهر پدیدارها خیره خواهند شد. زیرا اگر اشیاء را در متن الوهیت شناسند در واقع آن‌ها را نشناخته‌اند.

9- ما همانی هستیم که می‌دانیم، در این صورت هر اندازه که درست بدانیم و با حقیقتِ اشیاء ارتباط داشته باشیم انسان‌تریم و به همان اندازه که در رابطه با حقیقت از دیگران تقلید کنیم از فعلیت یافتن فطرت و کمال انسانی دور می‌شویم.

10- سنت فکری قرآنی اقتضا می‌کند که جایگاه و معنی اسماء الهی را بشناسیم تا امکان تدبّر در کتاب الهی میسر گردد و در این صورت است که تفکر اسلامی احیاء می‌شود و افقِ نظر به تمدن اسلامی گشوده می‌گردد و به همین جهت بنیان‌گذار انقلاب اسلامی حضرت امام خمینی «رضوان‌الله‌علیه» آموزه‌های دینی خود را بر اساس نظر به اسماء الهی قرار دادند تا دینداری دینداران به زنده‌ترین شکل ظهور کند و توان شکافتن ظلمات آخرالزمان را بیابد و ما در این کتاب همه‌ی مقصد خود را در تبیین چگونگی تجلی اسمای الهی بر اساس سلوک انسان سالک گذاشته‌ایم.

11- تفکر راستین یعنی دیدن همه‌ی پدیده‌ها در ارتباط با خدا و این با نظر به اسماء الهی و مظاهر آن اسماء تحقق می‌یابد. اگر انسان‌ها چیزها را تحت سایه‌ی حضور الهی در عالم نبینند، آن‌ها را بر اساس میل خود می‌شناسند و به کار می‌گیرند در حالی که خداوند اشیاء را بر اساس اسماء‌شان وجود بخشیده و فهم اسماءِ واقعی اشیاء کلید فهم جهان و روح است.

12- برای آن که بفهمیم ضرورت شناخت عالم بر اساس اسماء الهی چقدر است کافی است به نگاهی که علم جدید به عالم انداخته نظر کنیم تا معلوم شود چگونه علم جدید از مبادی رازآلودی که جهان را مدیریت می‌کند به کلی غافل است و با همه چیز مثل ماشین رفتار می‌کند و جهان را سرد و بی‌عاطفه می‌یابد و از همه‌ی معانی جهان چشم می‌پوشد مگر از بی‌اهمیت‌ترین معانی. علم جدید متوجه حیات و رحمت الهی و آگاهی موجودات در دل هر ذره از جهان نیست، این‌ها همه آفات غفلت از حضور اسماء الهی در عالم است.

13- به همان اندازه که معنای انسانیت در کیفیاتی چون عشق و مهر و حکمت و فهم و عفو و عدالت، بیشتر محقق است تا در شکل و وزن انسان‌ها، کیفیات نامشهود جهان که همان اسماء الهی است بیشتر در شناخت حقیقت جهان مؤثرند تا آنچه علم مدرن به عنوان شناخت جهان در اختیار بشر قرار داده است.

14- باید از خود پرسید جهان واقعی کجاست؟ در این صورت است که نظرها متوجه حضور اسماء الهی در عالم می‌شود و می‌فهمیم نحوه‌ی حضور توحید الهی در عالم چگونه است.

15- نگاه به طبیعت به عنوان شیء خارجی یعنی ایجاد حجابی غلیظ که مانع بینش توحیدی ما می‌گردد و توانایی ارتباط ما را با جهان واقعی قطع می‌کند و توانایی انسانی ما را برای تجربه‌ی طبیعت از طریق ارتباط با اسماء الهی، تخریب می‌نماید.

16- ما نه می‌توانیم جهان طبیعت را بدون نظر به اسماء باطنی آن بشناسیم و نه می‌توانیم بدون نظر به اسماء الهی جایگاه خود را در طبیعت بیابیم و به همین جهت فرهنگ غربی گرفتار تخریب طبیعت شد زیرا امکان‌های انسان‌شدن را در طبیعت فراموش کرد.

17- نظریه‌پردازی جهت تدوین علوم انسانی که مطابق اهداف انقلاب اسلامی باشد، زیرساخت‌های فکری مخصوص به خود را می‌طلبد که ریشه در سنت‌های جامعه‌ی ما دارد و ما اصل زیرساخت‌های فکری خود را باید از اندیشه‌های همه‌جانبه و جهانی حضرت امام خمینی «رضوان‌الله‌علیه» استنباط کنیم که نظر به اسماء‌الله دارد و همه چیز را از آن منظر می‌نگرد.

امید است در این کتاب راه را برای فهم اندیشه‌ی حضرت امام خمینی «رضوان‌الله‌علیه» هموار کرده باشیم. إن شاء الله

**طاهرزاده**



## ضرورت نظر به اسماء الهی

قبل از آن که از منظر دعای سحر به اسماء الهی بنگریم به طور مختصر نکاتی در مورد اسماء الهی عرض می شود، ولی اصل موضوع را باید در شرح متن دعای سحر دنبال فرمایید. چرا که زبان قرآن و روایت و دعا در تبیین اسماء الهی، کامل ترین و صحیح ترین زبان است.

1- قرآن می فرماید: «وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ»<sup>1</sup> یا می فرماید: «لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ»<sup>2</sup> خداوند دارای بهترین و زیباترین اسم‌ها است. «اسم» عبارت است از آن چه خبر می دهد از ذاتی با صفت خاص. مثلاً «حی» اسم است و بر ذاتی با صفت حیات دلالت می کند. از آن جایی که از هر اسمی «حُسنای» آن برای خدا هست پس حیات به معنی مطلق آن برای خدا است، حیاتی که ذاتی او باشد و هیچ محدودیتی نداشته باشد. و هر

---

1 - سوره‌ی اعراف، آیه‌ی 180.

2 - سوره‌ی اِسراء، آیه‌ی 110.

موجودی که بهره‌ای از حیات دارد، قالبی است که به اندازه‌ی خود نور حیات مطلق را به عالم می‌تاباند و مجلای کمال حق می‌باشد. لذا حی بودن خداوند و سمیع و بصیر بودن او با حی و سمیع و بصیر بودن انسان تفاوت اساسی دارد. با این همه هر کمالی که در جمیع مراتب ظاهر است، پرتو کمال اوست، همچنان که هر دانایی حقیقی، اثر دانایی او می‌باشد تا ما با نظر به آن جلوات نازله، راه نظر به حقیقت آن اسماء را بیابیم.

2- تدبّر در قرآن کریم و سخنان حضرات معصومین علیهم‌السلام حکایت از آن دارد که در نظام وجود، اسماء الهی اهمیت خاصی دارند و خداوند هر آنچه را در نظام وجود می‌گذرد به اسماء خود مرتبط می‌کند. یک‌جا خود را به اسم خالق و یک‌جا به اسم قیوم و یک‌جا به اسم ربّ معرفی می‌کند و روشن می‌فرماید با کدام اسم از اسماء الهی آن واقعه واقع شده است. وقتی می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ فَالِقُ الْحَبِّ وَالنَّوَى يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَمُخْرِجُ الْمَيِّتِ مِنَ الْحَيِّ ذَلِكُمْ اللَّهُ فَأَنَّى تُؤْفَكُونَ»<sup>3</sup> در واقع شکافته شدن دانه را به خود نسبت می‌دهد متنها با تجلی نور اسم فالق، همچنان که زنده شدن مردگان را به اسم «محبی» نسبت می‌دهد. در دعا می‌خوانیم: «أَسْأَلُكَ بِنُورِكَ الْقَدِيمِ، وَ أَسْمَائِكَ الَّتِي كَوْنَتْ بِهَا كُلُّ شَيْءٍ»<sup>4</sup> خداوندا از تو به نور قدیمات و اسمائی که به وسیله‌ی آنها همه‌ی اشیاء را ایجاد کردی تقاضا می‌کنم. این جمله می‌رساند خدای تعالی به نور اسماء خود به همه چیز وجود بخشیده است.

3 - سوره‌ی انعام، آیه‌ی 95.

4 - ابن طاوس حلی، الإقبال بالأعمال، ج 3، ص 111. الدعاء فی غرّة ربيع الأول.



فقراتی که در ادعیه می فرماید: «بِاسْمِكَ الَّذِي» یا «بِأَسْمَاءِ التِّي» حکایت از آن دارد که همه‌ی موجودات عالم از طریق اسماء الهی ظهور کرده و به صحنه‌ی وجود آمده‌اند. می فرماید: «وَبِاسْمِكَ الَّذِي خَلَقْتَ بِهِ النُّورَ الَّذِي اضْأءَ كُلَّ شَيْءٍ»<sup>5</sup> خداوند با نور اسمی از اسماء تو تقاضای توجه دارم که از طریق آن اسم همه‌ی اشیاء را نورانی کردی. یا «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الَّذِي تَجَلَّيْتَ بِهِ لِلْجَبَلِ فَجَعَلَهُ دَكًّا وَخَرُّ مُوسَى صِعْقًا، وَبِالْأَسْمِ الْمَخْزُونِ الْمَكْنُونِ، وَبِاسْمِكَ الَّذِي فَلَقْتَ بِهِ الْبَحْرَ لِمُوسَى بْنِ عِمْرَانَ».<sup>6</sup> در این فراز نظر به اسمی دارید که به کوه تجلی کرد و حضرت موسی علیه السلام را به مقام فناء فی الله نایل کرد و به اسم مخزون و مکنون که بین خداوند و حضرت موسی علیه السلام بود و به اسمی که خداوند به نور آن دریا را برای حضرت موسی علیه السلام شکافت. بنا به فرمایش امام خمینی «رضوان الله علیه»: «اسم» عبارت است از نفس تجلی فعلی که به آن، همه‌ی دارِ تحقق، متحقق است. و اطلاق «اسم» بر امور عینیّه در لسان خدا و رسول و اهل بیت عصمت علیهم السلام بسیار است، چنانچه فرمودند «اسماء حسنی» ما هستیم. و در ادعیه‌ی شریفه «و باسمک الذی تجلیت علی فلان» بسیار است<sup>7</sup>

در ادعیه‌ی مأثوره از ائمه علیهم السلام نظر به اسم جمال و جلال حق می شود تا انسان‌ها بتوانند حضرت حق را با آن اسماء بشناسند. مثلاً حضرت سجاد علیه السلام در مناجات الراغبین عرضه می دارند: «وَإِفْدَاءً إِلَيَّ حَضْرَةً جَمَالِكَ

5 - همان، ج 2، ص 212.

6 - همان، ج 2، ص 301.

7 - آداب الصلاة، ص 241.

مُریدا وَجْهَكَ» خداوندا به سوی حضرت جمالت آمدم در حالی که طالب نظر تو هستم. و نیز در دعایی که رسول خدا ﷺ اظهار می‌داشتند داریم که «أَسْأَلُكَ بِجَلَالِكَ سَيِّدِي وَجَمَالِكَ مَوْلَايَ، أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَأَنْ تَغْفِرَ لِي وَتَرْحَمَنِي وَتَتَجَاوَزَ عَنِّي، إِنَّكَ أَنْتَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ»<sup>8</sup> که حضرت با نظر به جمال و جلال الهی تقاضای عفو دارند و یا نظر به «تجلی» اسماء می‌کنند و اظهار می‌دارند: «أَسْأَلُكَ بِنُورِ وَجْهِكَ الْكَرِيمِ الَّذِي تَجَلَّيْتَ بِهِ لِلْجَبَلِ، فَجَعَلْتَهُ دَكًّا، وَخَرَّ مُوسَى صَعَقًا»<sup>9</sup> در این قسمت از دعا همانند آیه‌ی 143 سوره‌ی اعراف موضوع «تجلی» به میان آمده است.

### تفکر در اسماء الهی

3- آنچه در متون روایی از آن نهی شده تفکر در ذات است و نه تفکر در اسماء الهی که به عنوان مقام تجلی ذات مطرح است و موجب نمایش کمالات حضرت حق می‌شوند. در همین رابطه حضرت صادق علیه السلام می‌فرمایند: «يُسَمَّى بِأَسْمَائِهِ فَهُوَ غَيْرُ أَسْمَائِهِ وَالْأَسْمَاءُ غَيْرُهُ»<sup>10</sup> خداوند به اسماء اش خوانده می‌شود، در حالی که او غیر اسماء اش می‌باشد و اسماء نیز غیر اوست. که مقصد از غیریت در این روایت غیریت مخصوصی است که بین «متجلی» و «تجلیات» هست، نه غیریت به معنی تباین بین دو چیز. و لذا می‌توان گفت: اسماء الهی، تجلیات ذات‌اند، نه خود ذات‌اند و

8 - الإقبال، ج 1، ص 249.

9 - همان، ج 2، ص 50.

10 - التوحيد للصدوق، ص 143.

نه مابین ذات. همچنان که می‌فرمایند: «إِنَّ لِلَّهِ تِسْعَةً وَ تِسْعِينَ اسْمًا فَلَوْ كَانَ  
 الْاسْمُ هُوَ الْمُسَمَّى لَكَانَ كُلُّ اسْمٍ مِنْهَا إِلَهًا وَ لَكِنَّ لِلَّهِ مَعْنَى يَدُلُّ عَلَيْهِ فَهَذِهِ  
 الْأَسْمَاءُ كُلُّهَا غَيْرُهُ»<sup>11</sup> خدای عز و جل را «نود و نه» اسم است پس اگر اسم  
 همان مسمی باشد هر آینه هر اسمی از آن‌ها خدائی خواهد بود و لکن خدا  
 خود معنایی است که این اسماء بر او دلالت کنند و همه غیر خود او باشند.  
 4- اسماء الهی بعضی مثل علیم و قادر و حی و قیوم، ثبوتی هستند و از  
 کمالات ذات و صفات ثبوتیه‌ی او خبر می‌دهند و بعضی تنزیهی می‌باشند  
 مثل قدوس و سبحان و تعالی که منزّه بودن ذات از نقایص را می‌نمایانند.  
 اسم قدوس طهارت ذات الهی را از همه‌ی نقص‌ها و محدودیت‌ها  
 می‌نمایاند و اسم «سبحان» اگر بر قلب کسی تجلی نمود آن کس علو ذات  
 الهی را از همه‌ی آنچه جاهلان در مورد خداوند تصور می‌کند می‌یابد. در  
 نظر بگیر وقتی نسیم آیه‌ی «تَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ»<sup>12</sup> بر قلب کسی وزید  
 در چه حضوری قرار می‌گیرد و اسم «تعالی» افق جان او را به کجا می‌برد.  
 5- هر اندازه قلب‌ها آماده‌تر باشند تجلی اسماء الهی - اعم از ثبوتی یا  
 تنزیهی - در آن‌ها زمینه‌ی تجلی بیشتری دارند و به همان اندازه سالک را به  
 توحید شدیدتری نایل می‌کنند و در مقابل خداوند به خضوع و عبودیت  
 بیشتری می‌کشانند.<sup>13</sup>

11 - التوحید للصدوق، ص 221.

12 - سوره‌ی نمل، آیه‌ی 63.

13 - در رابطه با موضوع اسماء به مقدمه‌ی قیصری بر فصوص الحکم محی‌الدین و نیز به  
 کتاب «اسماء حسنی» از آیت‌الله محمد شجاعی رجوع فرمایید.

رسول خدا ﷺ می‌فرماید: «لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ تِسْعَةٌ وَ تِسْعُونَ اسْمًا مِّنْ دَعَا اللّٰهَ بِهَا اسْتَجَابَ لَهُ وَ مَن اَحْصَاهَا دَخَلَ الْجَنَّةَ»<sup>14</sup> برای خدای متعال «نود و نه» اسم است که هر کس خدا را به آن‌ها بخواند دعایش مستجاب می‌شود و هر کس آن‌ها را احصاء کند وارد بهشت می‌شود. با توجه به این که برای خدا اسماء بی‌شماری هست این روایت می‌رساند که خداوند «نود و نه» اسم مخصوص دارد که احصاء آن‌ها انسان را به جوار خداوند و به بهشت او می‌برد و معلوم است که احصاء آن اسماء، علم و معرفت به معانی آن‌ها نیست چون علم و معرفت به آن‌ها به تنهایی انسان را به جوار خدای متعال و بهشت نمی‌رساند. بلکه احصاء اسماء خاص، احصایی است که انسان با نظر به آن‌ها در طریق بهشت و جوار حق قرار می‌گیرد و در مدارج عبودیت و توحید پیش می‌رود و مسیر الی‌الحق را پیشه می‌نماید. اسماء «نود و نه گانه» را با عبودیت می‌توان احصاء کرد به این معنی که انسان خدای متعال را با همه‌ی این اسماء عبادت کند، همین‌طور که در رکوع نظر به اسم عظیم دارید و در سجده خداوند را با اسم اعلیٰ عبادت می‌کنید.<sup>15</sup>

---

14 - التوحید للصدوق، ص 195.

15 - صدوق به اسناد خود به سلیمان بن مهران از امام صادق علیه السلام از پدرش محمد بن علی از پدرش علی بن حسین از پدرش حسین بن علی از پدرش علی بن ابیطالب علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرد که آن حضرت فرمودند: خدای تعالی نود و نه اسم دارد - صد اسم جز یکی - هر کس آن را احصا کند داخل بهشت شود و آن‌ها عبارتند از: «اللَّهُ. الْإِلَهُ الْوَاحِدُ الْأَحَدُ الصَّمَدُ الْأَوَّلُ الْآخِرُ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ الْقَدِيرُ الْفَاهِرُ الْعَلِيُّ الْأَعْلَى الْبَاقِي الْبَدِيعُ الْبَارِئُ الْكَرِيمُ الظَّاهِرُ الْبَاطِنُ الْحَيُّ الْحَكِيمُ الْعَلِيمُ الْحَلِيمُ الْحَفِيفُ الْحَقُّ الْحَسِيبُ الْحَمِيدُ الْحَنُفِيُّ الرَّبُّ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ الذَّارِعُ الرَّازِقُ الرَّقِيبُ

در فرازی از دعای سحر داریم: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ مِنْ أَسْمَائِكَ بِأَكْبَرِهَا» خداوندا! از تو تقاضای تجلی اسماءات را دارم، آن‌هم تجلی به برترین آن‌ها. هرچند در درون هر اسمی اسمائی نهفته است مثل این که شما در دعای جوشن کبیر با هزار اسم از اسماء الهی روبه‌رو هستید، عمده آن است که متوجه توصیه‌ی قرآن باشیم که می‌فرماید خدا را با اسمائش می‌توانید بشناسید و مسلّم هر کس به اندازه‌ای که خدا را بشناسد خدا را عبادت می‌کند. چون با رجوع به اسماء الهی می‌توان خدا را عبادت کرد. چقدر خوب بود به جای مباحث کلامی که عموماً به این قصد تدوین شده که ما بتوانیم مخالفان خود را محکوم کنیم، در موضوع اصول عقایدی که باید به آن ایمان بیاوریم مباحث اسماء‌شناسی طرح می‌شد. دانشجویان از خود بنده سؤال می‌کردند مگر ما کافریم که می‌خواهید در

---

الرَّءُوفُ الرَّأْيِيُّ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيِّمُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ السَّيِّدُ السُّبُوْحُ الشَّهِيدُ الصَّادِقُ الصَّانِعُ الطَّاهِرُ الْعَدْلُ الْعَفْوُ الْعَفْوَرُ الْغَنِيُّ الْغِيَاثُ الْفَاطِرُ الْفَرْدُ الْفَتَّاحُ الْفَالِقُ الْقَدِيمُ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ الْقَوِيُّ الْقَرِيبُ الْقَيُّومُ الْقَابِضُ الْبَاسِطُ قَاضِي الْحَاجَاتِ الْمَجِيدُ الْمُؤَلَّى الْمَنَّانُ الْمُجِيطُ الْمُبِينُ الْمُقَيَّتُ الْمُصَوِّرُ الْكَرِيمُ الْكَبِيرُ الْكَافِي كَاشِفُ الضَّرِّ الْوَتْرُ النُّورُ الْوَهَّابُ النَّاصِرُ الْوَاسِعُ الْوَدُودُ الْهَادِي الْوَفِيُّ الْوَكِيلُ الْوَارِثُ الْبَرُّ الْبَاعِثُ التَّوَابُ الْجَلِيلُ الْجَوَادُ الْخَبِيرُ الْخَالِقُ خَيْرُ النَّاصِرِينَ الدَّيَّانُ الشُّكُورُ الْعَظِيمُ اللَّطِيفُ الشَّافِي» (بحار الأنوار، ج 4، ص 186). چنانچه ملاحظه می‌فرمایید اسم «الله» که در روایت فوق ذکر شده اگر به حساب آید عدد اسماء به صد می‌رسد در حالی که روایت رسول خدا ﷺ عدد اسماء را نود و نه ذکر کرده‌اند و این می‌رساند که اسم «الله» که در اول آمده به این معنا نیست که این اسم هم یکی از اسماء نود و نه‌گانه است بلکه به این معنا است که همه‌ی آن اسماء در اسم «الله» هستند همان‌طور که در آخر سوره‌ی حشر می‌فرماید: «هُوَ اللَّهُ الْخَالِقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ» یعنی او که «الله» است خالق و باری و مصوّر می‌باشد.

درس معارف اسلامی دلایلی بر وجود خدا و وجود قیامت بیاورید تا ما قبول کنیم؟ واقعاً فرصتی که دانشجویان در اختیار ما گذاردند تا اسلام را به آن‌ها معرفی کنیم از دست دادیم. اکثراً به طور فطری و به صورت اجمالی خدا را در جان خود دارند باید آن نور اجمالی را به تفصیل در آوریم. اگر ما می‌توانستیم خدا را با اسمائش بشناسیم و بشناسانیم و با جلوات 99 گانه‌ی او مرتبط شویم دیگر نه تنها دغدغه‌ی خداشناسی نداشتیم بلکه زمینه‌ی اُنس قلبی با خدا را در خود ایجاد می‌کردیم. روایت فوق متذکر می‌شود که سفر إلى الله بدون شناخت اسماء الهی ممکن نیست.

جلسه اول،

نظر به کامل ترین ظهور حق





## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ مِنْ بَهَائِكَ بِأَبْهَاهُ وَكُلِّ بَهَائِكَ بِهَيْئِ﴾

﴿اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِبَهَائِكَ كُلِّهِ﴾

شرح دعای سحر را با این نیت که می‌تواند آغاز یک تفکر باشد شروع می‌کنیم. مراحل بعدی آن به مرور و با استمرار بر دعا به سراغ ما می‌آید و ما را وارد یک نوع خداشناسی نورانی از طریق نظر به اسماء الهی می‌کند و به همان اندازه بر کیفیت عبادات ما می‌افزاید. زیرا خداشناسی واقعی وقتی محقق می‌شود که انسان بتواند از طریق اسماء الهی با حضرت حق مأنوس گردد.

دعای سحر، دعای بسیار ارزشمندی است که بنا به نقل سیدبن طاووس حضرت رضا علیه السلام در مورد آن فرموده‌اند: «هُوَ دُعَاءُ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام بِالْأَسْحَارِ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ»<sup>1</sup> آن دعایی است که حضرت امام باقر علیه السلام در سحرهای ماه رمضان می‌خواندند. گاهی یک دعا کشف و شهود بزرگی توسط یک امام است که بقیه‌ی ائمه‌ی معصومین علیهم السلام هم از آن کشف و شهود بهره‌مند می‌شدند. همین‌طور که قرآن کشف تامّ محمدی صلی الله علیه و آله است و خداوند آن را

---

1 - عزیز الله عطاردی، مسند الإمام الرضا علیه السلام، ج 2، ص 15.

بر قلب رسول الله ﷺ القاء نمود و همه‌ی اولیاء الهی از آن کشفِ تامّ بهره‌مند می‌شوند، دعاها هم همین‌طور است.

امیدوارم هرگز فراموش نفرمایید که همه‌ی دعاهای صادرشده از ائمه علیهم‌السلام انوار الهی است که از طرف خدا به قلب امامان علیهم‌السلام تجلی کرده و آن‌ها آنچه را که بر قلب‌شان تجلی می‌کند بر زبان می‌رانند. محال است هیچ امام و پیغمبری خودش فکر کند و مثلاً دعای جوشن کبیر را ارائه دهد. اگر کسی بر روی ادعیه‌ای که توسط امامان علیهم‌السلام رسیده است تأمل کند به یقین می‌رسد که همه‌ی آن‌ها به‌واقع معجزه‌ی الهی است.

شما در دعای جوشن کبیر خدا را با اسماء خاصش نظاره می‌کنید و از تجلی آن اسماء تحت تأثیر قرار می‌گیرید. همان‌طور که در روایت داریم، خداوند با آن اسماء از طریق جبرائیل علیهم‌السلام بر قلب مبارک رسول خدا ﷺ جلوه کرده، تا ما بتوانیم بر انوار الهی نظر کنیم. چون قلب ما نمی‌تواند در آن حدّ ظرف تجلی انوار حضرت رب العالمین باشد به مدد قلب مبارک رسول خدا ﷺ و ائمه‌ی معصومین علیهم‌السلام، آن نوع نظر کردن به خدا را شروع می‌کنیم.

### تجلی دعا بر قلب امام

قلب مبارک حضرت باقر علیهم‌السلام ظرف طلب و تجلی دعای سحر گشته و حضرت رب العالمین آن طلب را جواب داده است. جواب آن طلب به صورت «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ» اظهار می‌شود ولی بر اساس همان چیزی که خداوند بر قلب حضرت نمایان کرده است، یعنی حق در جلوه‌ی طلب عبد

ظهور می کند، همان طور که در سوره ی حمد واقع شد. سوره ی حمد آیات خداوند است و خداوند است که می گوید: «إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» ولی چون پروردگار نظر به طلب عبد می کند براساس طلب عبد می گوید: «إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ». در همین رابطه خداوند در طلب حضرت باقر علیه السلام می گوید: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ» و طلب عبد را بر قلب عبد متجلی می کند.

دعای سحر به ما می آموزد که چگونه به خدا مرتبط شویم. قرآن به ما می فرماید: «وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا»<sup>2</sup> خدا را اسماء حسنائی است، از طریق آن اسماء او را بخوانید. یعنی با نظر به آن اسماء با خدا مرتبط شوید. پس شرط ارتباط با خدا نظر به اسماء حسناى الهی است، با ذات الهی نمی شود مرتبط شد. امام خمینی رضوان الله علیه در شرح سوره ی حمد می فرماید: «حتی دست خاتم النبیین که اعلم و اشرف بشر است، از آن مرتبه ی ذات کوتاه است. آن مرتبه ی ذات را کسی نمی شناسد غیر از خود ذات مقدس. آن چیزی که بشر می تواند به آن دسترسی پیدا کند اسماء الله است، که این اسماء الله هم مراتبی دارد، بعضی از مراتبش را ما هم می توانیم بفهمیم، و بعضی از مراتبش را اولیای خدا و پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و کسانی که معلّم به تعلیم او هستند می توانند ادراک کنند».<sup>3</sup>

2 - سوره ی اعراف، آیه ی 180.

3 - امام خمینی رضوان الله علیه «تفسیر سوره ی حمد، ص 95.

## اسماء الهی

وقتی خداوند می‌فرماید: «وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى»؛ نظرها را به «الله» می‌اندازد و نه به ذات و می‌فرماید: «الله» اسماء حسنایی دارد و از هر اسمی، عالی‌ترین نحوه‌ی آن نزد خدا است و شما خدا را به آن اسماء بخوانید. اسماء خدا مثل «حیّ»، «قیوم»، «جلال»، «جمیل»، «نور»، «عظمت»، «عزت» و... می‌باشد؛ یعنی حیّ و قیوم و جلالِ خدا، اسم خدا است. این با آنچه ما در محاورات به کار می‌بریم فرق می‌کند. اسم خدا «عظمت» است، «جلال» است، «جمال» و «نور» و «بهاء» است. وقتی می‌گوییم «جلال» اسم خدا است یعنی حق با این صفت تجلی کرده است.

در این عالم فقط «حق» در صحنه است، مگر می‌شود غیر حق چیز دیگری هم در عالم باشد؟ متنها یک وقت عالم آینه‌ی نمایش حق است و یک وقت حق محل تجلی عالم می‌باشد که بحث خواهد شد. سالک به جایی می‌رسد که حق را می‌بیند و هر چیزی را در آینه‌ی حق می‌نگرد. در دعای سحر روشن می‌شود که حق در صحنه است، به اسماء خاص. حق در صحنه است به جلوه‌ی جلال. نه این که یک خدا داریم و یک اسم، بلکه «اسم» همان ذات است در صفت خاص که اصطلاحاً «اسم» می‌گویند. پس وقتی می‌گوئیم جلالِ حق یعنی حق به جلوه‌ی جلال. زیرا حق جلوه دارد و جلوات او همان اسماء است، مثل این میز نیست که جلوه ندارد، در اصطلاح فلاسفه اشیایی مثل میز و دیوار را «ماهیات» می‌گویند که برعکس «وجود» جلوه ندارند.

## رؤیت حق در مظاهر

اولین چیزی که باید مواظب بود از قلب بیرون نرود رؤیت حق است به نورانیت و نه به ماهیت. اگر یک خدایی مثل یک شخص بسازید، هرگز با خدا روبه‌رو نمی‌شوید تا بتوانید قلب خود را محل تجلیات انوار او قرار دهید. اولین شرط ارتباط با خدا این است که حجاب کثرت و ماهیت را در بین خود و حضرت احدی کنار بزنید و متوجه باشید خدا شخص نیست همچنان که وحدتش وحدت عددی مثل یک‌بودن این سیب یا آن پرتقال نیست، در ارتباط با خدا به دنبال نور جلال و حقیقت کبریایی باشید. این گل و درخت و رزمندگان و حضرت امام خمینی «رضوان الله علیه»، نوری را با خود دارند که شما خدا را باید در ارتباط با آن نورها پیدا کنید و حق را در این مظاهر می‌توانید ببینید. اگر به دنبال خدایی بیرون از این مظاهر هستید مشغول خدای انتزاعی و ذهنی می‌شوید و نه خدای واقعی که در سراسر عالم حاضر است. خود خداوند می‌فرماید: «وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى فَادْعُوهُ بِهَا»<sup>4</sup> خداوند را اسماء حسنایی هست با او از طریق آن اسماء اُنس بگیرید و او را طلب کنید. «فَادْعُوهُ بِهَا» یعنی او را از اسماء حسنائش بخواهید و از آن طریق به او نظر کنید. حضرت «الله» از طریق آن اسماء، خود را به ما می‌نماید تا ما هم از همان طریق به او نظر کنیم. اسماء الهی عبارت است از نور جلال و جمال و سمیع و بصیر. ما خودش را می‌خواهیم و می‌خواهیم با خودش مرتبط شویم ولی او خود را در نور

جمال و جلال می‌نمایاند. وقتی شما می‌خواهید با خدا مرتبط شوید اول باید او را بشناسید و نحوه‌ی حضورش را بدانید تا یک مفهوم ذهنی را خدای خود نکرده باشید که هیچ واقعیتهایی در خارج ندارد و بخواهید با آن مفهوم مرتبط شوید. با چیزی که نیست چگونه مأنوس شویم؟ خدای ساختگی که نور جمال و جلال و کبریایی ندارد. خدایی که ما در ذهن خود خلق کنیم که خدا نیست، به گفته‌ی مولوی:

هرچه اندیشی پذیرای فنا است      آن‌که در اندیشه ناید، او خداست

خدا را باید پیدا کرد، او خود را در مظاهرش نمایانده است و اگر قلب‌ها را آماده دید به سراغ آن‌ها می‌آید. ممکن است اشکال کنید مگر می‌شود خدا گم شود؟ خیر! خدا هرگز گم نمی‌شود چون او اول و آخر و ظاهر و باطن است، ولی اگر ما آماده‌ی ظهور حق در جان خود نباشیم و در نتیجه او با اسماء حسناش مثل جلال و جمال و کبریایی و غیره بر قلب ما تجلی نکند ما خدا را گم می‌کنیم. ولی اگر آماده بودیم تا او بر جان ما تجلی کند با هر اسمی هم که تجلی کند او را خواهیم شناخت و می‌گوییم:

به هر رنگی که خواهی جامه می‌پوش      که من آن قدر عنا می‌شناسم

در چنین حالت است که می‌توانید دعای سحر بخوانید و با خداوند مرتبط شوید. جمال او به سراغ شما می‌آید و لذا در مظاهر جمال او، او را می‌نگرید. «گل» مظهر جمال اوست، اگر خداوند به نور جمالش به سراغ شما آید، او را در گل به اسم جمال می‌بینید.

در دعای سحر در فراز «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ مِنْ بَهَائِكَ بِأَبْهَاءِهِ وَكُلِّ بَهَائِكَ بَهِيٍّ، اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِبَهَائِكَ كُلِّهِ» پس از آن که از خدا بهاء او را تقاضا می کنید و کامل ترین بهاء یعنی «أَبْهَاء» را می خواهید، متذکر می شوید همه ی بهاء او بَهِيٍّ و کامل است، در نتیجه در آخر این فراز «بِهَاء» او را به صورت کلی تقاضا می نمایید و عرضه می دارید: «بِبَهَائِكَ كُلِّهِ» یعنی از تو نور بهاءات را به صورت کلی طلب می کنم.

در این دعا عرض می کنیم خدایا! با توجه به نور بهاء و روشنی و حُسن و جلال و جمال تو، به تو نظر داریم تا تو نیز به نور همان اسماء به سراغ ما بیایی. همان طور که به خدا عرضه می دارید به حق فاطمه زهرا علیها السلام ما را از این مشکل نجات بده. چون می دانید حضرت حق در جلوه ای خاص بر قلب مبارک حضرت صدیقه طاهره علیها السلام جلوه کرده و او را به مقام فاطمی رسانده است، حال وقتی از خدا می خواهید به حق فاطمه علیها السلام گشایش لازم را در امور ما اعمال کند، به آن نوری از خداوند نظر دارید که در جمال حضرت فاطمه علیها السلام نمایان است و با امید تجلی آن نور بر اموراتان از طریق نظر به نور آن حضرت، از خداوند تقاضا می کنید و به آن جلوه ی ناب الهی که بر جان حضرت زهرا علیها السلام تجلی کرده نظر می نمایید و مدد می گیرید. می خواهید با توجه به آن جلوه با خدا مرتبط شوید، چون شما در همه حال می خواهید با خدا مرتبط باشید و منظری زیبا پیدا کرده اید که راه ارتباط با خدا را آسان و ممکن می کند، آن منظر، جمال معنوی حضرت فاطمه علیها السلام است. با توجه به چنین قاعده و معرفتی عرضه می داری: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِبَهَائِكَ كُلِّهِ» خدایا با نظر به همه ی نور

بهاء و تابش و روشنایی و حُسنات از تو می‌خواهم که به نورِ همان اسم بر من نظر کنی.

### اسماء الهی مسیر اُنس با خدا

عمده آن است که ابتدا «اسم» را بیابید، اگر معنی اسماء الهی درست روشن نشود ما نمی‌توانیم درست سیر کنیم. بناست از طریق اسماء الهی با حق مأنوس شویم زیرا خودش فرمود: «فَادْعُوهُ بِهَا» او را از طریق اسماء حُسنایش طلب کنید. عرض شد که در تعریف اسم می‌فرمایند: اسم همان ذات حق است به جلوه و صفت خاص. برای فهم این موضوع به علم دیگری نیاز نداریم، کافی است در موضوع اسمای حُسنا تأمل و تدبّر کنیم تا به راحتی منظور دعای سحر را بفهمیم و از طریق این دعا، راه اُنس با خدا را به عالی‌ترین شکل پیدا کنیم.

عرضه می‌دارید: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ مِنْ بَهَائِكَ بِأَبْهَاءٍ وَكُلِّ بَهَائِكَ بِهَيِّئِ اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِبَهَائِكَ كُلَّهُ» خدایا از تو از نور بهاء و تابش و حُسنات تقاضا دارم، اما آن بهاء و درخششی که از همه‌ی درخشش‌ها کامل‌تر است در حالی که هر بهاء و حُسن و کمالی که از تو باشد کامل‌ترین تابش و حسن و کمال است. پس خدایا از تو نورِ همه‌ی بهاء و روشنی و حسن و کمال را تقاضا دارم.

در هر فرازی از فرازهای دعای سحر چنین سیری را ملاحظه می‌کنید که ابتدا نظر به نورِ اسمی از اسماء الهی می‌کنید تا خداوند بر اساس آن اسم بر جان شما تجلی کند، سپس دل را به جنبه‌ی متعالی آن اسم معطوف



می‌دارید تا جایی که آنچنان دل شکوفا شود که از هر جنبه‌ای از جنبه‌های آن اسم متوجه جنبه‌ی متعالی آن گردد و اظهار کند: «وَكُلُّ بَهَائِكَ بَهِيٌّ» هر نور و روشنی که از تو باشد، کامل‌ترین و شدیدترین روشنی است و در نتیجه‌ی چنین سیری سالک در پرتو نور آن اسم، به حق مطلق می‌رسد و در نهایت اظهار می‌دارد: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِبَهَائِكَ كُلِّهِ» خدایا از تو به نور اسم بهاءات به صورت کلی تقاضای توجه دارم. در قسمت آخر دعا قلب نظر به جامعیت نور بهاء الهی انداخته و طلب تجلی آن نور را بر جان خود می‌کند. به عبارت دیگر در این قسمت از این فراز سالک نظر به حق مطلق نموده، منتها در صفت «بهاء» و آماده شده تا حق مطلق به نور آن اسم بر قلب او تجلی کند.

ملاحظه کنید آنچه در صحنه است ذات است به صفاتی خاص. گُل مظهر جمال حق است و چون همه‌ی زیبایی‌ها از حق است، پس ذات حق به نور جمال جلوه کرده و شما از منظر آن گُل با حق روبه‌رو شده‌اید و هر اندازه ما کامل شویم جلوه‌ی حق هم کامل‌تر ظهور می‌کند. گفت:

هرچه روی دلت مصفا تر زو تجلی تو را مهیا تر  
چون خداوند وجود مطلق و حضور مطلق است پس از جانب او غیبی و نقصی نیست و لذا هر اندازه قلب انسان توجه بیشتری به خداوند داشته باشد، حق با جامعیت بیشتری ظهور می‌کند، در آن حال دیگر از جمال حق متوجه حق نمی‌شوید بلکه از حق متوجه جمال او می‌گردید و در آن شرایط است که به‌واقع می‌توانیم با قلب خود تصدیق کنیم که «اسم» عبارت است از ذات به صفتی خاص.

در مسیر رجوع به حق، حق را به اسم جمال در گُل می‌بینیم. گُل مظهر است تا با اسم جمال مرتبط شویم و ذات حق را در صفت جمال بنگریم. ذات در اسماء، به صفات خاص جلوه می‌کند و خود را از طریق مظاهر می‌نماید. می‌فرماید: «فَادْعُوهُ بِهَا» از طریق نظر به اسماء الهی در آینه‌ی مظاهر، به حق رجوع کنید و حق را طلب نمایید. در مسیر رجوع الی الله، ابتدا جمال حق را در مظهري مثل گُل می‌بینید و به اسم جمال منتقل می‌شوید و ذات‌بینی را در صفتی خاص تجربه می‌کنید تا آن‌جا که *إن شاء الله*، *«الله»* را بیابید و از آینه‌ی اسم *«الله»* به اسم جمال او بنگرید که این غایت‌القصوای سیر الی الله است و مقصد اصلی هر سالکی همین است.<sup>5</sup> این که می‌گویند در مسیر *«إليه راجعون»* باید دل انسان خدا بین شود به همین معنی است که بتواند به *«الله»* برگردد.

اگر انسان خواست خدا را پیدا کند ابتدا باید او را بشناسد و قلب او از طریق معرفت صحیح و طهارت و تزکیه، از غیر خدا منصرف شود و در عالم وجود هیچ چیزی را مستقل نیند تا خداوند آرام آرام خود را در مظاهر به او نشان دهد. بهترین و کامل‌ترین مظاهر الهی، اولیاء معصوم علیهم‌السلام هستند و بعد از آن‌ها علماء بالله می‌باشند. کسی که بداند خدا را باید با اسماء حسنایش طلب کرد و اسماء او مظهر دارد، به ناکجا آبادها نظر نمی‌کند، قلب را طوری تربیت می‌کند تا در مظاهر حق، حق را بیابد. حق

---

5 - حضرت امام خمینی «رضوان الله علیه» می‌فرماید: «نظر در ذات برای اثبات توحید و تنزیه و تقدیس آن، غایت ارسال انبیاء و آمال عرفا بوده و قرآن کریم و احادیث شریفه مشحون از علم به ذات و کمالات اسماء الهی است». (چهل حدیث، حدیث 12)

در جمال اولیاء تجلی می کند و خود را نشان می دهد. همین طور که در دعای جوشن کبیر از یک طرف می گوئیم این دعا را رسول خدا ﷺ گفته اند و از طرف دیگر می دانیم چون خدا قلب حضرت را آماده ی تجلی دید، با آن اسماء در آن قلب تجلی کرد، هرگز نباید از حضور خدا در قلب پیامبر خدا ﷺ هنگام گفتن این دعا غفلت کنیم و گرنه از حقیقت بزرگی غافل شده ایم. خداوند در آن دعا با هزار جلوه، هزار اسم را بر قلب رسول خدا ﷺ متجلی کرده و در همین رابطه حضرت سیدالسادین علیه السلام می فرماید: جبرائیل در یکی از غزوات، دعای جوشن کبیر را بر قلب مبارک رسول خدا ﷺ القاء فرمود.

### اولیاء الهی مظاهر اسماء الهی

دعای سحر با «اللَّهُمَّ» به معنی ای خدا شروع می شود. اصل آن «یا الله» بوده و شما با ندای «اللَّهُم» نظر به حقیقی ترین حقایق عالم می کنید تا از طریق اُنس با او منور به انوار روحانی او گردید، منور به انواری مثل سمیع و بصیر و جمال و جلال - مواظب باشید خود را مشغول یک خدای ذهنی نکنید تا خدا از منظرتان گم بشود - با «اللَّهُم» به او خطاب می کنید، چون او به نور اسماءِ حسنائش، بدون حجاب به شما نزدیک است. نباید به دنبال خدایی گشت که هیچ وقت پیدا نمی شود. در ابتدای دعای سحر عرضه می دارید: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ مِنْ بَهَائِكَ بِأَبْهَاءِهِ وَكُلِّ بَهَائِكَ بِهِي اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِبَهَائِكَ كُلِّهِ» خدایا! از تو، نور حُسن و زیبایی و روشنائی ات را طلب می کنم، آن هم شدیدترین شکل آن را. حضرت رب العالمین به بهاء و

حُسن و روشنائی در مظاهر عالم جلوه می‌کند آن‌هم با درخشندگی شکوهمندی که همه‌ی دل‌ها را جلب می‌کند.

هنر ما آن است که متوجه نور حُسن او شویم، همان‌طور که می‌فرماید: «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»<sup>6</sup> «الله» نور آسمان و زمین است. یعنی آسمان‌ها و زمین یک نوری دارند که آن نور «الله» است. اگر نتوانیم نور آسمان‌ها و زمین را ببینیم نمی‌توانیم «الله» را ببینیم. باید به دنبال آن نوری باشیم که عالم را فرا گرفته و گرنه کوه و درخت می‌بینیم. همین‌طور که در کلمات ائمه علیهم‌السلام نوری را احساس می‌کنید که در کلمات مردم عادی نیست، چون قلب‌شان الهی شده و منور به نور «الله» گشته. اگر علماء بالله اهل رکوع و سجود و شب‌زنده‌داری نبودند، «الله» بر قلب آن‌ها تجلی نمی‌کرد تا کلمات آن‌ها را نورانی کند. نور جلوه‌ی «الله» است که کلمات آن‌ها را نورانی کرده. اگر بتوانید آن نور را ببینید می‌توانید با خدا مرتبط بشوید. عالم هم به همین صورت نوری دارد که به جهت آن نور زنده است و آغوش خود را برای انسان‌های مؤمن گشوده به طوری که هیچ‌وقت انسان مؤمن در این عالم در نمی‌ماند چون با نور آسمان‌ها و زمین مرتبط است و نه با خود آسمان و زمین. آن‌هایی که زمین را چسبیده و فکر می‌کنند ثروت و قدرت به تنهایی به کارشان می‌آید حتماً خوار می‌شوند. به همین جهت در دعاها دارید: خدایا! من را از آن‌هایی قرار بده که با نور تو عزیز می‌شوند، چون می‌دانید نور آسمان و زمین منشأ همه‌ی کمالات است و نه خود آسمان و زمین. اگر آن نور را ببینیم، بهاء و حُسن

را دیده‌ایم و مظاهر آن نور را خواهیم شناخت. عارف بالله به جای می‌رسد که در هر چیزی این «بهاء» را می‌بیند و شما نیز آن نور را در مظاهری که درخشش بیشتری دارند می‌توانید ملاحظه کنید و از طریق تجلی اسم «بهاء» با ذات خدا مأنوس شوید. ولی اگر به دنبال خدایی بیرون از اسم بهاء و جلال و جمال هستید، هرگز خدا را پیدا نخواهید کرد چون «اسم» را نمی‌شناسید تا به مظاهر او بنگرید و او را بیابید.

اولیاء الهی مظاهر خداوند هستند و وسیله‌ی قرب به خدا می‌شوند. رسول خدا ﷺ فرمودند: نظر به جمال امیرالمؤمنین علیه السلام عبادت است،<sup>7</sup> چون جمال حضرت را نفسی تدبیر می‌کند که محل تجلی اسماء الهی است و شما را به آن اسماء منتقل می‌کند. اگر کسی خواست ذات را بدون نظر به مظاهر اسماء ببیند، هرگز نمی‌تواند با خدا مأنوس شود و عمرش باطل می‌گردد. وقتی به صورت علماء بالله نگاه کنید به اسماء الهی منتقل می‌شوید<sup>8</sup> و این منتقل شدن به انوار الهی را «ثواب» می‌گویند. ثواب یعنی آنچه عامل انتقال به خدا می‌شود، حتی نگاه به در خانه‌ی عالم ما را منتقل می‌کند به سیره‌ی او که مظهر اسماء الهی است. چون او در مقام قرب نوافل است و در حق فانی شده و حق از طریق او خود را می‌نمایاند. خداوند در حدیث قدسی می‌فرماید: «لَا يَزَالُ عَبْدِي يَتَقَرَّبُ إِلَيَّ بِالنَّوَافِلِ مُخْلِصًا لِي حَتَّىٰ أُحِبَّهُ فَإِذَا أَحْبَبْتُهُ كُنْتُ سَمْعَهُ الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ وَبَصَرَهُ الَّذِي

7- قال رسول الله ﷺ: «النَّظَرُ إِلَيَّ عَلِيٌّ بِنِ ابِي طَالِبٍ عِبَادَةٌ». (امالی شیخ صدوق، ص 138)

8- قال رسول الله ﷺ: «النَّظَرُ إِلَيَّ الْعَالَمِ عِبَادَةٌ». (بحار الأنوار، ج 71، ص 73)

يُبْصِرُ بِهِ وَيَدُّهُ الَّتِي يَبْطِشُ بِهَا»<sup>9</sup> همواره بنده‌ی من به وسیله‌ی نافله‌ها به من نزدیک می‌شود در صورتی که کاملاً به من اخلاص دارد، تا این که او را دوست دارم، پس هر گاه او را دوست داشتم گوش او می‌شوم که با آن می‌شنود و چشم او می‌گردم که با آن می‌بیند و دست او می‌شوم که با آن می‌گیرد. و خداوند از این طریق در حرکات و سکانات سالک ظهور می‌کند.

### آفات غفلت از مظاهر الهی

اشکال ما در ابتدای کار این است که وقتی می‌خواهیم به «بهاء» خداوند نظر کنیم نمی‌دانیم چگونه به دنبال آن بگردیم تا با آن روبه‌رو شویم چون او را در جایی خارج از مظاهرش جستجو می‌کنیم. در سقوط شاه باید بتوانیم خدا را به اسم جلال در صحنه ببینیم، نه این که به چگونگی خروج او از ایران پردازیم. باید در آن حادثه این حقیقت را مشاهده کرد که هر کس روبه‌روی حق بایستد ذلیل می‌شود و با این دید می‌توانید بگویید: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ مِنْ جَلَالِكَ» خدایا از تو از جلالات می‌خواهم. واقعاً حیف است که آدم جلال یعنی آن عظمتی که از حق در عالم جریان دارد و هر کس مقابل آن ایستادگی کند را خوار می‌نماید، نبیند. با نظر به اسم جلال می‌فهمید خداوند أَجَلٌّ از آن است که کسی در کنار حضرت حق عرض اندام کند. در حدیث قدسی می‌فرماید: «يَا مُوسَى إِنَّ الْفَخْرَ رِدَائِي وَالْكَبْرِيَاءَ إِزَارِي مَنْ نَازَعَنِي فِي شَيْءٍ مِنْهُمَا عَذَّبْتُهُ

بِنَارِي»<sup>10</sup> ای موسی! فخر؛ رداى من و کبریایی؛ پیراهن من است، هر کس در این دو چیز با من به نزاع برخیزد او را با آتش عذاب خود شکنجه می‌کنم، و در جایی دیگر می‌فرماید: پشت او را می‌شکنم.

وقتی ذلت رضاخان را می‌بینید باید متوجه جلال و کبریایی خداوند شوید. جای دیگر نباید به دنبال خدا بگردید، خدا در همه‌ی مظاهر خود نمایان است و به این اعتبار به او «حق مخلوق» به می‌گویند و حافظ در این رابطه می‌گوید:

بی دلی در همه احوال خدا با او بود      او نمی‌دیدش و از دور خدایا می‌کرد  
گوهری کز صدف کون و مکان بیرون است      طلب از گمشدگان لب دریا می‌کرد  
کسانی که خدا را در جایی غیر از مظاهر اسماء جستجو می‌کنند، گمشده‌های لب دریا هستند، «گوهری کز صدف کون و مکان بیرون است» را نباید از گمشدگان لب دریا سراغ گرفت، این‌ها می‌خواهند خدا را ثابت کنند! خدایی که با استدلال ثابت شود خدای ذهنی و انتزاعی است و نه خدایی که در خارج واقعیت دارد، کبریایی خدا را در خواری رضاخان ببینید که می‌خواست مانع تجلی نور خدا شود خداوند هم کمرش را شکست، وقتی سرنوشت رضاخان را دیدید، قاصم الجبارین بودن خدا را دیده‌اید.

بحث در رابطه با «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ مِنْ بَهَائِكَ» بود و تقاضای نور بهاء و حُسن و شکوه حضرت حق و این که خدا را در کجا جستجو کنیم و از نور او نورانی شویم. عرض شد خدا را به اسمای حُسنایش در جمال

علمای بالله پیدا کنید. واقعاً حضرت امام خمینی «رضوان الله علیه» مظهر حُسن و شکوه الهی بودند. آن خبرنگار اروپایی گفته بود زمانی که تمام تلویزیون‌ها و رادیوها و روزنامه‌ها تلاش می‌کنند که ذهن‌ها را به خودشان جلب کنند پیرمردی در گوشه‌ی جماران با حرکت انگشتانش میلیون‌ها مردم را به حرکت می‌آورد. چرا ما این حُسن و شکوه الهی را که حضرت امام «رضوان الله علیه» مظهر آن بودند به عنوان واقعیتهای بسیار اساسی و جدی نینیم و ذهن خود را متوجه قدرت‌های دروغین و وهمی بنماییم؟ آن‌هایی که می‌خواستند از راه‌های دیگری غیر از راهی که حضرت امام عمل کردند مردم را به حرکت بیاورند هر روز با مشکل جدیدی روبه‌رو می‌شدند و هر روز باید حیل‌های جدید بر پا کنند. حسنی مبارک در آخرین روزهای حکومتش گفته بود: «اگر کسی بخواهد در طول عمر خود با لباس آمریکایی خود را پوشش دهد، همه‌ی عمرش عریان است». بیچاره مردم آمریکا که می‌خواهند حُسن و شکوه را در حاکمانی پیدا کنند که عین خواری و حقارت‌اند.

رئیس جمهورهای آمریکا، این همه تلاش می‌کنند و استعداد به کار می‌برند تا حُسن و شکوه دروغینی را به مردم خود بنمایانند ولی چیزی نمی‌گذرد که مردم هم می‌فهمند این حرف‌ها دروغ است. این آقایان روی خودشان زحمت کشیده‌اند اما در جهت منفی و با اعتماد به نفس اماره، مواظب‌اند چه اندازه غذا بخورند، چه غذاهایی را نخورند، چند ساعت در روز ورزش کنند، چگونه مطالعه کنند، چه سخنانی را بر زبان برانند تا به حُسن و شکوه برسند ولی چون رجوع به نور بهاء الهی نکردند به سراب



رسیده اند. برعکس، حضرت امام خمینی «رضوان الله علیه» چون به بهاء حقیقی رجوع کردند روز به روز برای خود و در نزد مردم متعالی تر شدند. تاریخ دانان می گویند: قهرمانان در تاریخ بشر در مرحله ای از عمر خود صعودی دارند ولی چیزی نمی گذرد که افولشان شروع می شود، در حالی که حضرت امام خمینی «رضوان الله علیه» روزی که رحلت کردند بیشتر از روزی که ظهور نمودند قلب ها را با خود بردند. چون به نور بهاء الهی که همواره پایدار است رجوع کرده بودند، انانیتی برای خود باقی نگذارده بودند تا مانع تجلی آن نور شود.

این یک سنت و واقعیت مهمی است که اگر انسان به دنبال خدا باشد هرچه خوبی است را به نحو کامل و پایدار به دست می آورد. اگر جنبه ی الهی قضیه در میان نباشد و به جای دیگر رجوع شود جای دیگر خبری نیست. با خواندن امثال دعای سحر متوجه می شوید راه را چگونه طی کنید و مطلوب خود را در کجا دنبال نمایید تا بیاید. وقتی ما می گوییم؛ «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ مِنْ بَهَائِكَ» «بهاء» الهی را از او طلب می کنیم تا خداوند با آن نور بر جان ما تجلی کند. چون می دانیم هر «بهایی» را باید از او خواست، بعد که می گوئید: «بَاهَاءُ» نظر را به مرتبه ی کامله ی «بهاء» می اندازید چون با توجه به نور توحید و وحدت تشکیکی وجود، متوجه می شوید هر جلوه ای از جلوات نور بهاء الهی، مرتبه ای کامل تر را در باطن خود دارد و جهت انس با آن مرتبه، طالب رفع حجاب اید، مشکل در عدم آمادگی ما است که آن حقیقت در مرتبه ی نازله اش بر ما جلوه کرده، زیرا همچنان که عرض شد:

هر چه روی دلت مصفاتر      زو تجلی تو را مهیاتر  
 به لطف الهی سالک در مسیر توحیدی خود بعد از نظر به مرتبه‌ی  
 عالی تر بهاء، به جایی می‌رسد که در هر جلوه‌ای جنبه‌ی کمالی آن جلوه  
 را می‌بیند و اظهار می‌دارد: «كُلُّ بَهَائِكَ بَهِيٌّ». در مسیر توحیدی از این هم  
 جلوتر می‌آید و حقیقت جامع همه‌ی اسماء یعنی حضرت «الله» را در هر  
 منظری می‌نگرد و در مشرب مولى الموحدين عليه السلام می‌گوید: «ما رأيتُ شيئاً  
 إلَّا وَ رَأَيْتُ اللَّهَ قَبْلَهُ وَ مَعَهُ وَ بَعْدَهُ»<sup>11</sup> هیچ چیزی را ندیدم مگر آن که «الله»  
 را قبل از آن چیز و با آن و بعد از آن چیز دیدم.

در جمله‌ی «كُلُّ بَهَائِكَ بَهِيٌّ» قلب سالک متوجه حضور حقیقت اسم  
 بهاء در تمام جلواتی است که آن اسم در آن جلوات ظهور دارد. در واقع  
 بعد از آن که طلب مرتبه‌ی شدیدتر نور بهاء الهی را کردید با ادامه‌ی سیر  
 توحیدی، قلب‌تان متوجه می‌شود هر جلوه‌ای از جلوات نور بهاء الهی،  
 عالی‌ترین جلوه است و با توجه به این امر عرضه می‌دارید: «اللَّهُمَّ إِنِّي  
 أَسْأَلُكَ بِبَهَائِكَ كُلِّهِ» خدایا از تو حقیقت بهاء را که در همه‌ی جلوات  
 حاضر است طلب می‌کنم، زیرا او در هر جلوه‌ای عالی‌ترین نحوه‌ی  
 حضور را دارد. إن شاء الله در فرازهای بعدی این قاعده بیشتر روشن  
 می‌شود.

## نظر به حقّ مطلق

وقتی با نظر به گل متوجه «جمال» خداوند شدید چنانچه توجه بفرمایید ملاحظه خواهید کرد ظاهر گل در عین این که مظهر جمال حق است می تواند حجاب او باشد و آن در موقعی است که جمال او را در محدوده‌ی گل بنگرید و از طریق جمال گل، به جمال مطلق نظر نیندازید. ولی اگر نظرتان به جمال مطلق بود به لطف و کرم الهی نه تنها متوجه جمال مطلق می شوید، بلکه در همان لحظه که به گل نظر کردید، آن را آینده‌ی جمال مطلق می بینید و خواهید گفت: «وَكُلُّ جَمَالِكُمْ جَمِيلٌ» هر جا از تو جمالی هست کامل ترین جمال در صحنه است و می بینی هر جا جلوه کند عالی ترین جمال ظاهر می شود. چون مگر می شود یک جا خدا باشد و غیر خدا هم باشد؟ مگر غیر خدا هست؟ همه چیز جلوات حضرت حق است و حقّ مطلق از طریق آن جلوات، خود را با اسماء حسناش می نمایاند. این که ما خدا را در جلوه‌ی کاملش نمی بینیم چون هنوز در سلوک خود کامل نشده ایم و نحوه‌ای از نظر به خود در میان است. هراندازه امکان تجلی نور او را فراهم کنیم حجاب انانیت بهتر رفع می شود و او با جلوه‌ای کامل تر تجلی می کند. گفت:

ز بس بستم خیال تو، تو گشتم پای تا سر من

تو آمد رفته رفته، رفت من، آهسته آهسته

وقتی آرام آرام حجاب انانیت کنار رفت حق به نحو کامل تری ظهور می کند و اقرار می کنید؛ «وَكُلُّ بَهَائِكُمْ بَهِيٌّ» هر جایی که نور بهاء و روشنایی و حُسن تو هست، به کامل ترین شکل هست.

دو نکته را عزیزان در نظر داشته باشند؛ یکی توجه به اسمای الهی در مظاهر مختلف و دیگر توجه به حقیقت اسماء که در هر مظهري آن حقیقت در صحنه است. باید با آزاد شدن از حجاب‌ها آن حقیقت را در هر مظهري ببینیم و هر مظهري به نور آن حقیقت دیده شود. حق در اسماء خود کامل است ولی چون ما هنوز در حجاب هستیم حقیقت اسماء را نمی‌بینیم. مثل این که بعضی خدا را در رزق خود به رزاق بودن می‌نگرند، غافل از این که چون او ربّ است، رزاق است و رزق شما یکی از جلوات ربوبیت اوست. اگر به رزق خود نظر کنیم از ربوبیت ربّ که همواره در صحنه است غافل می‌شویم ولی اگر به ربّ خود نظر کنیم رزق را ظهوری از ربوبیت او می‌نگریم و قلب ما با نظر به رزق، از نظر به ربّ محروم نمی‌شود علاوه بر این که ابتدا ربّ را می‌بینیم و رزاق بودن او را در ربّ بودن او می‌نگریم.

### سختی‌ها؛ آینه‌ی نمایش کامل‌تر اسم ربّ

وقتی انسان رب خود را فراموش کند، هر حادثه‌ای را مستقل می‌بیند، در آن حال وقتی مشکلی برایش پیش می‌آید خدا را از یاد می‌برد در صورتی که باید آن حادثه و مشکل را صورتی از ربوبیت خداوند بنگرد. مگر این طور نبود که حضرت امام خمینی «رضوان الله علیه» آن وقت که تبعیدشان کردند بیشتر به مقصدشان که سرنگونی رژیم شاهنشاهی بود رسیدند تا آن وقتی که در ایران بودند و مشغول درس و بحث؟ حضرت اباعبدالله علیه السلام این را خوب می‌فهمند که با شهادتشان ربوبیت حق بیشتر به صحنه می‌آید و نتیجه‌ای که می‌خواهند زودتر و بهتر عملی می‌شود. به همین جهت هر چه

به عصر عاشورا نزدیک می شوند بیشتر امیدوارند.<sup>12</sup> حضرت می خواهند آینه‌ی تمام‌نمای حضرت حق باشند و این در کربلا به خوبی نمایان شد. همین طور که گوهر حضرت یوسف علیه السلام در چاه بیشتر به نمایش آمد و این که چگونه آن حضرت در سخت‌ترین مراحل، نظرشان تماماً به حق است. حضرت یوسف علیه السلام در چاه و زندان یوسف شدند، چون دیدند چگونه ربّ در چنین شرایطی در صحنه است. وقتی حادثه‌ای برایتان پیش آمد قبل از هر چیزی متوجه باشید که پروردگار عالم از این طریق می خواهد با رفع حجاب‌ها خود را بنمایاند، در این صورت هر چیزی را به حق دیده‌اید و نه مستقل.

در غذایی که جلوی‌تان هست رزاق بودن او را ببینید ولی بیش از نظر به رزاق، به ربوبیت حق منتقل شوید. اگر به ربوبیتش منتقل شدید رزاقیت او هم در منظر‌تان می ماند. اما اگر در رزاقیت او متوقف شدید از ربوبیت او محروم می شوید.

در دعای سحر اسمائی را مدّ نظر قرار می دهید که شما را به اسم اعظم نزدیک می کند. ابتدا به اسم بهاء نظر می کنید که به معنی حُسن و زیبایی است و زیبایی عبارت است از «وجود» و وجودِ خالص همه‌ی زیبایی است و از منظر نور اسم «بهاء» به سایر اسمای الهی نظر می کنید که امکان ارتباط با آن‌ها سهل تر است. می گوید: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ مِنْ بَهَائِكَ» خدایا از تو نور بهاءات را می خواهم که با آن نور بر من نظر کنی که همه‌ی مطلوب من همان حُسن و کمال است که در سراسر عالم نمایان است و

---

12 - به کتاب «راز شادی امام حسین علیه السلام در قتلگاه» از همین مؤلف رجوع شود.

حجاب انانیت من نمی‌گذارد با آن روبه‌رو شوم و تو را طوری بنگرم که من از تو راضی شوم و تو از من.

رسول خدا ﷺ در دعای خود از خداوند تقاضا می‌کنند: «وَأَرْزُقْنِي حُسْنَ الْمَنْظَرِ فِيمَا يَرْضِيكَ عَنِّي»<sup>13</sup> خدایا آن‌نگاهی را رزق من گردان که که تو در آن نگاه از من راضی شوی. وقتی متوجه شدیم همواره خداوند به کامل‌ترین بهاء یعنی ابهاء در صحنه است نظر خود را به نحوه‌ای از ظهور نور بهاء می‌اندازیم که «ابهاء» است و لذا نه تنها خوبی‌های خدا را در علی‌الکلیه می‌بینیم، بلکه آن را به عالی‌ترین شکل می‌یابیم، آن‌طور که رسول خدا ﷺ را دیدند. عمده هنر ما دیدن انوار الهی به صورت «ابهاء» و «اجمل» و «أَجَلَّ» است در جمال اولیاء معصومین ﷺ و این که بتوانیم از آن طریق با خدا مرتبط شویم و در این راستا است که حضرت صادق (علیه السلام) می‌فرماید: «نَحْنُ وَاللَّهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى»<sup>14</sup> به خدا قسم ما ئیم اسماء حسنا. یعنی وجه کامل اسماء حسنا الهی را در آینه‌ی وجود آن ذوات مقدس باید یافت. اگر ائمه ﷺ را کنار بگذارید نه تنها در جای دیگر و به نحو اکمل و اجمل، اسماء حسنا الهی را پیدا نمی‌کنید بلکه فقط یک خدای نظری و ذهنی خواهید داشت.

وقتی متوجه جنبه‌ی عالی «بهاء» الهی شدید از آن منظر که نظر کردید در سیر توحیدی خود خواهید گفت: «وَكُلُّ بِهَائِكَ بِهِيٌّ» هر جا هر جلوه‌ای از حُسن و بهاء تو هست، همه‌ی حُسن و بهاء، آن جا است.

13 - الکافی، ج 2، ص 577.

14 - مستدرک الوسائل، ج 5، ص 229.

آن وقت نور امام صادق علیه السلام را در امام خمینی «رضوان الله علیه» پیدا می کنید - همان طور که علی علیه السلام هر چیزی را که می دید، در آن چیز «الله» را می دید -<sup>15</sup> زیرا حضرت امام خمینی «رضوان الله علیه» چیزی از خود ندارند جز نمایش حضرت صادق علیه السلام و در این راستا می توانید از حضرت حق هر بهائی که می بینید آبهاء آن را ببینید. تا چنین نگاهی پیدا نکنیم موحد نشده ایم و مصداق آیه ای می شویم که خداوند در مورد مؤمنین فرمود: «وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ»<sup>16</sup> و بیشترشان به خدا ایمان نمی آورند جز این که هنوز مشرک اند. چون هنوز به مرحله ای نرسیده اند که در هر آیه ای از آیات الهی تماماً حق را بیابند و به نور حق به آن آیات نظر کنند و نه از طریق آن آیات حق را بیابند تا حق را در محدوده آیات نگریسته باشند. وقتی متوجه شدید که کل بهاء الهی، بهی است، در یک جمع بندی روحانی اظهار می داری: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِبَهَائِكَ كُلِّهِ» خدایا! من از تو نور بهاءات را به صورت مطلق می خواهم که در همه جا و در هر منظری آن نور به صورت مطلق در میان است و این است معنی «بِهَائِكَ كُلِّهِ» تا حتی آن وقتی هم که جلوه ی خدا را در گل می بینید همه ی حُسن و بهاء او را به تماشا بنشینید و آن گل را آینه ی نمایش همه ی اسماء حسنا ی او بیابید. با این مقدمات چشمتان را باز کنید و به نور اسم بهاء که همه ی عالم را بهاء کامل او پر کرده آن را نظاره کنید.

15 - حضرت علی علیه السلام می فرماید: «رَأَيْتُ شَيْدًا إِلَّا وَ

رَأَيْتُ اللَّهَ قَبْلَهُ وَ مَعَهُ وَ بَعْدَهُ .» (صحیفه امام، ج 18، ص: 517)

16 - سوره ی یوسف، آیه ی 106.

آرام آرام جلو می‌رویم شاید بتوان با فرازهای دیگر دعای سحر با خدا  
مرتبط و مأنوش شویم. إن شاء الله  
خدایا به حقیقت خودت که در این دعا به نمایش آمده‌ای ما را با  
خودت آشنا بگردان.

«وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ»



جلسه دوم،  
نظر به حقّ مطلق



### بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«اللَّهُمَّ أَنْتَ أَسْأَلُكَ مِنْ جَلَالِكَ بِأَجَلِّهِ وَكُلُّ جَلَالِكَ جَلِيلٌ»

«اللَّهُمَّ أَنْتَ أَسْأَلُكَ بِجَلَالِكَ كُلِّهِ»

«اللَّهُمَّ أَنْتَ أَسْأَلُكَ مِنْ جَمَالِكَ بِأَجْمَلِهِ وَكُلُّ جَمَالِكَ جَمِيلٌ»

«اللَّهُمَّ أَنْتَ أَسْأَلُكَ بِجَمَالِكَ كُلِّهِ»

همین طور که ملاحظه می‌فرمایید دعای شریف حضرت باقر علیه السلام در سحرهای ماه مبارک رمضان با نظر به انوار اسماء الهی، چشم دل را باز می‌کند تا خداوند را از آن طریق بنگریم و با معبود خود مأنوس شویم. اولین قدم آن است که متوجه باشیم از طریق اسمای حسناى خداوند می‌توان با خداوند مأنوس شد و این آیه‌ی شریفه را با جدیت تمام بفهمیم و دنبال کنیم که می‌فرماید: «وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا»<sup>1</sup> خداوند را اسمای حُسْنایی هست، پس او را از طریق آن اسماء بخوانید. ابتدا باید اسماء را بشناسید و به آن‌ها در مظاهر مختلفی که دارند نظر کنید و در آینه‌ی مظاهر به تماشای آن‌ها بنشینید و از مظاهر آن‌ها به اصل آن‌ها منتقل شوید.

## ذات‌بینی

رسیدن به احوالاتی که انسان بتواند اسماء الهی را بنگرد در اصطلاح به «ذات‌بینی» معروف است که کار ارزشمندی است. امیرالمؤمنین علیه السلام در دعای صباح در نیایش با خدا عرضه می‌دارند: «يَا مَنْ دَلَّ عَلَيَّ ذَاتِهِ بِذَاتِهِ» ای خدایی که هر کس را به نور ذات خودت به سوی خودت راهنمایی می‌کنی. آن حضرت از این طریق نظر مبارک خود و آن‌هایی را که از آن دعا استفاده می‌کنند، متوجه حقیقتی می‌نمایند ماوراء ماهیات و پدیده‌های متکثر. افرادی هستند که در کسب معارف اسلامی و انجام عبادات دینی زحمت کشیده‌اند، ولی برنامه‌ای جهت ذات‌بینی ندارند. این‌ها متوجه آن درجه‌ی توحید که بتوانند «أحد» را بشناسند نیستند، و لذا همیشه با خدای غایب به سر می‌برند. ابتدا باید با حساسیت زیاد بین روش «انتزاعی» و روش «انکشافی» فرق گذاشت و دقیقاً تفاوت این دو روش را در ارتباط با حقایق عالم از همدیگر باز شناخت و متوجه بود آن‌چه از طریق دین نصیب انسان می‌شود سیر حضوری به سوی حق و قیامت است و این نتیجه با نگهبانی قلب و حفظ کردن آن در محضر حق، از طریق عبادات شرعی ممکن می‌شود.

در روش حضوری و انکشافی، قلب انسان با «وجود» یا «ذات» روبه‌رو می‌شود و هر جا ذات در میان باشد قلب انسان بدون هیچ واسطه‌ای از نور آن بهره‌مند می‌شود. عمده آن است که بتوانیم قلب را طوری تربیت کنیم که هنر ذات‌بینی پیدا کند، در آن حالت خود ذات، دلیل خود است و آن طور نیست که معلول، دلیل بر وجود علت باشد، بلکه خود حضرت حق

خود را می‌نمایاند. با چنین مبنایی حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در دعای صباح به محضر حق عرضه می‌دارند: «یا مَنْ دَلَّ عَلٰی ذَاتِهِ بِذَاتِهِ» ای خدایی که خودت گواه خودت هستی «وَوَتَزَّرَهُ عَنْ مُجَانَسَةِ مَخْلُوقَاتِهِ» و منزه هستی از این که هم جنس مخلوقات باشی «وَوَجَلَّ عَنْ مُلَائِمَةِ كَيْفِيَّاتِهِ» و بالاتر از آن هستی که همراه چستی‌ها و چگونگی‌ها باشی.<sup>2</sup>

چنانچه ملاحظه می‌فرمایید؛ حضرت علی علیه السلام در فراز فوق به خدا عرض می‌کنند: خودت فقط هستی، بدون آن که چیز خاصی باشی، خودت ذات خودت هستی، بدون هرگونه ماهیت و چستی. این نوع نگاه به خداوند در صورتی ممکن است که قلب انسان جهت ارتباط با ذات، تربیت شده باشد. زیرا حقیقت خدا همان ذاتی است که به ذات خود، دلیل بر وجود خود است، نه به واسطه‌ی چیز دیگر. کسی با خدا می‌تواند مرتبط شود که جانش بتواند با ذات او رابطه برقرار کند و چنین چیزی به جهت ذات مجرد انسان ممکن است، باید راه را درست پیدا کرد.

یک وقت از این که می‌بینیم در عالم هستی، رزق خواران از رزق محروم نیستند متوجه خداوند رزاق می‌شویم. ولی یک وقت ذات رزاقیت او را، ماوراء وجود رزق خواران، می‌شناسیم. روح ذات بین به خود ذات نظر دارد، ذات یگانه را می‌یابد، نه این که از هماهنگی اجزاء عالم متوجه توحید و یگانگی خداوند بشود. باید با ذات او و جلوات آن ذات به نام اسماء مرتبط گشت و لازمه‌ی چنین رؤیتی تغییر ساحت است تا به جای

---

2 - عنایت داشته باشید که نظر به ذات حق از طریق اسماء الهی غیر از تفکر در ذات خدا است که در روایات از آن منع شده است.

نظر به معلول جهت پی‌بردن به علت، به خودِ علت نظر کنیم - از طریق به صحنه آوردن قلب - ولی اگر هنوز در ساحتی باشیم که باید برای پی‌بردن به علت، معلول را ببینیم، دائماً می‌گوییم ذات کو؟ گفت:  
چو گوید مرغ جان یا هو، بگوید فاخته کو کو

بگوید چون نبردی بو نصیبت انتظار آمد

مشکل کار در این است که استعدادِ رؤیت ذات را در خود رشد نداده‌ایم، لذا آن را که از همه پیداتر است نمی‌بینیم.

قرآن در رابطه با توجه به ذات، سومین آیه‌ی سوره‌ی حدید و یا سوره‌ی «توحید» را در مقابل ما قرار می‌دهد که می‌فرماید: «هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ»<sup>3</sup> او در عین این که اول است، آخر است و در عین این که ظاهر است، باطن است. مثل نور، که اولین چیزی که شما در رؤیت هر چیز می‌بینید، نور است و سپس به کمک نور بقیه‌ی چیزها را می‌بینید، پس آن اول است. از طرفی وقتی نور به آن شیء خورد و در چشم شما منعکس شد و شما آن شیء را دیدید، عملاً نور است که به طرف شما برگشته و شما نوری را که به آن شیء خورده است می‌بینید. پس در آخر هم همان نور بود. باز همان نور ظاهر و پیدا است ولی نور، چیزی مثل میز و صندلی نیست که بتوانید به آن اشاره کنید، پس عملاً باطن است و از بس که پیداست، پنهان است.

## وحدت ذات با صفات

در رابطه با ذات‌بینی، از همه مهم‌تر سوره‌ی توحید است، چون آن سوره اشاره به ذات احدیت دارد. می‌دانید که «أحد» آن واحدی است که دومی در کنارش نیست، فقط اوست و دیگر هیچ، پس نمی‌توان به کمک غیر خودش، یگانگی‌اش را شناخت. برعکسِ واحدِ عددی که واحد است در مقابل چیزی که کنارش هست. مثل این که می‌گوییم این یک سیب است در مقابل سیب‌های دیگر، ولی در مقابل ذاتِ احدی، دیگری وجود ندارد تا نسبت به دیگران یگانگی او را پیدا کنیم، بلکه فقط باید بتوانیم ذاتِ احدی را به عنوان اسمی از اسماء الهی، با رؤیت قلبی ببینیم. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در اولین خطبه‌ی نهج‌البلاغه می‌فرماید: «كَمَالُ الْإِخْلَاصِ لَهُ نَفْيُ الصِّفَاتِ عَنْهُ» کمال توحید و خالص دیدن خدا، آن است که او را جدا از هر صفاتی بینی و هر صفتی را از او نفی کنی. «لِشَهَادَةِ كُلِّ صِفَةٍ أَنَّهَا غَيْرُ الْمَوْصُوفِ، وَ شَهَادَةِ كُلِّ مَوْصُوفٍ أَنَّهُ غَيْرُ الصِّفَةِ» چون هر صفتی نشان می‌دهد غیر موصوف است و هر موصوفی نشان می‌دهد غیر از صفت است، همان‌طور که حیات برای دست من غیر از دست من است. «فَمَنْ وَصَفَ اللَّهَ سُبْحَانَهُ فَقَدْ قَرَنَهُ وَ مَنْ قَرَنَهُ فَقَدْ تَنَاهَى وَ مَنْ تَنَاهَى فَقَدْ جَزَّأَهُ» پس هر کس خدای سبحان را به چیزی وصف کرد، آن چیز را هم طراز خدا قرار داد، و لذا او را دوتا کرد و در این حال او را جزء جزء کرده است. «وَ مَنْ جَزَّأَهُ فَقَدْ جَهَّلَهُ وَ مَنْ جَهَّلَهُ فَقَدْ أَشَارَ إِلَيْهِ وَ مَنْ أَشَارَ إِلَيْهِ فَقَدْ حَدَّهُ وَ مَنْ حَدَّهُ فَقَدْ عَدَّهُ» و هر کس خدا را جزء جزء دانست به او جاهل است، و

هر کس به خدا جاهل است به او اشاره می‌کند و هر کس به او اشاره کند برای او حدّ قائل شده است و هر کس برای او حدّ قائل شود او را متعدد پندارد. «وَمَنْ قَالَ فِيمَ فَقَدْ ضَمَّنَهُ وَمَنْ قَالَ عَلَامَ فَقَدْ أَخْلَى مِنْهُ» و هر کس بگوید خداوند در کجاست، او خدا را در کنار چیزی تصور کرده است و هر کس بگوید بر کجاست، او جایی را تصور کرده که خدا در آن جا نیست. «كَأَنَّ لَا عَنْ حَدَثٍ مَوْجُودٌ لَا عَنْ عَدَمٍ» خداوند واقع است ولی نه این که حادث شده باشد، موجود است اما نه این که بعد از نیستی ایجاد شده (عین بودن است). «مَعَ كُلِّ شَيْءٍ لَا بِمُقَارَنَةٍ وَغَيْرِ كُلِّ شَيْءٍ لَا بِمُزَايَلَةٍ» با هر چیزی هست، اما نه آن که عین آن چیز باشد، و غیر هر چیزی است اما نه آن که جدا از آن باشد.<sup>4</sup>

ملاحظه فرمودید که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام چگونه ما را از هر گونه تصویری که مانع رؤیت احد باشد آزاد می‌کنند تا بتوانیم استعداد ذات‌بینی خود را تربیت کنیم و قلب ما بتواند با نور حضرت حق روبه‌رو گردد. ذات احدی چون جلوه کند همان ذات است در صفتی خاص و لذا به آن ذات که با صفتی خاص جلوه کند «اسم» می‌گویند و اگر قلب طوری تربیت شود که بتواند با ذات روبه‌رو شود، عملاً با اسماء الهی روبه‌رو می‌گردد و آن «اسماء» همان ذات‌اند، به جلوه‌ای خاص و این است که قلب انسان ذات کبریایی را می‌بیند و یا ذات سبحان‌اللهی را مشاهده می‌کند ولی اگر در ذات‌بینی تربیت نشده باشد، در مسیری قرار می‌گیرد که می‌خواهد از اثر پی به مؤثر ببرد و هرگز با هیچ اسمی روبه‌رو نمی‌شود.

4 - جهت شرح مطالب فوق؛ به شرح خطبه‌ی آنه‌ج البلاغه از همین مؤلف مراجعه فرمایید.



عنایت داشته باشید که نظر به ذات اُحدی غیر از تفکر در کُنه ذات است که بخواهیم جنس ذات را بدانیم، آنچه در روایات نهی شده، به تعبیر امام خمینی «رحمة الله علیه»؛ «تفکر در کنه ذات و کیفیت آن است».<sup>5</sup> ایشان در کتاب شریف چهل حدیث می‌فرمایند:

«اما نظر در ذات برای اثبات وجودِ توحید و تنزیه و تقدیس آن، غایت ارسال انبیاء و آمال عرفا بوده و قرآن کریم و احادیث شریفه مشحون از علم به ذات و کمالات اسماء الهی است و کتب معتبره‌ی اخبار مثل «اصول کافی» و «توحید صدوق» غور در اثبات ذات و اسماء و صفات نموده ... لیکن مصیبت در آن است که در قرون اخیر بعضی جاهلان در لباس اهل علم پیدا شده که ندیده و نسنجیده و از کتاب و سنت عاری و بری بوده، مجردِ جهلِ خود را دلیلِ بطلان علم به مبدأ و معاد دانسته، برای رواج بازار خود، نظر در معارف را، که غایتِ مقصد انبیاء و اولیاء علیهم السلام است و سر تا پای کتاب خدا و اخبار اهل بیت علیهم السلام مشحون از آن است، حرام شمرده و هر ناسزا و تهمت‌ی را از اهل آن دریغ ندانسته و قلوب بندگان خدا را از علم به مبدأ و معاد منصرف کرده و اسباب تفرقه‌ی کلمه و شتات جمعیت مسلمین گردیده و اگر سؤال شود که این همه تکفیر و تفسیق برای چیست؟ متشبه شود بر حدیث «لَا تَتَفَكَّرُوا فِي ذَاتِ اللَّهِ». این بیچاره‌ی جاهل از دو جهت در اشتباه و جهالت است: یکی آن که گمان کرده حکماء تفکر در ذات می‌کنند، با آن که تفکر در ذات را و اِكْتِنَاهِ آن را ممتنع می‌دانند و این خود یکی از مسائل مبرهنه‌ی آن علم است و دیگر

آن که معنی حدیث را ندانسته گمان کرده مطلقاً راجع به ذات مقدس نباید اسمی برده شود.<sup>6</sup>

حضرت امام خمینی «رحمة الله علیه» در فضیلت تفکر در مورد خدا و این که مقدمه و لازمه‌ی سلوک انسانیت است، روایتی از حضرت صادق عليه السلام می‌آورند که حضرت فرموده‌اند: «أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ إِذْمَانُ التَّفَكُّرِ فِي اللَّهِ وَ فِي قُدْرَتِهِ»<sup>7</sup> افضل و برترین عبادت، استمرار تفکر در مورد خدا و قدرت اوست. و نتیجه می‌گیرند پس تفکر در حق و اثبات ذات و تفکر در قدرت و سایر اسماء و صفات، علاوه بر آن که مورد نهی نیست، افضل عبادات است. و در جواب آن‌هایی که منع تفکر در ذات را مطرح می‌کنند، می‌فرمایند: این که روایت می‌فرماید؛ «تَكَلَّمُوا فِي خَلْقِ اللَّهِ وَ لَا تَتَكَلَّمُوا فِي اللَّهِ فَإِنَّ الْكَلَامَ فِي اللَّهِ لَا يَزِدُّهُ صَاحِبُهُ إِلَّا تَحْيِرًا»<sup>8</sup> در رابطه با خلق خدا سخن بگوئید، نه در مورد خدا، زیرا کلام در خدا جز تحیر به بار نمی‌آورد. خود دلالت دارد بر آن که مقصود، تکلم در اکتناه ذات و کیفیت آن است، به مناسبت دلیلی که آورده، و إلا تکلم در اثبات ذات و سایر کمالات و توحید و تنزیه آن موجب حیرت نگردد. و نیز حضرت امام خمینی «ضوان الله علیه» احتمال می‌دهند که ممکن است نهی تفکر در ذات الهی به جهت آن باشد که مردم معمولی استعداد ورود به این مباحث را ندارند.

6 - «چهل حدیث»، حدیث شماره 12، باب تفکر.

7 - «کافی»، ج 3، ص 91.

8 - «اصول کافی»، ج 1، ص 125.

## ذات بینی و ایمان قلبی

قرآن می‌فرماید: «قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَّمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَ لَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ وَإِنْ تُطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَأَنْتُمْ مِّنْ أَعْمَالِكُمْ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ»<sup>9</sup> عده‌ای از بادیه‌نشینان گفتند ایمان آوردیم، بگو ایمان نیآورده‌اید لیکن بگویید اسلام آوردیم و هنوز در دل‌های شما ایمان داخل نشده است و اگر خدا و پیامبر او را فرمان برید از ارزش اعمالتان چیزی کم نمی‌کند، خدا آمرزنده‌ی مهربان است.

چنانچه ملاحظه می‌فرمایید در آیه‌ی فوق محل ایمان را قلب قرار داده که محل درک حضوری حقایق است و به آن‌هایی که فقط در حد رعایت ظاهر دین به دین عمل می‌کنند می‌فرماید: «وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ» هنوز ایمان در قلب‌هایتان وارد نشده است. سپس می‌فرماید مواظب باشید تسلیم شدن در مقابل دستورات دین را که به امید کسب بهشت و دوری از جهنم است، «ایمان» نخوانید و به آن‌هایی که پذیرفته‌اند طبق دستورات اسلام عمل کنند ولی هنوز برنامه‌ای برای حضوری کردن باورهای خود و نظر به اسماء الهی ندارند، می‌فرماید: هنوز ایمان وارد قلب‌های شما نشده، چون ایمان به حقایق و نظر به اسماء الهی و تحت تأثیر نور آن اسماء قرار گرفتن، مقامی است بالاتر از پذیرفتن ظاهر اسلام.

ایمان قلبی وقتی محقق شود امکان رؤیت اسماء پروردگار فراهم گردد. چیزی که امامان علیهم‌السلام ما را بدان آگاه کرده‌اند. در روایت داریم؛

عبدالله بن سنان از پدرش نقل کرده که حضور امام باقر علیه السلام بودم یکی از خوارج خدمت ایشان رسید و گفت: «یا ابا جعفر ای شیء تعبد؟ قال: الله تعالی. قال: رأیته؟ قال: بل لم تره العیون بمشاهدة الأبصار و لكن رأته القلوب بحقائق الایمان، لا یعرف بالقیاس و لا یدرک بالحواس و لا یشبهه بالناس، موصوف بالآیات معروف بالعلامات لا یجور فی حکمه. ذلک الله لا إله إلا هو قال: فخرج الرجل و هو یقول: الله أعلم حیث یجعل رسالته»<sup>10</sup> ای ابا جعفر چه چیزی را می‌پرستی؟ فرمود: خدای تعالی را. گفت او را دیده‌ای؟ فرمود: دیده‌ها با چشم او را نیند و لکن قلب‌ها به حقیقت ایمان او را مشاهده کنند، به قیاس نتوان او را شناخت و به حواس درک نشود و به مردم مانند نیست، به نشانه‌ها توصیف و به علامت‌ها شناخته شود، در حکمش جور و ظلم نیست، آن است خدا، نیست معبود حقی جز او. راوی گوید: آن مرد بیرون شد و می‌گفت: خدا داناتر است که رسالت خود را کجا بنهد.

چنانچه ملاحظه می‌فرمایید حضرت در جواب سؤال فردی که می‌پرسد آیا خدا را می‌بینی؟ می‌فرمایند؛ نه با چشم سر دیده می‌شود و نه با قیاس و تعقل و نه با حواس، بلکه قلب‌ها وقتی منور به نور ایمان الهی شد مفتخر به رؤیت حضرت «الله» می‌گردد. این حدیث شریف راه بسیار دقیقی را در راستای رؤیت قلبی در جلو ما می‌گذارد که امیدوارم عزیزان با توجه به موضوع اسماء الهی متوجه آن راه بشوند.

در باره‌ی این که خدا را به عنوان ذات می‌توان نگریست از هشام بن سالم آمده است که «دَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فَقَالَ لِي أَتَتَعْتُ اللَّهَ؟ قُلْتُ نَعَمْ. قَالَ هَاتِ. فَقُلْتُ: هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ. قَالَ: هَذِهِ صِفَةٌ يَشْتَرِكُ فِيهَا الْمَخْلُوقُونَ. قُلْتُ: فَكَيْفَ نَنَعْتُهُ؟ فَقَالَ هُوَ نُورٌ لَا ظُلْمَةَ فِيهِ، وَحَيَاءٌ لَا مَوْتَ فِيهِ، وَعِلْمٌ لَا جَهْلَ فِيهِ، وَحَقٌّ لَا بَاطِلَ فِيهِ، فَخَرَجْتُ مِنْ عِنْدِهِ وَأَنَا أَعْلَمُ النَّاسِ بِالتَّوْحِيدِ.»<sup>11</sup> در محضر حضرت صادق عليه السلام وارد شدم، از من پرسیدند آیا می‌توانی خدا را وصف کنی؟ عرض کردم بلی، فرمودند: وصف کن، گفتم: او سمیع و بصیر است. فرمودند: این که صفتی است مشترک بین خدا و مخلوقات او. عرض کردم چگونه او را وصف کنم؟ فرمودند: او نوری است که ظلمتی در او نیست و حیاتی است که مرگی در او نیست و علمی است که جهلی در او نیست. هشام بن سالم می‌گوید در حالی از محضر آن حضرت خارج شدم که عالم‌ترین مردم به توحید بودم.

چنانچه ملاحظه می‌شود حضرت می‌فرمایند؛ بگو او نور است بدون هرگونه ظلمتی، یعنی عین نور است، یا بگو او حیات است بدون هرگونه مرگی، یعنی عین حیات است نه این که او چیزی است که حیات دارد و معنی توجه به ذات همین است که قلب متوجه «عین حیات» و «عین علم» و «عین نور» شود و از این طریق مصداق نور و علم و حیات را شهود کند.

## مقام محسنین و رؤیت حقایق

حضرت امام خمینی «رحمة الله علیه» می‌فرماید: «انبیاء و اولیاء قدمشان برهانی نبوده، آن‌ها برهان را می‌دانستند، اما قضیه، قضیه‌ی اثبات واجب به برهان نبوده، حضرت سیدالشهداء علیه السلام می‌فرماید: «مَتَى غَبَّتْ حَتَّى تَحْتَاجَ إِلَى دَلِيلٍ يَدُلُّ عَلَيْكَ عَمِيَّتْ عَيْنٌ لَا تَرَكَ»<sup>12</sup> چه موقع غایب بودی تا این که نیاز باشد با دلیلی تو را نشان داد، چشمی که نمی‌بیند تو حاضری، کور است ... در سبیت و مسبیت، یک تمایزی که مقتضی ذات حق تعالی نیست، مطرح است ... من در کتاب و سنت یادم نیست که علیّت و یا سبیت به این معنا باشد، تعبیری مثل «خلق»، «ظهور» و «تجلی» مطرح است»<sup>13</sup>.

وقتی در رابطه با خدا و مخلوق بحث علت و معلول به میان آید یک نحوه دوگانگی به میان آمده است و جنبه‌ی مظهر بودن عالم در حجاب می‌رود. ولی اگر متوجه شویم که عالم سراسر مظهر جلوات اسماء الهی است به راحتی می‌توان در همین عالم در ساحت قرب اسماء الهی وارد شد و همین که نظر کنی، با حق روبه‌رو شوی. این حالت را مقام محسنین می‌گویند و رسول خدا صلی الله علیه و آله در وصف این مقام می‌فرماید: «الْإِحْسَانُ أَنْ تَعْبُدَ اللَّهَ كَأَنَّكَ تَرَاهُ فَإِنْ لَمْ تَكُنْ تَرَاهُ فَإِنَّهُ يَرَاكَ»<sup>14</sup> احسان و مقام محسنین

12 - «مفاتیح الجنان»، دعای عرفه امام حسین علیه السلام.

13 - «تفسیر سوره‌ی حمد»، امام خمینی «رحمة الله علیه»، جلسه‌ی چهارم.

14 - «بحار الانوار»، ج 67، ص 196.

این است که آنچه‌ان خدا را عبادت کنی، که گویا او را می‌بینی و اگر تو او را نمی‌بینی آنچه‌ان در حضور باش که متوجه باشی او تو را می‌بیند. چنانچه ملاحظه می‌فرمایید این روایت می‌فرماید علاوه بر مقربان که خدا را می‌بینند، محسنین نیز در مقام «کَأَنَّ» مفتخر به رؤیت حق هستند و هر کدام - اعم از مقربان و محسنین - به اندازه‌ای که خدا را می‌بینند، او را می‌پرستند. به فرموده‌ی امام موسی بن جعفر علیه السلام: «لَيْسَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ خَلْقِهِ حِجَابٌ غَيْرَ خَلْقِهِ».<sup>15</sup> بین خدا و خلق او به جز خودِ خلق حجابی نیست.

در بحث حرکت جوهری روشن می‌شود که ذاتِ «حرکت» به خودی خود یک مرتبه از وجود است. انسان در زندگی عادی در رابطه با حرکت فقط اشیائی را می‌بیند که حرکت می‌کنند، وقتی رسید به این که خودِ حرکت یک چیز است ذات‌بینی شروع شده و جوهری را که عین حرکت است می‌یابد. اگر کسی وقتی می‌گوید خدا علیم است معتقد باشد یک ذات داریم و صفت علم، گرفتار یک نوع شرک است و همان‌طور که ملاحظه فرمودید حضرت علی علیه السلام در خطبه‌ی اول نهج‌البلاغه این نگاه را رد می‌کنند. چون برای خداوند اجزاء قائل شده‌ایم به طوری که یک جزء می‌شود ذات خدا و یک جزء می‌شود علمی که بر او عارض شده، این می‌شود دو تا. وقتی چیزی دو جزء داشت برای تحقیق‌اش باید هر دو جزء در میان باشد و این نیاز به اجزاء، با ذات احدی نمی‌خواند. به همین جهت در متون دینی سخن از وحدتِ بین ذات و صفات مطرح است. یعنی ذات او عین صفات اوست. صفات خداوند مفهوماً غیر ذات‌اند ولی مصداقاً

یکی هستند، خدا همان علیم است. وقتی می‌گوئیم ذات و صفاتِ خدا دو تا نیست نتیجه می‌گیریم صفات خدا همان ذات خدا است. و بر همین اساس گفته شده: اسماء الهی همان ذات است به صفت خاص. در غیر این صورت دوگانگی بین ذات خدا و صفات او پیش می‌آید. خدا همان علیم است یعنی او عین علم است و این اولِ توحید است. عموماً ذهن ما این طور عادت کرده که خداوند یک چیز است که حیات دارد. آری برای دست بنده که حیات دارد این حرف درست است ولی در مورد خدا و کسی که معتقد به اسماء الهی است این طور نیست بلکه او عین حیات است. اعتقاد به حیات برای خداوند به این معنی است که ذاتِ حیات در صحنه است، نه چیزی که حیات دارد. حیات همان ذات است و به این معنی می‌گویید: «هُوَ الْحَيَّ».

در آخر سوره‌ی حشر اظهار می‌دارید: «هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيَّمِنُ» یعنی همانی که «الله» است، همان حقیقت یگانه‌ای است که ملکِ قدوسِ سلامِ مؤمنِ مهیمن است. وقتی متوجه شدید «هُوَ الْحَيَّ» است متوجه شده‌اید تمام این عالم را حقیقت یگانه‌ی «حی» پر کرده که در عین حال «علیم» است. این طور نیست که از جنبه‌ای «حی» باشد و از جنبه‌ای دیگر «علیم»، این با «لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ» نمی‌خواند. «لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ» می‌رساند که از هر جهتی نظر کنید، به حی نظر کرده‌اید. این را ذات‌بینی می‌گویند. در آیه‌ی بعدی در سوره‌ی حشر می‌فرماید: «هُوَ اللَّهُ الْخَالِقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ» آن که «الله» است و جز او هیچ چیز قابل توجهی در عالم نیست، خالق است و هر چه در این عالم هست



ظهور خالقیت او است و مخلوقات همگی جلوه‌ی خالق‌اند و لذا خالقیت او عالم را پر کرده، همان‌طور که مصوّر بودن او چنین است، بنابر این «لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى»<sup>16</sup> همه‌ی خوبی‌ها به او که «الله» است برمی‌گردد.

### سیر به سوی حَقِّ مطلق

با توجه به مقدماتی که عرض شد و تأکید بر این که فراموش نکنیم با هر اسمی که روبه‌رو می‌شویم با ذات به صفت خاص روبه‌رو شده‌ایم، می‌خواهم عرض کنم «در راه سلوک باید درجه درجه قدم برداشت» تا به حَقِّ مطلق رسید همچنان که حضرت ابراهیم علیه السلام در سیر و سلوک الی الله قدم برداشتند. همین که قصد کردید به حق رجوع کنید از همان ابتدا با ذات روبه‌رو می‌شوید اما در جلوه‌ی نازل، ولی در این مسیر هر اندازه انانیت خود را نفی کنید به همان اندازه حضرت حق برای شما تجلی بیشتری خواهد داشت. به گفته‌ی فیض کاشانی:

ز بس بستم خیال تو، تو گشتم پای تا سر من

تو آمد رفته‌رفته، رفت من، آهسته‌آهسته

این همان معنی است که می‌گوید: «هر روز مرا تازه خدای دگری هست» چون هر اندازه روح انسان آماده‌تر باشد خداوند با اسمی جامع‌تر بر قلب او جلوه می‌کند، در واقع خدا عوض نمی‌شود ما عوض می‌شویم. به این معنی که هر روز بهتر از قبل خدا را می‌شناسیم چون در رابطه با آیه‌ی

«وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ»<sup>17</sup> در روایت آمده است: «لِيَعْرِفُوا رَبُّوْبَيْتَهُ»<sup>18</sup> یعنی هدفِ خلقتِ جن و انس، شناخته شدن ربوبیت خداوند است، زیرا عبادت بدون معرفت ممکن نیست. پس در واقع جن و انس فقط برای معرفت خدا و او را یافتن خلق شده‌اند و چون می‌فرماید خلق نکردیم مگر برای بندگی و معرفت به ربوبیت او، پس باید تمام هدف ما معرفت به خدا باشد و نه چیز دیگر و این می‌رساند که باید به معرفتی کامل دست یافت تا به هدف اصلی خلقت خود دست یافته باشیم. و از آن جایی که خداوند در همه‌ی ابعاد و اسماء، مطلق است، اعم از ربوبیت و علیم‌بودن و حی‌بودن، پس هیچ‌گیری را نمی‌پذیرد و همه‌ی ربوبیت و علم و حیات مربوط به اوست. در نتیجه به همان اندازه که گیری در میان باشد خداوند در حجاب می‌رود و به عبارت دیگر او خود را در خفا می‌برد و جلوه‌ی کامله‌ی خود را از ما می‌پوشاند.

هر قدر ما برسیم به این که هر چه هست خدا خواسته و نه ما، به همان اندازه ما در میان نیستیم. حضرت امام خمینی «رضوان‌الله‌علیه» فرمودند: «هیچ شک در این نکنید که هر که گفت «من»، این «من» شیطان است».<sup>19</sup> هر کس بتواند از «من» خود بگذرد جاننش با خدا روبه‌رو می‌شود. گفت:

هر عنایت که داری ای درویش      هدیه‌ی حق بود نه کرده‌ی خویش

---

17 - سوره‌ی ذاریات، آیه‌ی 56.

18 - بحار الأنوار، ج 54، ص 167.

19 - صحیفه‌ی امام، ج 13، ص 199.

باید برسیم به این که هر چه در صحنه بوده از الطاف اوست. این موجب می شود تا خداوند در هر منظری خود را نشان دهد. یک وقت می گوئید من تصمیم گرفتم که به اعتکاف بروم، می گویند خودت برو. تو خودت گفتی من تصمیم گرفتم به اعتکاف بروم. خداوند به همان اندازه در خفا می رود و خودش را نشان نمی دهد. اما یک وقت می گویی خدا به لطف و کرمش به من توفیق داد تا موفق به اعتکاف شوم. در این نگاه نشان دادی که «من» به عنوان یک وجود مستقل در میان نیست و لذا خداوند خود را با رحمت خاص نمایان می کند. حضرت سجاد علیه السلام عرضه می دارند: خدایا شکر می کنیم از این که موفق شدیم تو را شکر کنیم. در نعمت‌ها خدا را می‌بایم و شکر می‌کنیم، حالا باید برای این شکرمان هم شکر کنیم که متوجه شدیم او ما را متوجه خودش کرد، چون ما فقط یک چیز بیشتر نیستیم و آن عبارت است از نظر به حق و به چشم حق عالم را دیدن، خودش این نظر کردن را به ما داده است.

عرض شد «در راه سلوک باید درجه درجه قدم برداشت تا به حَقِّ مطلق رسید.» می‌رسی به این که تماماً او در صحنه است. این معنی «بِأَبْهَاءُ» و «بِأَجْمَلِهِ» است چون از یک جهت مطلق بهاء و نور و تابش را می‌خواهی و از طرف دیگر در این مسیر متوجه می‌شوی غیر او در صحنه نیست، تا بحث ناقص و کامل مطرح باشد، زیرا اگر نور و بهاء او در مقامی و منظری ناقص باشد پس چیز دیگری در میان است در حالی که غیر او هر چه باشد آن چیز در ذات خود عدم است و لذا در ادامه می‌گویند: «و كُلُّ بَهَائِكَ بَهِيٌّ» و هر نور و حُسن تو بهترین است. یا می‌گویی «و كُلُّ جَمَالِكَ

جَمِيلٌ» و هر جمالی که از جمال تو در هر منظری ظاهر شود، کامل‌ترین است. این رسیدن به مرحله‌ی حَقِّ مطلق است و شرطش آن است که انسان بتواند خود را نفی کند و در نتیجه متوجه می‌شود هر شُکری هم شُکر می‌خواهد. ابتدا با شُکر بر نعمت همه را به خدا نسبت می‌دهید متوجه می‌شوید این منی که همه را به خدا نسبت داد نیز باید در میان نباشد و برود و این شکر را هم به خدا نسبت دهد.

بعضی‌ها تصور می‌کنند این اصطلاحات، اصطلاحات عرفانی است در حالی که عرفا از متن دین و از دل همین ادعیه‌ی نورانی این مطالب را گرفته‌اند. همین که شما فکر کنید این حرف‌ها حرف‌های عرفانی است ارتباطی که باید با این دعا برقرار کنید از دست می‌رود و مشغول اصطلاحات عرفانی می‌شوید که خودش حجاب است. به همین جهت حضرت امام خمینی «رضوان‌الله‌علیه» از یک طرف کاملاً به روح عرفانی ادعیه توجه دارند و از طرف دیگر مواظب‌اند اصطلاحات عرفانی حجاب عارف نگردد.<sup>20</sup> عارفی که نمی‌فهمد عارف است راحت‌تر سیر می‌کند. آنچه شما در حضرت امام خمینی «رضوان‌الله‌علیه» می‌یافتید این بود که ایشان متوجه بودند خدا این الطاف را به ایشان و سایرین کرده ولی بقیه متوجه بودند ایشان عارف است.<sup>21</sup> شما بدون آن که به اصطلاحات عرفانی توجه داشته باشید می‌دانید در سجده باید در مقابل عظمت الهی هرگونه انانیت را نفی کنید و

---

20 - به صحیفه‌ی امام، ج 18، ص 442، (نامه به خانم فاطمه طباطبایی) رجوع شود.

21 - حضرت امام «رضوان‌الله‌علیه» در ابتدای کتاب «سِرِّ الصَّلَاةِ» می‌فرماید: «أَحِبُّ

العارفین و كَسْتُ مِنْهُمْ» من عرفا را دوست دارم ولی از آنها نیستم.

در مقام «فنا» قرار بگیرید و در سجده‌ی دوم توجه به این فنا را نیز نفی کنید تا به حقّ مطلق برسید، حالا این حالت را می‌خواهید «فنا‌ی در فنا» بگویید می‌خواهید نگویید، عمده آن سیر قلبی است که باید برای شما پیش آید.

اگر نظر به اسماء الهی را دنبال کنید و معتقد باشید که حضرت حق همه‌جا در صحنه است و باید با حق از آن جهت که به طور مطلق در همه‌جا هست مرتبط شد، در راه سلوک قدم به قدم جلو آمده‌اید. باید چنین سلوکی را از متون دین اخذ کنید. در سجده‌ی اول می‌گویید: «سُبْحَانَ رَبِّيَ الْأَعْلَى وَبِحَمْدِهِ» در این «ربی» که می‌گویید، خبر از آن می‌دهید که تمام حرکات و افکارتان را پروردگارتان مدیریت می‌کند و آن پروردگار، «سُبْحَانَ» است یعنی بلندمرتبه‌تر از آن است که بتوان او را با چیز دیگری مقایسه کرد و چیزی را در عرض او دانست. نظر به حقیقت مطلق او دارید و با توجه به «أَعْلَى» بودن پروردگارتان تأکید می‌کنید او در حدّ عقل و فکر و برنامه‌هایی که انسان‌ها دارند نیست. این صفات اگر از ربّ ما جدا شوند رب‌های کاذب وارد زندگی می‌شوند و با گفتن «بحمده» نظر به کمالات ربّ سبحان دارید و این که در آن حالت فنا به تماشای کمالات حضرت حق نشسته‌اید. بعد که از سجده بلند می‌شوید متوجه‌اید چنین حضوری با پروردگار سبحان شکر می‌خواهد تا همه را از خدا ببینید. اینجا است که می‌گویند سجده‌ی دوم برای نفی سجده‌ی اول است تا در سجده‌ی دوم خودی که سجده کرده است نیز در میان نماند.

## سیر ابراهیمی

اگر سیر و رجوع ما به خدای مطلق برسد، نوع رجوع، رجوع خوبی است. همچنان که حضرت ابراهیم علیه السلام در سیر خود قدم برداشتند و از عالم طبیعت به عالم ربوبیت و از نفس به قلب رسیدند و سپس به روح، تا به درگاه ربّ مطلق سیر کردند. حضرت ابراهیم علیه السلام ابتدا با رب عالم طبیعت مرتبط می‌شوند و به انوار ملکوتی آن مرتبه از عالم نظر می‌اندازند تا به عالم قلب سیر می‌کنند و در نهایت اظهار می‌دارند: «إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلذِّیْ فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ»<sup>22</sup> من وجه خود را در جهت کسی قرار دادم که همه‌ی آسمان‌ها و زمین مخلوق اوست.

نفس ناطقه و قلب انسان در توجه به ربّ آسمان‌ها و زمین، تحت تأثیر رب قرار می‌گیرد و سیرش به مطلق نزدیک‌تر می‌شود و اگر در ابتدا اظهار داشت؛ «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ مِنْ بَهَائِكَ» و خواست از بهاء الهی آن هم به نحوه‌ای شدید بهره‌مند شود، در انتها متوجه شد جز بهاء کامل در صحنه نیست. همچنان که حضرت ابراهیم علیه السلام بعد از توجه به ملکوت کوكب و قمر متوجه ملکوت شمس شد.<sup>23</sup> و با رؤیت صورت ربوبیت عالم قلب و روح خواست در همین مرتبه بماند که طلب حق مطلق که در فطرت او بود او را از این مرحله نیز عبور داد. بسیاری از عرفا به مقام اول حضرت ابراهیم علیه السلام که برسند دیگر خود را شیخ العرفا می‌دانند و قهقهه‌ی مستانه می‌زنند. چون همین که کسی بتواند به نوری برسد که تمام عالم را

22 - سوره‌ی انعام، آیه‌ی 79.

23 - سوره‌ی انعام، آیه‌ی 78.

مدیریت می کند، به مقام خوبی رسیده ولی رجوع به حقّ مطلق، مقام ابراهیم علیه السلام است و این عالی ترین درجه‌ی عرفان به حساب می آید زیرا در این مقام انسان می تواند حق را در همه جا به مطلقیت ببیند. قبلاً نمونه‌ی آن را در سخن امیرالمؤمنین علیه السلام عرض کردم که حضرت می فرماید: «ما رأیتُ شیئاً إلاّ و رأیتُ اللهَ قبلَهُ وَ مَعَهُ وَ بَعْدَهُ»<sup>24</sup> هیچ چیزی را ندیدم مگر آن که قبل و بعد و همراه آن چیز «الله» را دیدم. حضرت امام خمینی «رضوان الله علیه» در کتاب «مصباح الهدایه» می فرماید: عظمت این جمله در این «الله» گفتن است. چون می فرمایند در هر چیز «الله» را دیدم. «الله» مقام جامعیت همه‌ی اسماء الهی است و در هر چیز با آن اسم مرتبط بودن به این معنی است که اولاً: تشکیک در ظهور هست. ثانیاً: حضرت علی علیه السلام با ظهور مطلق حضرت حق مرتبط شده‌اند.

در رابطه با ظهور مطلق حق می توان گفت: «وَكُلُّ جَمَالِكَ جَمِيلٌ» همه‌ی انوار جمال الهی، جمال مطلق اوست. در ابتدا که شروع می کنید تا به اسماء الهی نظر بنمایید این طور نیست که با حقّ مطلق روبه‌رو شوید و تحت تأثیر نور مطلق حضرت حق قرار گیرید. در ابتدای سیر توحیدی با نازله‌ی اسماء، مثل اسم حفیظ حق روبه‌رو می شوید و حواستان هست که او به اسم حفیظ در صحنه است. اگر معتقد باشی خودت تلاش کردی و در مشکلات زندگی حفظ شدی گرفتار شقاوت و دوری از حق می شوی. وقتی متوجه اسم حفیظ الهی شدی، اگر از حجاب واسطه‌ها و از نظر به

---

24 - امام خمینی «رضوان الله علیه»، شرح دعای سحر، ص 321. مفتاح الفلاح فی عمل

خود آزادتر شدی اسم حفیظِ او با شدت بیشتری ظهور می‌کند و حضور گسترده‌تر و شدیدتری از نور حفیظ او را در عالم می‌یابی و مطمئن می‌شوی بر خلاف نقشه‌ها و حیل‌های دشمنان اسلام، خداوند حضرت امام خمینی «رضوان‌الله‌علیه» را در تبعیدگاه نجف حتماً حفظ می‌کند. در این حال متوجه شده‌اید هر محافظتی که خداوند انجام می‌دهد - اعم از حفاظتی در حدّ برگرداندن سلامتی به بدن تا حفاظت از امام خمینی «رضوان‌الله‌علیه» در نجف و پاریس - عالی‌ترین حفاظت است. در این حال است که اسم حفیظ به صورت مطلق برای شما تجلی کرده ولی این هنوز تجلی حقّ مطلق به اسم الله نیست، تا آن جایی که در اسم مطلق حفیظ بتوانید «الله» را بنگرید. همان‌طور که در ابتدا نازل‌های از اسم حفیظ را در مظاهر محدود یافتید و در نهایت به اسم مطلق حفیظ رسیدید، می‌توانید از اسم حفیظ به اسم الله برسید، چون تشکیک در ظهور است و لذا هر اندازه انسان‌ها توحیدی‌تر شوند راحت‌تر حجاب مظاهر از مقابل قلب آن‌ها مرتفع می‌شود.

شاه قصد داشت حضرت امام را به قتل برساند ولی خداوند او را حفظ کرد. عَلم وزیر دربار شاه اعلام کرد که بعضی‌ها ضد نظام شاهنشاهی تبلیغات کردند و امکان اعدام هم هست و با کنایه خبر داد که چه قصدی دارند. حضرت امام خمینی «رضوان‌الله‌علیه» - که در سن بیست و هفت سالگی در آن حدّ با دعای سحر و اسماء الهی آشنا بود که برای آن دعا شرح می‌نویسند - می‌بیند که آن بیچاره‌ها هیچ کاره‌اند و تنها خدا حفیظ است و نه تنها حفیظ است بلکه در تبعیدگاه نجف موجب می‌شود که حضرت امام خمینی «رضوان‌الله‌علیه» منشأ اندیشه‌های بزرگ و حرکات اساسی شوند. یعنی خداوند خود را برای ایشان با اسمی جامع‌تر از اسم حفیظ به صحنه آورد. نه تنها خداوند در هر



صحنه‌ای حفیظ‌ترین بوده بلکه در مقابله با دشمنانِ امام، میرالظالمین گشت و ریشه‌ی آن‌ها را کند. با این اسم وقتی که نظام شاهنشاهی را سرنگون کرد، صدام را هم نابود کرد و انقلاب اسلامی ماند چون خداوند عین بقاء است و لذا هر آنچه که خدایی است باقی خواهد ماند.

حضرت امام خمینی «رضوان‌الله‌علیه» به لطف الهی با نوری که از دعای سحر گرفتند حرکت خود را شروع کردند. ایشان آنچنان مست این دعا هستند که هیچ فرازی از فرازهای دعا را به صورت عادی و معمول شرح نداده‌اند، در شرح خود قصه‌ی مستی‌شان را گفته‌اند. آقای جلال‌الدین آشتیانی «رحمة‌الله‌علیه» هم که شرح امام را شرح کرده در همان ابتدا مانده، می‌گوید بعداً باید عرفای بزرگی بیایند و شرح امام را شرح کنند. ببینید این دعا چقدر دل برده است. اگر می‌خواستند هر کدام از اسمائی را که در دعا مطرح است شرح دهند و سیر آن را تبیین کنند مثنوی هفتاد من کاغذ می‌شد.

### درجه‌ی سالک در سوال

با توجه به فقرات دعای سحر عنایت داشته باشید که سؤال بستگی به درجه‌ی سالک دارد. در ابتدای امر صفاتی را می‌بیند که بعضی زیبا و بعضی زیباترند ولی چون مقام سالک برتر شد دیگر افضلیتی نمی‌بیند و می‌گوید: «و کُلُّ جَمَالِكَ جَمِيلٍ» همه‌ی زیبایی‌های تو زیباترین است «و کُلُّ عَظَمَتِكَ عَظِيمَةٌ» و همه‌ی عظمت‌های تو عظیم‌ترین است، چون همه را کامل می‌بیند.

گاهی عرفا توانسته‌اند احوالات خود را گزارش دهند تا خواننده‌ی آن گزارش نظر خود را به آن احوالات بیندازد و تحت تأثیر قرار گیرد، از جمله‌ی این گزارشات فتوحات مکیه‌ی محی‌الدین بن عربی است که مرحوم علامه طباطبایی «رحمة الله علیه» در وصف آن می‌فرماید: «محی‌الدین بن عربی در فصوص مشتمت می‌آورد و در فتوحات، دامن‌دامن»<sup>25</sup> مرحوم قاضی «رحمة الله علیه» در زمانی که در خانه بستری بودند مرحوم علامه طباطبائی «رحمة الله علیه» را دعوت می‌کردند تا بیایند و با هم فتوحات مکیه را بخوانند. مرحوم قاضی فرموده بودند: «بعد از مقام عصمت و امامت در میان رعیت احدی در معارف عرفانی و حقایق نفسانی در حدّ محی‌الدین بن عربی نیست».<sup>26</sup> چون متوجه می‌شدند فتوحاتی که محی‌الدین در آن کتاب گزارش داده گزارش احوالاتی است که امثال قاضی در حالات روحانی خود دارند عملاً در آینه‌ی کتاب فتوحات مکیه احوالات خودشان را می‌یافتند. در رجوع به دعا و شهودات عرفانی غیر از این نمی‌شود که انسان بتواند از آن‌ها متذکر شود. این که ملاحظه می‌کنید حضرت امام رضا علیه السلام دعای سحر را از امام باقر علیه السلام گزارش می‌کنند هیچ وقت فکر نکنید این گزارش مثل گزارش ما است که یک کتاب را می‌خوانیم و برای بقیه تعریف می‌کنیم. امام رضا علیه السلام در کشف حضرت باقر علیه السلام کشف خودشان را می‌بینند. رابطه‌های عرفانی همگی از این جنس است، کشف خود را در آینه‌ی کشف دیگری به نظاره می‌نشینند و با

---

25 - آیت‌الله حسن‌زاده آملی، عرفان و حکمت متعالیه، ص 138.

26 - کتاب عطش، ص 327، انتشارات شمس‌الشموس.

توجه به این فضا آن امام از احوالات خود گزارش می‌دهند و آن دیگری به آن گزارش نظر می‌کند. به یک معنی هر گزارشی، قلب کسی که آن گزارش را می‌شناسد متذکر می‌کند و از این زاویه قرآن «ذکرٌ للعالمین» است تا دل‌های آماده را بیدار کند و منورّ به کشف محمدی ﷺ نماید.

ابوسعید خراز گزارش می‌دهد در مرحله‌ای از سلوک به جایی رسیدم که متوجه شدم همه‌ی حقیقت همه جا است، هر جا نگاه می‌کردم همه‌ی حقیقت را می‌دیدم. این آدم سخن امیرالمؤمنین علیه السلام را می‌فهمد که فرمودند در هر مظهري «الله» را می‌بینم. ابوسعید خراز می‌فهمد وقتی امام عرضه می‌دارند: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِجَمَالِكَ كُلَّهُ» خدایا از تو نور جمالت را به تمامه می‌خواهم، نظر به حقیقت کلی اسم جمال داشته‌اند که در هر منظری به صورت مطلق و کلی نمایان است. آن اسم در هر منظری و به هر شکلی جلوه کند او آن را کامل می‌بیند. چون بیش از همه حضرت حق در صحنه است. اینجا است که اصطلاحاً می‌گویند سالک توانسته از حجابی که مخلوقات با مخلوقیت‌شان ایجاد می‌کنند آزاد شود.

## مقام فنا

حضرت آیت‌الله جوادی «حفظه الله» در رابطه با دعای سحر می‌فرمایند: «رسیدن به آنچه در این دعا آمده به معنای رسیدن به مقام «فنا» است که در اثر قرب فرائض و نوافل حاصل شده و به مظهریت تامّ نسبت به اسمای حسنای الهی می‌انجامد. تا انسان به این مرحله نرسد در راه است»<sup>27</sup> مقام

فناپی که در دین مطرح است موضوع قابل دسترسی است ولی چون به صورت اصطلاح عرفانی درآمده سخت می‌نماید. «فنا» یعنی رجحان دستور خداوند بر میل نفس اماره. یعنی اگر می‌خواهی خدا برایت جلوه کند حرف‌های او را قبول کن و نظر خود را در مقابل دستورات الهی کنار بگذار. اولین قدمش این است که می‌گویند رعایت حرام و حلال خدا را بکنید. این دستورات، دعوت به مقام فناء فی الله است. اگر کسی درست با آن برخورد کند نتایجش فوق‌العاده است و حضرت حق با انوار اسمای حسنایش برای انسان جلوه می‌کند. حق ابتدا به نور بهاء‌اش جلوه می‌کند و شما را شیفته‌ی نور و حُسن خود می‌نماید تا از یک طرف زشتی گناهان را ببینید و از طرف دیگر زیبایی‌های عالم معنا را بنگرید. شما امتحان کنید و حرام و حلال خدا را رعایت نمایید ببینید چقدر خدا برایتان دوست‌داشتنی است به طوری که هرگز حاضر نیستید چیزی را بگیرید و خدا را از دست بدهید. چطور شد که این خدا در جان شما پیدا شد؟ جز این است که قدمی در نفی خود برداشتید و از حرام خدا بر خلاف میل نفس اماره، دوری کردید؟ نتیجه‌اش این شد که خودش جلو آمد تا آنجایی که می‌توانی بگویی: «وَكُلُّ جَمَالِكَ جَمِيلٌ» همه‌ی جلوه‌های جمال تو، کامل‌ترین جمال است و جمال دیگری در میان نیست. وقتی متوجه شدیم جمال دیگری در میان نیست همه‌ی کار ما آن است تا حق را بنمایانیم و به باطل مشغول نشویم، نه تنها رعایت حرام و حلال الهی، نمایش حکم خدا است که رعایت اصول اخلاقی نیز نمایش حُسن الهی است و در

همین رابطه رسول خدا ﷺ می فرمایند: «بُعِثْتُ لِأَتَمِّ مَكَارِمِ الْأَخْلَاقِ»<sup>28</sup> من برانگیخته شدم تا مکارم اخلاق را به انتهای خود برسانم. از این طریق نیز به نحوه‌ای از فنا می توان رسید، چون رسول خدا ﷺ می فرماید: «يَا عَلِيُّ ثَلَاثُ خِصَالٍ مِنْ مَكَارِمِ الْأَخْلَاقِ تُعْطِي مَنْ حَرَمَكَ وَ تَصِلُ مَنْ قَطَعَكَ وَ تَعْفُو عَمَّنْ ظَلَمَكَ»<sup>29</sup> ای علی! سه خصلت از مکارم اخلاق به شمار می روند، هر کس تو را محروم کرد به او بخشش کنی و هر کس با تو قطع رابطه کرد تو رابطه را وصل کنی و هر کس به تو ظلم کرد از وی درگذری. آیا این اعمال یک نحوه حق‌نمایی و فنا نیست که انسان خود را از میان برمی دارد و حق را در میان می آورد.

قرآن می فرماید در مورد قتلی که بر خانواده‌ی شما وارد شده می توانید قصاص کنید. سپس می فرماید: «فَمَنْ عُفِيَ لَهُ مِنْ أَخِيهِ شَيْءٌ فَاتَّبِعْ بِالْمَعْرُوفِ»<sup>30</sup> پس اگر قاتل از طرف برادر دینی‌اش بخشیده شد راه معروفی که مطابق حق است پیروی شده است. که حکایت از آن دارد کاری بالاتر از قصاص هم هست. این‌ها نمونه‌هایی است که معلوم شود چرا گفته می شود؛ «رسیدن به آنچه در این دعا آمده است به معنای رسیدن به مقام فنا است.» چون در هر فرازی از آن انانیت انسان عقب می رود و اسماء الهی به جای آن جلوه می کند تا آن‌جا که به لطف الهی آنچنان انسان فانی می شود که همه‌ی عالم جلوه‌ی عالی‌ترین اسماء الهی

28 - بحار الأنوار، ج 67، ص 372.

29 - بحار الأنوار، ج 66، ص 371 - شیخ صدوق، الخصال، ج 1، ص 125.

30 - سوره‌ی بقره، آیه‌ی 178.

مثل آبهاء و أجمل و أنور می‌گردد. این فنا در اثر قرب فرایض و قرب نوافل حاصل می‌شود. در قرب نوافل بحث از فنای صفات بشری و ظهور صفات ربوبی است به بشر، به طوری که حق در حرکات و سکانات عبد ظهور دارد و این ثمره‌ی نوافل است و در قرب فرائض فنای کلی عبد در میان است به طوری که عبد هیچ موجودی حتی وجود خود را نبیند و در نظر او جز وجود حق هیچ وجود دیگری نباشد و این «فنا» ثمره‌ی فرائض است و تا انسان به این مرحله نرسیده در راه است و هنوز در جاده‌ی «إلیه راجعون» قرار دارد و باید با انوار مختلفِ اسماء الهی مرتبط شود تا با اسم جامع «الله» مانوس گردد. مثلاً در ابتدا متوجه می‌شوید خدا حافظ و حفیظ است و آثار حضور او را با نور چنین اسمی می‌یابید، وقتی سیر «إلیه راجعون» ادامه یافت می‌بینید مدافع هم هست و مواظب آبروی شما هم می‌باشد تا می‌رسید به این که «ربّ» است. جامعیت اسم «ربّ» کجا و اسم حفیظ کجا؟ تا آن جا که قلب شما می‌یابد «إِنَّ اللَّهَ رَبِّي»<sup>31</sup> «الله» پروردگار من است، همان الله که به صورت کامل همه‌جا در صحنه است ربّ شما است، در نتیجه می‌توانی بگویی: «مَا رَأَيْتُ شَيْئاً إِلَّا وَرَأَيْتُ اللَّهَ قَبْلَهُ وَ مَعَهُ وَ بَعْدَهُ»<sup>32</sup>.

اگر انسان در مسیر عبودیت جلو رفت، حرام و حلال را به این اعتبار که حکم خدا است برای نفی خود انجام می‌دهد، دستورات خدا را

---

31 - سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی 51.

32 - امام خمینی «رضوان الله علیه»، مصباح الهدایة الی الخلافة و الولاية، ص 22.

می پذیرد چون حکم خدا است، برای این که بندگی اش را نشان دهد. انسان آرام آرام در مسیر عبودیت احساس می کند دارد خود را بی رنگ می کند، به لطف الهی دیگر خودی برایش نمی ماند. همین که انانیت او سر بر آورد، به نور حاکمیت همه جانبه ی «الله» آن را نفی می کند. این آدم را مقایسه کنید با بعضی ها که تماماً به خودشان به عنوان یک شخص مستقل از خدا نظر دارند، به طوری که همه ی چیزها باید به آن ها ربط پیدا کند - به جای این که همه ی چیزها به خدا ربط پیدا کند - یک لحظه من او از منظرش خارج نیست، وقتی متوجه ظلمات این نوع نگاه شدید متوجه خواهید شد توجه به حضور جامع و کامل اسماء الهی چقدر نورانی و حقیقی است، انسانی که می بیند همه کاره خدا است و همه ی چیزها به او ختم می شود می گوید: «خرمشهر را خدا آزاد کرد» و همواره نظر به حق دارد، برعکس آن کسی که به خود نظر دارد و به حق پشت کرده است و حق را نمی بیند، وقتی حق را ندید هر چیزی را با جنبه ی باطلش می بیند و بنابراین در تمام امور بیراهه می رود و به سراب می رسد.

این که گفته می شود: «اگر انسان در مسیر عبودیت جلو رفت آرام آرام احساس می کند دارد خود را بی رنگ می کند و از خود فانی می شود» به همین معنی است که اسماء الهی را در همه ی صحنه ها منشأ اثر می داند و منطقتش می شود «هرچه خدا بگوید؛ و در همه ی امور به خدا باید رجوع کرد». این حالت را اصطلاحاً «فنا» می گویند، چون انسان در این حالت همه ی توجهش به خداوند است. خداوند در قرآن در وصف بعضی از

مؤمنین می‌فرماید: «إِنَّا أَخْلَصْنَاَهُمْ بِخَالِصَةِ ذِكْرِي الدَّارِ»<sup>33</sup> ما آن‌ها را برای یاد آخرت خالص کردیم، به طوری که تمام توجه آن‌ها به دار آخرت است. اولین چیزی که خداوند با لطف خود از ذهن ما پاک می‌کند «انانیت» است، تا بتوانیم به حق نظر کنیم و نه به خود. همان خودی که رسول خدا ﷺ در موردش فرمودند: «أَعْدَى عَدُوِّكَ نَفْسُكَ الَّتِي بَيْنَ جَنْبَيْكَ»<sup>34</sup> دشمن‌ترین دشمنانت نفس تو است که در پیش خودت قرار گرفته است. برای نجات از این دشمن باید برسیم به این که در همه‌ی امور با اسماء الهی اُنس بگیریم، همان توصیه‌ای که خداوند فرمود: «وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا»<sup>35</sup> خدا را اسمای حسنایی است او را به آن اسماء بخوانید. یعنی از طریق نور آن اسماء به حق متصل بشوید. نتیجه‌اش این می‌شود که خدا در همه‌ی امور به میان می‌آید و انسان در وسعتی از نظام هستی حاضر می‌شود که خدا در صحنه است، نه در محدوده‌ای که خودش در میان است، چون نظر به خدایی دارد که همه‌ی اسماءِ حُسنَا از آن اوست و همه‌ی عالم را با آن اسماء مدیریت می‌کند.

### سیر توحیدی به سوی مطلق حق

با توجه به مقدماتی که گذشت وقتی در فراز دوم دعای سحر عرضه می‌دارید: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ مِنْ جَمَالِكَ» نظر به اسم جمال او دارید و

33 - سوره‌ی ص، آیه‌ی 46.

34 - بحار الأنوار ج 67، ص 64.

35 - سوره‌ی اعراف، آیه‌ی 180.



این که هر جمالی مظهر جمال اوست و از نور جمال او تقاضای تجلی می‌کنید تا از طریق نور آن اسم به حق نزدیک شوید و تحت تأثیر قرار بگیرید. شرط نظر به ذاتی که با نور جمال تجلی می‌کند نظر کردن به ذات جمال است. مثل وقتی که آدمی می‌فهمد آب عین تری است و به آن نظر می‌کند. در این حال به ذات تری نظر کرده و نه به یک چیزی که تر است. چون تر بودن صفت ذات آب است، مثل حرارت برای آب نیست که ذات آب غیر آن باشد. ذات خداوند با صفات او متحد است پس خدا، خدایی نیست که جمال دارد بلکه خداوند همان جمال است، همان‌طور که خداوند همان علم است. پس حضور اسمای الهی در صحنه، عبارت است از حضور حق به صفتی خاص. می‌گویی: خدایا از تو خودت را به نور جمال می‌خواهم چون تو همان جمالی. «اللّهم» یعنی یا الله. عرضه می‌دارید ای الله که به جلوه‌ی جمالت نمایان شده‌ای، من نورِ جمالت را طلب می‌کنم و می‌خواهم با همان نور با تو مأنوس باشم و آن نور به قلب من منعکس شود. وقتی با نظر به جمال حق، آن نور بر قلب شما تجلی کرد احساس می‌کنید طالبِ شدت بیشتری از آن نور هستید و به همین جهت نظر به «أجمل» آن نور می‌کنید و در نهایت با فنای کامل می‌یابید که همه‌ی جمال او جمیل است.

### نتیجه شدت طلب

یک وقت حضرت حق به جلوه‌ی اسم جمال بر قلب شما تجلی می‌کند، در نتیجه همه‌ی زیبایی‌های عالم را به او نسبت می‌دهید. در این

رابطه قسمت اول این فراز را بر زبان می‌آورید که: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْئَلُكَ مِنْ جَمَالِكَ» از خدا می‌خواهید با نور اسم جمال بر شما جلوه کند تا تمام زیبایی‌های عالم را که از اوست ببینید و از طریق آن زیبایی‌ها با او مرتبط شوید. در همین رابطه اظهار می‌دارید: خدایا! این زیبایی‌ها جلوه‌ی تو است، در درون این نوع نگاه به عالم است که طلب «أَجْمَل» پیش می‌آید و طلب تجلی شدیدتری از آن اسم طلوع می‌کند. مثل این که با یک انسان مومنی روبه‌رو می‌شوید و زیبایی بندگی و تواضع را در او می‌یابید و در نتیجه طالب رجوع به شخصیتی می‌شوید که با شدت بیشتری آن بندگی و تواضع را نشان دهد تا آن جایی که طالب زیبایی بندگی و تواضع در جمال محمد ﷺ و آل محمد ﷺ می‌گردید. همان‌طور که در سوره‌ی تکوین خود خداوند وعده می‌دهد که در راستای «علم‌الیقین» و نظر به جهنم با یقین علمی، رشدی حاصل می‌شود که انسان‌ها با «عین‌الیقین» متوجه جهنم می‌شوند و با تأکید فراوان می‌فرماید: «ثُمَّ لَتَرَوُنَّ عَيْنَ الْيَقِينِ» سپس حتماً جهنم را با چشم یقین خواهید دید.

در مسیر توحید با نظر به آن جمال نهایی شرایط جدیدی برای قلب‌تان فراهم می‌شود که هر جمالی را صورت آن جمال نهایی می‌یابید و هر تواضعی را پرتوی از تواضعی می‌بینید که در محمد و آل محمد ﷺ بود و غیر آن تواضع و بندگی، تواضع و بندگی به حساب نمی‌آید. این است معنی سیر توحیدی به سوی مطلق حق که برای غیر حق اصالتی قائل نیست و اظهار می‌دارید: «وَكُلُّ جَمَالِكَ جَمِيلٌ» و هر وجه از جمال تو که نمایان شود تماماً آن جمال، جمال نهایی نمایان شده است، یعنی می‌شود انسان به

جایی برسد که هر اسمی از اسماء الهی را در هر مظهري که می بیند محدود به آن مظهر نبیند بلکه آن مظهر وسیله باشد تا آن اسم را به عالی ترین مرتبه بنگرد، چون قبل از آن که مظهر دیده شود این مطلق است که دیده می شود. قرآن در همین رابطه می فرماید: «أَوَلَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ»<sup>36</sup> آیا پروردگار تو کافی نیست که بر هر چیزی مشهود است و بر هر چه نظر کنی او را بنگری؟ نحوه ی حضور خداوند طوری است که همواره از هر چیزی خود را به صورت کامل می نمایاند و قبل از آن که چیزی را ببینید خدا مشهود است، همین طور که شما قبل از آن که همدیگر را ببینید نور را می بینید و چون نور را می بینید همدیگر را می بینید.

با توجه به این که خداوند مطلق وجود و حضور است اگر مشغول حجاب مظاهر نشویم و قلب خود را به حضور مطلق او منتقل کنیم او را در کامل ترین اسم می یابیم. در این مقام است که قبل از این که اسمی را در محدوده ی مظهر ببینید، مطلق آن اسم را می بینید و بر این اساس است که اظهار می دارید: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِجَمَالِكَ كُلَّهُ» خداوند! به نور جمالت که در همه ی مظاهر به صورتی آجمل در ظهور است تقاضای من را برآورده ساز. حالا که مشخص شد «همه ی جمال تو جمیل» است و در هر مظهري می توان به کامل ترین حالت بر جمال تو نظر کرد تقاضای من تجلی نور جمال تو است از هر منظری. اول از جمالش شروع کردی و به اجمل رسیدی و در انتها مرحله ی عالی‌ه ی توحید ظهور کرد که همه ی

عالم را مظهر نورِ اجملِ او می‌بینید و قبل از این که آن مظهری که جمال او را می‌نمایاند، محدودیت خود را بر آن حقیقت مطلق تحمیل کند، حق به کامل‌ترین جلوه، جمال خود را می‌نمایاند و شما را در آن اسم به حقّ مطلق منتقل می‌کند. همان‌طور که می‌توانید در نظر به قرآن چنین مراحل را طی کنید. ابتدا در قرآن تدبّر می‌کنید و همچنان تدبّر را ادامه می‌دهید تا متوجه می‌شوید چقدر مطالب آن متعالی است. ابتدا مطالب آن را مطالعه می‌کنید و متوجه عالی‌بودن آن‌ها می‌شوید، ولی بعداً چون متوجه عالی‌بودن مطالب هستید تلاش می‌کنید آن حقایق متعالی را پیدا کنید. در مورد نظر به حقّ مطلق هم وقتی متوجه شدید حضرت رب‌العالمین در هر حال در مطلق کمال و حضور است و قلب سالک این نحوه بودن را برای خداوند شناخت یقیناً به این جا می‌رسد که هر چه در این عالم می‌نگرد بر این مبنا می‌نگرد که او در هر اسمی که جلوه کند به صورت مطلق جلوه می‌کند و لذا هر حادثه‌ای را به نور آن جمال مطلق می‌نگرد. دیگر حادثه نیست که او را متوجه نور مطلق خدا می‌کند بلکه حادثه‌ها و مظاهر، همه آینه‌ی نمایش آن نور مطلق هستند که می‌شناسد و از طریق آن مظاهر به آن مطلق می‌نگرد.

سعی کنید در نظر به اسماء الهی به دنبال تعریف آن اسماء نباشید، سعی بفرمایید آن‌ها را با چشم قلب بنگرید. در مورد اسماء الهی فرموده‌اند: «مَنْ لَمْ يَذُقْ لَمْ يَعْرِفْ»<sup>37</sup> هر کس آن را نچشد نخواهد شناخت.

یا قرآن در باره‌ی آن می‌فرماید: «إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرَى لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ»<sup>38</sup> یعنی در قرآن حقایقی هست برای تذکر که با نظر به آن‌ها نمایان می‌شوند و کسی می‌تواند آن‌ها را دریابد که با قلب خود به آن‌ها نظر کند. زیرا:

دل شناسد که چیست جوهر عشق      عقل را زهره‌ی بصارت نیست  
چیزی که خودش تماماً ظهور است با تعریف معلوم نمی‌شود باید راه  
نظر کردن به او را در خود رشد دهیم. گفت:

او هست نهان و آشکار است جهان      بل عکس بود شهود اهل عرفان  
بل اوست همه، چه آشکارا، چه نهان      گر اهل حقی غیر یکی هیچ مدان  
به همین جهت نفرمود: «لِمَنْ كَانَ لَهُ عَقْلٌ» زیرا به نور قلب می‌شود نور  
اسمای الهی را نظاره کرد.

کی کور به سمع بیند الوان و صُور؟      یا کر به بصر شنود الحان و نغم؟  
در همین رابطه حضرت امام حسین علیه السلام می‌فرماید: «أَيُّكُونُ لِعَيْرِكَ مِنْ  
الظُّهُورِ مَا أَيْسَ لَكَ حَتَّى يَكُونَ هُوَ الْمُظْهِرَ لَكَ مَتَى غَبَّتْ حَتَّى تَحْتَاجَ إِلَى  
دَلِيلٍ يَدُلُّ عَلَيْكَ وَ مَتَى بَعُدَتْ حَتَّى تَكُونَ الْآثَارُ هِيَ الَّتِي تُوصِلُ إِلَيْكَ  
عَمِيَّتْ عَيْنٌ لِاتِّرَاكِ...»<sup>39</sup> خداوندا! آیا غیر تو چیز دیگری ظهوری دارد که  
تو آن ظهور را نداری تا او مُظهِر تو گردد؟ کی نهان شدی تا نیازت به  
دلیل باشد که تو را بنمایاند، کی دور شدی تا مخلوقات، انسان‌ها را به تو  
رسانند، کور است دیده‌ای که تو را نبیند.

38 - سوره‌ی ق، آیه‌ی 37.

39 - بحار الأنوار، ج 64، ص 142.

در دعای سحر همین را می‌خواهند متذکر شوند که خداوند در جمال اسماء‌اش دیدنی است و در فرازی که مورد بحث است شما جمال حضرت رب العالمین را در جزء جزء این عالم نگاه می‌کنید و می‌بینید و تحت تأثیر تجلیات نوری آن اسم قرار می‌گیرید. زیبایی جاری در هستی به شکل‌های مختلف در مظاهر مختلف برای شما تجلی کرده تا شما را از جمال به اجمل منتقل کند. هر اندازه روح انسان مصفا تر باشد تجلی آن اسم کامل تر خواهد بود و این بستگی دارد به سیر عبودی شما تا آنجایی که دیگر شیطان نمی‌تواند کاری انجام دهد، چون خودی برای انسان نمی‌ماند که شیطان خود را به آن متصل کند و وارد شود.

### جمع اسم جمال و جلال

پس از آن که به نور اسم بهاء و جمال نظر کردید، به اسم جلال می‌نگرید و اظهار می‌دارید: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ مِنْ جَلَالِكَ» خدایا از تو نور جلالت را طلب می‌کنم. اسم جلال بر عکس اسم جمال است. در اسم جمال به تماشای زیبایی‌های حق می‌نشینید ولی با تجلی اسم جلال، شکوه حق در جان شما نمایان می‌شود و جنبه‌ی خوف از جلال الهی بر قلب شما غلبه می‌کند. خداوند با تجلی اسم جمال و اسم جلال، قلب مؤمن را در تعادل بین خوف و رجاء قرار می‌دهد و حضرت باقر علیه السلام در این رابطه می‌فرمایند: «إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ عَبْدٍ مُؤْمِنٍ إِلَّا فِي قَلْبِهِ نُورَانِ نُورٌ خِيفَةٌ وَ نُورٌ رَجَاءٌ لَوْ وُزِنَ هَذَا لَمْ يَزِدْ عَلَى هَذَا وَ لَوْ وُزِنَ هَذَا لَمْ يَزِدْ عَلَى هَذَا»<sup>40</sup> هیچ

بندهی مؤمنی نیست مگر آن که در قلبش دو نور هست، نورِ خوف و نورِ رجاء، اگر آن دو را با هم وزن کنند هر دو مساوی خواهند شد.

خداوند با اسم جمالِ خود امید اتصال به رحمتش را در شما ایجاد می کند و یک نحوه مؤانست با خود را برای شما فراهم می کند و با اسم جلالش جنبه‌ی متعالی اش را بر قلب شما می نمایاند و قلب باید بتواند محل جمع هر دو نور باشد. خداوند از یک طرف آنچنان خود را به نمایش گذاشته که بر هر چه بنگری جمال حق را می بینی و از طرف دیگر قلب متوجه می شود او بسیار متعالی تر از این حرف ها است.

انگشت‌های خود را نگاه کنید! این زیبایی‌ها و نظم دقیق آن‌ها نمایان کننده‌ی جمال حضرت حق است و قلب شما می تواند با او از این طریق انس بگیرد. از طرف دیگر هر چه می نگرید به حقیقت آن زیبایی و نظمی که در انگشت‌هایتان نمایان بود نمی رسید و می یابید که او أَجَلَّ از آن است که بتوان به آن دست یافت و لذا اسم جمال و جلال هر دو در انگشتان شما نمایان است و قلب می تواند به هر دوی آن‌ها نظر کند و آن دو را جمع نماید. همان نوع جمع بودنی که در آیه‌ی «هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ»<sup>41</sup> مطرح است که می گوید همان خدایی که اول است، آخر است و همان خدایی که ظاهر است، باطن است. یعنی در هر مظهری می توان اول بودن و آخر بودن و ظاهر بودن و باطن بودن او را یافت. اسم جمالش صورت اسم اول و ظاهر است و اسم جلالش صورت اسم آخر و باطن می باشد.

وقتی دست بنده را می‌بینید که حرکت می‌کند حیات را می‌بینید. از طرفی هر چه نگاه می‌کنید حیات را پیدا نمی‌کنید زیرا همین حیات که از حرکات دست بنده به راحتی ظاهر است آجل از آن است که به صورت کامل، ظاهر شود. هر اندازه بنگرید تا حیات جاری در عالم را بنگرید قلب‌تان می‌یابد که موضوع بالاتر از آن است و به یک اعتبار هیئت قلب را می‌گیرد. بهترین جایی که انسان می‌تواند اسم جلال حق را درست ببیند مسجد الحرام و حرم‌های ائمه علیهم‌السلام است. هیئت و عظمت حضرت رب العالمین را در منظر کبریایی در جایی مثل مکه‌ی معظمه می‌توان به خوبی مشاهده کرد. به نظر می‌رسد چون می‌خواهند باطن و ظاهر منطبق بشود به ما دستور داده‌اند ظاهر مکه را نیز با شکوه هر چه تمام‌تر به صورتی مرتفع بسازیم، همین‌طور که مستحب است مساجد از سایر ساختمان‌ها بلندتر باشد و یا حرم رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و ائمه‌ی هدی علیهم‌السلام شکوه داشته باشد تا در عین ظهور اسم جمال الهی، متذکر اسم جلال الهی نیز باشند. بر زائر خانه‌ی خدا و ائمه‌ی معصومین علیهم‌السلام است که با نظر به جمال، از جلال حق غافل نشود و یا با نظر به جلال او محروم نگردد، همین‌طور که باید شکوه مساجد را حفظ کنیم ولی مساجد را به زینت آلوده نکنیم. چون در روایت داریم وقتی حضرت صاحب‌الأمر علیه‌السلام تشریف می‌آوردند زینت مساجد را خراب می‌کنند. در حالی که شکوه مساجد را حفظ می‌کنند.

در سیر توحیدی، به لطف الهی در عین آن‌که متوجه جمال حق می‌شوید، جلال حق خود را می‌نمایاند و می‌بینید حضرت حق خیلی بالاتر



از این حرف‌ها است، چون در عین آن‌که او جمال است، جلال است. حضرت امام خمینی «رضوان‌الله‌علیه» هم نمایش اسم جمال حق بودند و مسیر لطف حق به مردم شدند و هم نمایش اسم جلال حق بودند و زمانه هرگز نتوانست عظمت ایشان را درک کند و حتی وقتی در محضر ایشان قرار می‌گرفتی در عین اُنس با جمال ایشان، جلال ایشان بر قلب‌ها حاکم می‌شد. رفقا می‌گفتند در نوفل لوشاتو که حضرت امام «رضوان‌الله‌علیه» تشریف داشتند افراد می‌آمدند و نزدیک در می‌نشستند. آقای فخرالدین حجازی «رحمة‌الله‌علیه» جهت ملاقات با امام از ایران به پاریس آمده بودند، همان نزدیک در نشستند. امام ایشان را شناختند و فرمودند: آقای فخرالدین تشریف بیاورید بالا. آقای فخرالدین دست و پایشان را گم کردند و تا آمدند بروند بالا چند بار نزدیک بود زمین بخورند. به دنبال این باشیم که جلال الهی را در مظاهر جلال او بنگریم تا بر قلب ما تجلی کند و طالب تجلی بیشتری از نور جلال الهی باشیم تا در اثر آن تجلی انانیت ما هرچه بیشتر زدوده شود. با نظر به اسم جلال است که حافظ از خدا تقاضا می‌کند:

روی بنمای و وجود خودم از یاد ببر  
خرمن سوختگان را تو بگو باد ببر

جلال خداوند را در حضرت امام خمینی «رضوان‌الله‌علیه» دیدیم. «أَجَلُّ» آن نور را از خدا در جمال حضرت مهدی علیه‌السلام طلب می‌کنیم. این که در روایت داریم؛ روز قیامت هیچ چشمی نمی‌تواند فاطمه‌ی زهرا علیها‌السلام را ببیند به جهت آن است که آن حضرت با مظهریت اسم جلال وارد صحرای محشر

می‌شوند.<sup>42</sup> نظر به جلال خداوند مشکل‌تر است، جمال الهی خودش سراغ انسان می‌آید ولی باید به دنبال جلال او رفت و بر اساس نور اسم جلال الهی است که انسان را به راحتی به آستانه‌ی قرب راه نمی‌دهند. گفت:

چو پرده‌دار به شمشیر می‌زند همه را کسی مقیم حریم نخواهد شد  
اسم جلال با آن همه عظمت، نوری است که مطلوب اولیاء الهی است  
و در این فراز نه تنها طالب جلوه‌ای از آن بلکه طالب عالی‌ترین جلوه  
هستید تا به کلی از دست خودتان راحت شوید و سیر توحیدی‌تان به جایی  
برسد که قبل از این که چیزی را بنگرید آن چیز مظهري از تجلی اسم  
جلال او باشد و این سیر ادامه یابد تا همه‌ی عالم را مظهر نور آجل حضرت  
حق بنگرید و هر جا جلال او را ببینید همه‌ی او را با صفت «جلیل» دیده  
باشید.

این حرف درستی نیست که می‌گویید ما اسماء را نمی‌فهمیم، خداوند  
خودش خود را با همین اسماء به شما معرفی کرده است، به قلبتان رجوع  
نکرده‌اید، به عقلتان رجوع کرده‌اید و می‌خواهید با عقل بنگرید. در  
موضوع ارتباط با اسماء الهی باید چشم قلب را به کار گرفت، زیرا:  
گر هزاران گوش‌ها صف بر زنند جمله محتاجان چشم روشن‌اند

---

42 - از رسول خدا ﷺ روایت داریم: روز قیامت چون فاطمه علیها السلام خواست از صحرای  
محشر بگذرد، منادی از پشت پرده ندا می‌کند: ای اهل محشر! چشمان خود را از فاطمه علیها السلام  
پوشانید تا عبور کند «بَا مَعْشَرَ الْخَلَائِقِ! غُضُّوا أَبْصَارَكُمْ حَتَّى تَجُوزَ فَاطِمَةُ». بحار الانوار، ج 43،  
ص 220.

قلبتان به اسماء الهی آشنا است، به قلبتان رجوع کنید تمام این اسماء را می شناسید. ما هنوز عادت نکرده ایم ذات بین باشیم تا اسماء الهی را در منظر خود بیاییم و به همین جهت وقتی می خواهیم جلال الهی را بنگریم به دنبال چیزی هستیم که جلال را نشان دهد در حالی که اگر جلال الهی را بشناسیم در هر منظری آن را می یابیم، چه در کوه و دشت و چه در جمال اولیاء، آن وقت توانسته ایم خدا را پیدا کنیم و می یابیم خودِ جلال و کبریایی و جمال و بهاء در صحنه است. قلب شما کبریایی را می شناسد همان طور که می بیند خودِ عظمت در صحنه است، با نظر به اسماء الهی با خدا مرتبط می شوید و او را می خوانید. همان طور که خودش فرمود: «فَادْعُوهُ بِهَا»<sup>43</sup> او را به نور اسماء حُسنایش بخوانید تا او نیز با نور اسماء حُسنایش بر قلب شما تجلی کند و شما با معبود خود مأنوس شوید، دیگر فرقی نمی کند او با کدام اسم بر شما نظر کند. بنا به فرمایش امام خمینی «رضوان الله علیه»: پاره ای از قلوب «خوفی» است که خدای تعالی بر آن گونه قلب ها به جلال و عظمت و کبریا و هیبت تجلی می کند و بعضی از قلوب هر دو جهت را دارا است که خداوند بر آن ها به جلال و جمال و صفات متقابله تجلی می فرماید و یا به اسم اعظم جامع تجلی کند که این مقام به خاتم انبیاء و اوصیاء آن حضرت اختصاص دارد، ولی دیگر اولیاء چنین نیستند زیرا به هریک از آنان پروردگارشان به اسمی که مناسب حالش بوده تجلی کرده است یا به صفات جمال، مانند حضرت ابراهیم علیه السلام یا به صفت جلال، مانند حضرت یحیی علیه السلام که قلبش خاضع و خاشع و منقبض

بود و جلوه‌ی عظمت و کبریا را مشاهده کرده بود، یا پروردگار به صفت جمال تجلی فرماید همان‌طور که بر حضرت عیسی عليه السلام تجلی فرمود.<sup>44</sup> این احوالات در عین جمع بین خوف و رجاء، بر قلب اولیاء الهی غلبه می‌کند.

خدا به حقیقت خودش ما را از طریق اسماء حسنایش با خودش آشنا بگرداند.

«وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ»

---

44 - امام خمینی «رضوان الله علیه»، شرح دعای سحر، ترجمه‌ی سید احمد فهری، ص

جلسه سوم،

چگونگی تجلی اسماء الہی بر قلب



## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ مِنْ عَظَمَتِكَ بِأَعْظَمِهَا وَكُلُّ عَظَمَتِكَ عَظِيمَةٌ»

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِعَظَمَتِكَ كُلِّهَا»

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ مِنْ نُورِكَ بِأَنْوَرِهِ وَكُلُّ نُورِكَ نَيْرٌ»

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِنُورِكَ كُلِّهِ»

خداوند می فرماید: «وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى فَادْعُوهُ بِهَا»<sup>1</sup> همچنان که حضرت علی علیه السلام در دعای کمیل نظر به اسماء الهی دارند و عرضه می دارند: «وَبِأَسْمَائِكَ الَّتِي مَلَأْتَ أَرْكَانَ كُلِّ شَيْءٍ» خداوند! به نور اسماءات که بنیان هر چیزی را فرا گرفته، تقاضا دارم. خواندن اسمای الهی به این معنی است که به نور آن اسماء و با نظر به آن‌ها با خدا ارتباط پیدا کنید. همان خدایی که مقصد همه‌ی انسان‌ها و مطلق کمال است. پس راه ارتباط با کمال مطلق، شناخت و معرفت صحیح به نحوه و جایگاه اسماء الهی است تا آن اسماء به قلب انسان تجلی کند و عملاً انسان به خداوند معرفت لازم را پیدا کند، چون تنها وقتی اسماء الهی بر قلب انسان تجلی کرد انسان خدا را خواهد شناخت. معرفت حقیقی این نیست که انسان فقط بداند خدایی هست، معرفت حقیقی آن است که انسان خدا را پیدا کند. به همین جهت در شناخت اسماء الهی بحث تجلی آن اسماء مطرح است،

---

1 - برای خدا اسمای حسنی هست پس او را به آن اسماء بخوانید. سوره‌ی اعراف، آیه‌ی

ما می‌توانیم زمینه‌ی آن تجلی را فراهم کنیم و از خدا بخواهیم با تجلی اسماء با ما حرف بزند و از این طریق، ارتباط ما با خدا برقرار شود.

عرض شد خودِ خداوند نور دعای سحر را بر قلب مبارک حضرت باقر علیه السلام انداخت تا حضرت به آن صورت با او سخن بگویند. به عبارت دیگر این دعا مثل سایر ادعیه، تجلی نور خدا به قلب اولیاء الهی است.

به مدد الهی اظهار می‌دارید: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ مِنْ عَظَمَتِكَ بِأَعْظَمِهَا وَ كُلُّ عَظَمَتِكَ عَظِيمَةٌ، اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِعَظَمَتِكَ كُلِّهَا» در این فراز از حضرت حق تقاضا می‌کنید که نور عظمت خود را بر جان شما متجلی کند تا بتوانید از این طریق به او معرفت پیدا نمایید. عرضه می‌داریم از تو، تو را می‌خواهیم، اما به نور عظمت. در جای دیگر عظمتی نیست که از خدا بخواهیم آن عظمت را به ما بدهد. از آن طرف چون بین ذات و صفاتِ خداوند اتحاد هست و یک خدا نداریم و یک عظمت، پس با تجلی نور عظمت از ارتباط با حضرت معبود برخوردار می‌شویم. در واقع در این فراز «ذات» را به نور عظمت می‌خوانیم، زیرا بنا بر قاعده‌ی «بسیط الحقیقه کُلُّ الْأَشْيَاءِ وَ لَيْسَ بِشَيْءٍ مِنْهَا»<sup>2</sup> آن حقیقت بسیط از یک طرف به جهت وحدت ذاتی‌اش شامل همه‌ی اشیاء می‌شود و از طرف دیگر چون بسیط الحقیقه است هیچ‌کدام از اشیاء نیست و به این اعتبار با تجلی یک اسم، انسان از تجلی سایر اسماء به صورت اجمال بهره‌مند می‌شود و به حق مطلق می‌رسد، منتها از دریچه‌ی آن اسم خاص.



در رابطه با مقام بسیط الحقیقه بودن حضرت حق و جامعیت آن مقام نسبت به همه‌ی کمالات، حضرت علی علیه السلام در وصف خداوند می‌فرماید: «هُوَ الَّذِي اشْتَدَّتْ نِقْمَتُهُ عَلَيَّ اَعْدَائِهِ فِي سَعَةِ رَحْمَتِهِ وَ اتَّسَعَتْ رَحْمَتُهُ لِأَوْلِيَائِهِ فِي شِدَّةِ نِقْمَتِهِ»<sup>3</sup> اوست خدایی که با همه‌ی وسعتی که رحمتش دارد، کيفرش بر دشمنان سخت است و با سخت‌گیری که دارد، رحمتش همه‌ی دوستان را فرا گرفته است. چنانچه ملاحظه می‌فرمایید حضرت نشان می‌دهند که رحمت خداوند برای اولیانش در شدت سختی‌ها واقع است و نِقمت و سختی او بر دشمنانش در وسعت رحمت واقع می‌شود و این همان مقام وحدتی است که اضداد را جمع می‌کند. او کُلُّ الْأَشْيَاءِ است در عین واحد بودن، و همان‌طور که حضرت حق در عین אחד بودن جامع همه‌ی صفات می‌باشد، خلیفه‌الله نیز به جهت قرب به مقام حضرت احدی مستجمع صفات متقابله است. در تفسیر این که خداوند فرموده انسان را با دو دست خود آفریدم<sup>4</sup> گفته‌اند؛ منظور دو دستِ جمال و جلال بوده است.<sup>5</sup> و در همین رابطه در وصف انسان کامل گفته‌اند:

ای وجودت مظهر اسماء حسنی آمده وی ز جودت جمله‌ی عالم هویدا آمده  
ظاهرت مجموعه‌ی مجموع عالم‌ها شده باطنت مرآت ذات حق تعالی آمده

3 - نهج البلاغه، خطبه‌ی 90.

4 - خداوند به شیطان می‌فرماید: «إِبْلِيسُ مَا مَدَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِيَدَيَّ . . .» ای ابلیس! چه چیز مانع تو شد که بر مخلوقی که با دو دست خود آفریدم سجده کنی (سوره‌ی ص، آیه‌ی 75).

5 - سید جلال‌الدین آشتیانی، شرح فصوص قیصری، ص 394.

در فضای دعای سحر دو نکته وجود دارد. یکی مسئله‌ی اسمائی است که باید بشناسیم و دیگر این که از طریق این اسماء با خداوند مرتبط شویم. مثلاً به نور عظمت الهی همه‌ی عظمت‌ها را که در مظاهر مختلف تجلی می‌کند در ذات حق بنگریم تا همه‌ی آن‌ها را عظیم ببینیم و از او بخواهیم حالا که می‌خواهی با عظمتت با ما برخورد کنی ما را تا کجاها جلو ببری. ابتدا باید اسم را بشناسیم و معنی این که خداوند می‌فرماید: «وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا» را بفهمیم و متوجه باشیم با نظر به اسماء الهی می‌توان با خداوند مرتبط شد و بدانیم راه دیگری جهت ارتباط با خدا نیست. یک خدایی نیست که این اسماء را دارد، خدا یعنی حی. خدا یعنی قیوم.<sup>6</sup> همه‌ی این اسماء با ذات اتحاد دارند و تنها در جلوات مختلف‌اند. به همین جهت به لطف الهی سالک به جایی می‌رسد و در وحدانیتی قرار می‌گیرد که همه‌ی اسماء آنجا یک نور می‌شوند. همه‌ی اسماء را در ذات حق می‌بیند که حکما به آن «علم اجمالی در عین کشف تفصیلی» گویند و عرفا آن را «شهودُ المفصلِ مجملاً» نامیده‌اند. عرض بنده آن است که ابتدا باید متوجه بود یک خدا نداریم یک عظمت، یک خدا نداریم یک جلال. خدا همان جلال است منتها به اندازه‌ی ظرفیت سالک و تقاضای روحانی او خود را به اسم خاص برای او می‌نمایاند بدون آن که از بقیه‌ی جلوات محروم‌ش کند. در توجه به خداوند از طریق اسمای حسنا، دیگر

6 - حضرت صادق علیه السلام در توصیف خداوند برای ابی‌بصیر شرح می‌دهند که؛  
 «لَعَلَّمُ ذَاتِهِ وَ لَا مَعْلُومَ وَ السَّمْعُ ذَاتِهِ وَ لَا مَسْمُوعَ . . .» علم، ذاتی خداوند بود در حالی که معلومی نبود و سمع، ذاتی خداوند بود

در حالی که شنیده شده‌ای نبود. (الکافی، ج 1، ص 107)

خداشناسی ما محدود به خداشناسی ذهنی نیست، و گرنه نمی توان از طریق قلب خود با خدا اُنس برقرار کرد و عملاً در زندگی بی خدا می شویم. بعد از آن که متوجه اسماء و جایگاه آن‌ها شدیم می‌رسیم به این که خداوند با اسماء خود جلوه می‌کند و همه‌ی انبیاء و اولیاء و عرفا به نور اسماء الهی با خداوند مرتبط می‌شوند و نه این که کسی بتواند با ذات خداوند مرتبط باشد. وقتی متوجه شدیم خداوند با اسماء خود جلوه می‌کند می‌فهمیم حضرت حق در جلوه‌ی عظمت، یک حقیقت است در خارج که سالک با قلب خود می‌تواند او را درک کند و از او بهره‌مند شود. همان‌طور که وقتی می‌گوئید «الله اکبر» و با قلب خود به واسطه‌ی کبریایی حق - به عنوان یک حقیقت واقع در خارج - به حق نظر می‌کنید، نور کبریایی حق به قلب شما تجلی می‌کند و احوالاتی مناسب آن به شما می‌رسد.

### معنی سلوک عرفانی

توصیه به خودسازی به این معنی است که بتوانید قلب را جهت نظر به حقایق اسماء آزاد نمایید و این با آزاد شدن قلب از اعتباریات و کثرات محقق می‌شود تا در نتیجه‌ی آزاد شدن از اعتباریات، آن حقیقتِ وحدانی را با نظر به اسمای حُسنایش ملاحظه کنید و معنی سلوک عرفانی همین است. گفت:

تا خون نکنی دیده و دل پنجه سال      از قال تو راه نمایند به حال  
پنجاه سال باید خون دل خورد و توجه دل را از کثرات برگرداند تا  
آرام آرام قلب انسان حقیقت بین شود. وقتی هنوز می‌خواهید بدانید آن

شخص و آن شیء چه شکلی است، کجا توانسته‌اید دیده و دل را خون کنید. به قول بابا طاهر باید:

بسازم خنجری نیشش ز فولاد      زخم بر دیده تا دل گردد آزاد

این یعنی کنترل کردن دیده و دل از رجوع و توجه به کثرات و اعتباریات. چون این‌ها نمی‌گذارد انسان حقیقت را ببیند. معلوم است که کار آسانی نیست ولی نتیجه‌بخش است. گفت:

بس بلا و رنج بایست و وقوف      تا رهد آن روح صافی زین حروف

سخن عرفا این است که باید بتوان از «علم» به «عین» سیر کرد و از حروف و مفهوم به نور حقیقت «اسم» رسید. زحمتش در این حد است که باید از حروف آزاد شد بعد از آن متوجه می‌شوید حقیقت خودش پیدا است. اولین کاری که در این فراز از دعا باید انجام دهید این است که خودِ عظمت را با توجه قلبی و روح ذات‌بینی پیدا کنید و به دنبال چیزی که عظیم است نگردید تا به خودِ عظمت نظر کنید. در این مورد هم همان مثالی که در رابطه با حیات دست عرض شد کمک می‌کند، شما ابتدا دستی را که حیات دارد می‌بینید ولی آرام‌آرام و با توجه قلبی خودِ حیات را می‌یابید و متوجه می‌شوید حیات به خودی خود یک واقعیت است. ما عادت کرده‌ایم که حیات را در چیزی ببینیم و این عادت نمی‌گذارد با حضرت حیّ روبه‌رو شویم و خدا را پیدا کنیم. خدا که حیات دست من نیست، خدا حیات است. حیات دست من جلوه‌ای از حیات او است که با حجاب دست من آن‌طور که هست رخ نمی‌نماید، مگر این که بتوانید خودِ حیات را بنگرید. در ابتدای امر هر چه می‌خواهید «حیات» را ببینید حیاتِ

دست من نمی‌گذارد حیات را ببینید مگر این که ماوراء دست من و با نور قلب به ذات حیات بنگرید، در آن صورت است که می‌توانید بگویید:

به هر شکلی که خواهی جامه می‌پوش که من آن قدر عنامی شناسم

اگر انسان حقیقت را در اسماء مختلف دید و اگر ذات حیات را یافت آن حیات در هر مظهري که باشد نظرتان به آن حقیقت می‌افتد، به جای این که دستی ببینید که حیات دارد، حیات مطلق را که یک حقیقت واحدی است در دست هم می‌بینید.

در این فراز از دعای سحر متوجه حقیقت و ذات عظمت می‌شوید، همان عظمتی که در دعای کمیل مدّ نظر قرار می‌دهید و به ذات احدی اظهار می‌دارید: «وَبِعَظْمَتِكَ الَّتِي مَلَأَتْ كُلَّ شَيْءٍ» به نور عظمت‌ات که همه‌ی اشیاء را پر کرده. یعنی حضرت مولی‌الموحدين عليه السلام هر چیزی را مظهر عظمت الهی می‌یابد و به جای آن که به آن چیز بنگرند از منظر نور عظمت به آن چیز می‌نگرند. همین‌طور که هر وقت خواستید نور را ببینید فقط باید به آن نظر کنید ولی اگر بخواهید در جایی دیگر دنبالش بگردید، نمی‌بینید. شما فوق نظر به محسوسات با نفس ناطقه‌ی خود به نور نظر می‌کنید و آن را می‌یابید. همین حالا بدون هرگونه تلاشی نور را در منظر خود دارید و به کمک آن دارید اطراف را می‌نگرید و اگر پرسیدید نور کو؟ دیگر رابطه‌تان با آن قطع می‌شود و به دنبال چیزی می‌گردید که تماماً پیدا است. گفت:

چو گوید مرغ جان یا هو، بگوید فاخته کو کو

بگوید چون نبردی بو نصیبت انتظار آمد

ارتباط با حقایق از طریق قلب محقق می‌شود نه از طریق فکر به همین جهت می‌فرمایند جای سؤال نیست، جای نظر کردن است. گفت:

اسرار طریقت نشود حل به سؤال      نی نیز به درباختن حشمت و مال  
وقتی می‌پرسید نور کو؟ می‌خواهید نور را با غیر نور ببینید. معلوم است  
که نسبت به نور محجوب می‌شوید. این برای سالک یک نقص است،  
حتی اگر انتظار داشته باشد به کمک استدلال عقلی تا آخر جلو برود.  
همین عقل استدلالی در مرحله‌ای حجاب خواهد بود. مگر خدا گم شده  
است که می‌خواهید با استدلال پیدایش کنید؟ تعبیر «گمشدگان لب دریا»  
که حافظ به کار می‌برد همان کسانی‌اند که در حدّ استدلال متوقف  
شده‌اند. می‌گویند چرا می‌خواهید خدا را تا آخر از طریق استدلال به دست  
آورید.

گوهری کز صدف کون و مکان بیرون بود      طلب از گمشدگان لب دریا می‌کرد

## عادت‌های مشکل‌زا

عموماً عادت‌های ما در رابطه با نظر به حقایق دو مشکل ایجاد می‌کنند.  
یکی این که می‌خواهیم حقایق را با ساحت عقل استدلالی پیدا کنیم که  
مسلم در این ساحت حقیقت به حجاب می‌رود. می‌گوییم به این دلیل نور  
هست که این دیوار را می‌بینم در حالی که شما از این طریق نور را ندیدید  
بلکه به نور فکر کردید، بدون آن که نفس ناطقه‌ی شما با نور مرتبط شود.  
مشکل دیگر گرفتار شدن در ساحت حسّ است. وقتی می‌پرسید نور کو؟  
به این معنا است که می‌خواهید از ساحت حسّ باصره نور را ببینید در

حالی که باصره فقط حدود را درک می کند. وقتی می پرسید کو دیوار؟ از موضوعی سؤال کرده اید که شکل و حدود دارد و چشم به کمک قوهی باصره آن شکل را - که نور به آن می خورد و منعکس می شود- می بیند، در حالی که نور مثل دیوار نیست، به همین جهت وقتی نفس ناطقه به آن نظر کرد می تواند آن را بیابد. این نشان می دهد شما یک استعداد دیگری غیر از قوهی باصره دارید که آن استعداد می تواند ذات روشنایی را ببیند. وقتی به خود رجوع کنید به واقع نور را می بینید نه این که از آن مطلع شوید. با این که نور را می بینید اگر از بنده برسید نور کو؟ بنده نمی توانم آن را نشان دهم چون شما می خواهید از ساحتی که در آن ساحت نور پیدا نیست نور را دنبال کنید و از من در آن ساحت سراغ نور را می گیرید. به نفس ناطقه‌ی خود رجوع نکردید تا نور را بنگرید، به حسّ باصره‌ی خود نظر کردید و در نتیجه نور را نیافتید - حسّ باصره محدودیت‌ها را به کمک نور می بیند، نه خود نور را - شما یک بُعد دیگری دارید که از طریق آن بُعد نور را می یابید.

روشن ترین چیز برای هر کس من او است. همین که بخواهد آن را در ساحتی بنگرد که اشیاء را می نگرد خواهد گفت: «من من کو؟» در حالی که من او نزد اوست که می گوید: من کو؟ عادت دیدن از طریق حسّ و عقل استدلالی، آن «من» را در حجاب می برد. همین که در حضور باشید من با تمام ادراکاتش در صحنه است و از آن‌ها بهره می گیرد حتی از ادراکاتی که نسبت به خود دارد و به کمک آن‌ها خود را درک می کند. اگر به وجود خود نظر کرد و فقط رجوع کرد - نه این که فکر کند-

من او در حضور است و او همان حضور خواهد بود. در رابطه با نظر به خدا - خدایی که از نفس ناطقه‌ی هر کس برایش حاضرتر است - نیز موضوع از این قرار است. همین که انسان خود را در حضور آورد با خدا روبه‌رو است و با نور عظمت مرتبط است. وقتی انسان توانست با حقیقت مرتبط شود مصداق‌ها و مظاهر آن حقیقت به خوبی شناخته می‌شوند. یعنی با چشم حق به مظاهر می‌نگرد و راه ارتباط کامل با حقیقت را می‌یابد. در همین رابطه حضرت صادق علیه السلام نسبت به آیه‌ی «وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا» فرمودند: «نَحْنُ وَاللَّهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ الَّتِي لَا يَقْبَلُ اللَّهُ مِنَ الْعِبَادِ عَمَلًا إِلَّا بِمَعْرِفَتِنَا»<sup>7</sup> سوگند به خدا ما همان اسماء حسنایی هستیم که از بندگان هیچ عملی پذیرفته نمی‌شود مگر با معرفت به ما. اگر کسی توانست خدا را در اسماء حسنایش پیدا کند و نه در ذات، و متوجه شد تفصیل اسماء حسنا در جمال اهل‌البیت علیهم السلام به نمایش آمده، همان گرایشی که به خدا دارد او را به محبت فوق‌العاده نسبت به اهل‌البیت علیهم السلام می‌رساند.

### راه آزادی از هر گونه شک

این نوع مباحث باب خوبی را در معارف الهی بر روی انسان باز می‌کند به طوری که اصلاً چیزی به نام شک نسبت به توحید و نبوت و امامت و معاد در جان انسان باقی نمی‌گذارد. با طرح موضوعات اسماء الهی جاهلانه‌ترین فکر، فکری است که به حضور خداوند و تجلیات نوری



حضرت حق شک کند. شک‌ها و شبهه‌ها به جهت آن است که افراد را از اول در حجاب راه برده‌ایم.

وقتی راه ارتباط با نور عظمت را یافتید، آن نور را به خوبی در جمال امیرالمؤمنین علیه السلام می‌بینید، عمده آن است که اسم عظیم را بشناسید تا در حرکات و سکنات حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام آن را بیابید و برای همیشه متوجه باشید عادت به دیدن نور در موضوعات حسّی و یا یافتن آن از طریق استدلال، ما را گرفتار «کو کو؟» می‌کند.

در مورد اسم عظیم خداوند کافی است خودتان را بدون هرگونه ذهنیتی، در حضور نور عظمت بیابید تا آن نور بر جان شما تجلی کند. هر اسمی قاعده‌اش همین است. خدا را نباید از غیر خدا سراغ گرفت، خدایی که از معلول‌ها متوجه وجودش شویم خدای ذهنی و انتزاعی است و چنین خدایی به حضور نمی‌آید. خدای واقعی با تجلی اسماء حُسنایش خود را می‌نماید، سوء عقیده و سوء اخلاق از موانع تجلی اسماء الهی است، کینه نسبت به مؤمنین، حبّ شهرت، خودنمایی و امثال این‌ها نمی‌گذارند که خود را در حضور حق بیابیم و انوار اسماء الهی بر جان ما تجلی کند. اولیاء خدا برای این که یک جلوه از عظمت حضرت رب‌العالمین به قلبشان برسد حاضرند همه چیزشان را بدهند. این که شریعت الهی می‌فرماید گناه نکنید برای این است که با رفع صفات رذیله إن شاء الله به حضور روید. وقتی بدانید به کجا می‌روید و معنی ارتباط با اسماء الهی چیست خیلی راحت دستورات شرعی را عمل می‌کنید، چون در ازاء رعایت آن دستورات به

شما دعای سحر می‌دهند تا خداوند را با عالی‌ترین جلوات ملاقات کنید، مشروط بر آن‌که از هر چیز غیر الهی دل بر کنید.

## برکات تجلی اسم عظیم

عرض بنده در رابطه با اسماء الهی این است که ابتدا باید مشخص شود کجا باید به دنبال حقیقت بگردیم، اگر راه مشخص شد همه‌ی شما تلاش لازم را خواهید کرد. اول باید بدانیم خودمان را در بیراهه‌ها خسته می‌کنیم، کافی است در ساحت حضور قرار گیریم در آن صورت می‌یابید که با حق مرتبط هستید و عملاً حق به سراغ شما می‌آید. اگر خداوند به نور عظمت تجلی فرمود یک مرتبه به طرز خاصی احساس تواضع می‌کنید. احساس تواضعی که در مقابل حق دارید مژده‌ای است که حق به اسم عظمت بر جان شما تجلی کرده است. وقتی روح به حضور حق برود و تجلی اسماء الهی برایش ممکن شود، دعای سحر نتایج فوق‌العاده به همراه می‌آورد. اگر دعای مباحله را ملاحظه کنید می‌بینید بسیار شبیه دعای سحر است و پنج تن علیهم السلام برای پیروزی اسلام بر مسیحیان نجران خداوند را با آن اسماء خواندند و حضرت حق با آن اسماء تجلی فرمود و همه‌ی قدرت سران مسیحیان را در آن برهه نفی کرد. به نور اسماء مطرح شده در آن دعا هیبت و شکوه حضرت رب‌العالمین آنچنان بر قلب مبارک آن پنج انسان معصوم تجلی کرد که رهبر مسیحیان می‌گوید کسانی را دارم می‌بینم که اگر دعا کنند آسمان بر زمین فرود آید، فرود می‌آید.

با توجه به نظم خاصی که در هر فراز از دعای سحر هست می‌توان به نتایج و بصیرت خوبی رسید. ابتدا می‌گویید: خدایا از عظمتت می‌خواهم و

در چنین رجوعی به حضور می‌روید. عظمت همان اسم عظیم حضرت رب العالمین است. پس حق را می‌خواهید اما به جلوه‌ی نور عظمت تا متذکر بندگی خود شوید - هر کدام از این اسماء نور عجیبی دارند - بعد از آن که طلب تجلی نور عظمت را نمودید می‌گویید خدایا من آن عالی‌ترین عظمت را تقاضا می‌کنم که تمام وجودم را در مقابلت خاکستر کند. آنچنان شکوه عظمت تو قلب من را تحت تأثیر قرار دهد که من در اوج تواضع، فقر ذاتی خود را بینم، که واقعاً حقیقت هر کس همین است.

عرضه می‌دارید: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ مِنْ عَظَمَتِكَ بِأَعْظَمِهَا» خدایا از عظمت تو طلب می‌کنم آن‌هم به اعظم آن عظمت. به اعظم عظمت نظر کردن یعنی طالب تجلی شدیدترین نحوه‌ی عظمت بودن. همان‌طور که وقتی می‌گویید خدایا به لطف خودت این کار را بکن، به این معنی است که طالب تجلی نور حق به اسم لطیف هستی. در تجلی نور عظمت به اعظم آن، تقاضای شدیدترین نحوه‌ی عظمت را دارید. به قول حافظ:

روی بنمای و وجود خودم از یاد ببر  
خرمن سوختگان را تو بگو باد ببر

با کدام تجلی است که اگر خدا روی بنماید وجود انسان هم از یاد انسان می‌رود و دیگر به خودش نظر ندارد؟ این همان تجلی به نور عظیم است بِأَعْظَمِهَا. تقاضا می‌کنی نه تنها هرگونه توهمی که از خودم دارم بسوزد، وقتی سوخته می‌شوم آن خاکستری هم که از من می‌ماند آن را هم بگو باد ببرد تا هیچ آثاری از من در میان نباشد که حجاب نظر به تو گردد. در آن حالت دیگر به لطف الهی هیچ نظری برای سالک جز نظر به حق نمی‌ماند. حضرت امام خمینی «رضوان الله علیه» تا به این درجه نرسیدند منشأ چنین

حادثه‌ی بزرگی در تاریخ معاصر نشدند، چون خود را نفی کردند، مظهر عظمت حق شدند. عظمت حق از طریق امام «رضوان‌الله‌علیه» آن قدر متعالی جلوه کرد که عظمت پوشالی رژیم شاه هیچ شد. حضرت امام خمینی «رضوان‌الله‌علیه» به عظمت اسلام نظر داشتند و ملاحظه کردند ظلمات شاهنشاهی می‌خواهد اسلام را خوار کند. تلاش کردند عظمت حقیقی مربوط به اسلام را به صحنه بیاورند تا عظمت دروغین نظام شاهنشاهی نفی شود.

کسی که عظمت حق بر قلبش جلوه کرده عظمت‌های پوشالی را چیزی نمی‌بیند که برای آن‌ها جا باز کند، او عظمت حقیقی را می‌نماید. همین که خداوند بر قلب شما عظمت خود را انداخت، با عظمت و همی و دروغینی که قوه‌ی واهمه برایتان ساخته، درگیر می‌شوید. مطابق نور خدا عمل کردن موجب می‌شود که آن عظمت و همی برود و انسان حق را از باطل تشخیص دهد. این مقام، مقام کسانی است که پس از ایمان به حق با عملی که مطابق آن انجام می‌دهند به مقام «عَمِلُوا الصَّالِحَاتُ» می‌رسند که خداوند در وصف آن‌ها می‌فرماید: «فَأُولَئِكَ لَهُمُ الدَّرَجَاتُ الْعُلَى»<sup>8</sup> آن‌ها را درجات عالی هست. چون با نظر به نور الهی متوجه جنبه‌ی عالی‌تری از آن نور می‌شوند و طالب درجه‌ی برتری از نور عظمت می‌گردند، تا آن‌جا که در یک بازبینی جامع‌تر متوجه می‌شوند همه‌ی انوار نور عظمت، اعظم است و لذا می‌گویند: «وَكُلُّ عَظَمَتِكَ عَظِيمَةٌ» درست است که ابتدا از خدا تقاضا می‌کند جلوه‌ی اعظم از نور عظمت خود را به قلب من بینداز ولی به جایی می‌رسد که هر چه می‌بیند همه‌ی نورهای

عظمت، اعظم اند، که در مناظر مختلف خود را نمایانده اند. حالا انسان به اندازه ای که محرم تر شود راحت تر با نور اعظم از اسم عظیم مرتبط خواهد شد. پس «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِعَظَمَتِكَ كُلِّهَا» پس خدایا از تو تقاضای نور عظمت را دارم در هر منظری که باشد.

عمده‌ی کار در ارتباط با دعای سحر، فرهنگ خاصی است که در آن نهفته است. بنده سعی می‌کنم در فرازاها که شرح داده می‌شود ابهام‌های باقی‌مانده از فراز قبلی برطرف گردد.

سالک در ادامه عرضه می‌دارد: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ مِنْ نُورِكَ» خدایا من از نورت می‌خواهم و از آن جایی که خودِ خداوند «نور» است، پس خدا را با چنین صفتی طلب می‌کند تا با تجلی نور الهی هیچ ظلماتی در جان سالک باقی نماند تا احساس محدودیت و خودبینی نکند. از عالی‌ترین توجهات به حضرت حق توجه به جنبه‌ی نورانیت اوست که در عین رحمان بودن و لطیف بودن، «نور» است و هرچیز به اندازه‌ی ارتباط با خدا نورانی است، اعم از سخنانی که از زبان اولیاء ظاهر می‌شود یا مخلوقاتی که در عالم موجوداند. اسلام نور خدا است و لذا هر جا اسلام بیاید نورانیتی خاص به میان می‌آید، مثل نورانیتی که در انقلاب اسلامی نهفته است. همان نورانیت در فصل بهار، طبیعت را نورانی می‌کند، نور خاص خدا طبیعت را از زمستان به بهار می‌آورد. گفت:

دل هر ذره را که بشکافی آفتابیش در میان بینی  
یعنی با چشم رؤیت نور الهی هر ذره‌ای حامل نور است. اگر نور  
حضرت حق بر قلب سالک تجلی کند سینه‌اش جهت فراگرفتن حقایق

آماده می‌شود و نظرش به آخرت می‌افتد و درهای تأویل بر دل او گشوده می‌گردد و دیگر اسیر زندان تاریک عالم طبیعت نیست، به راحتی متوجه هدایت‌گری اهل‌البیت علیهم‌السلام می‌شود چون نور هدایت را شناخته و می‌یابد نور عالم و آدم همه از نور خدا است و غیر آن نور، نوری در عالم نیست. امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌فرماید: «أَرَى نُوْرَ الْوَحْيِ وَالرَّسَالَةِ وَأَشْمُّ رِيْحِ النُّبُوَّةِ وَ لَقَدْ سَمِعْتُ رَنَّةَ الشَّيْطَانِ حَتَّى نَزَلَ الْوَحْيُ عَلَيْهِ فَقُلْتُ يَا رَسُوْلَ اللهِ مَا هَذِهِ الرَّئَةُ فَقَالَ هَذَا الشَّيْطَانُ قَدْ آيَسَ مِنْ عِبَادَتِهِ إِنَّكَ تَسْمَعُ مَا أَسْمَعُ وَ تَرَى مَا أَرَى»<sup>9</sup> نور وحی و پیامبری را می‌دیدم و بوی نبوت را می‌شنودم، هنگامی که وحی بر او صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرود آمد، شیون شیطان را شنیدم. گفتم: ای فرستاده‌ی خدا این شیون چیست؟ فرمود: «این شیطان است، از آن که دیگر او را نپرستند نومید و نگران است. همانا ای علی! تو می‌شنوی آنچه را من می‌شنوم و می‌بینی آنچه را من می‌بینم. شنیدن شیون شیطان یعنی این که انسان متوجه شود با ظهور اسلام دیگر شیطان نمی‌تواند بساطش را یک جا پهن کند و بماند، نور خاصی می‌خواهد که با نظر به نور خدا و تجلی آن نور بر جان انسان ممکن است. این روایت روشن می‌کند نمی‌شود اسلام باشد و شیطان به کار خود ادامه دهد، چون اسلام نور اتم خداوند است. برای قلب شما هم همین‌طور است که وقتی نور اتم خدا تجلی کند می‌فهمید زشتی‌هایی دارید، زیرا انوار الهی حقیقت هر چیزی را روشن می‌کند. حضرت امام موسی کاظم علیه‌السلام در دعای خود با نظر به نور وجه

خداوند عرضه می‌دارند «أَعُوذُ بِنُورِ وَجْهِكَ الَّذِي أَشْرَقَتْ بِهِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ وَكُشِفَتْ بِهِ الظُّلْمَةُ»<sup>10</sup> خدایا به نور وجه تو پناه می‌برم که آسمان‌ها و زمین به آن نور درخشان شده و ظلمت به کمک آن نور بر طرف گشته است. و با نظر به این که خدا نور است، حضرت در دعای کمیل خطاب می‌کند: «يَا نُورُ يَا قُدُّوسُ» ای نور و ای سراسر پاک، در این فراز از دعای سحر به آن نور نظر می‌شود تا با توجه قلبی دیده شود. در رابطه با نظر به آن نور در مظاهر، گاهی بعضی از علمای بالله را دارید که در حرکات و سکنت و گفتارشان آن نور متجلی است همان‌طور که عشق در حرکات و سکنت یک انسان عاشق نمایان است. به قول مولوی:

عشق شنگ بی‌قرار بی‌سکون      چون در آرد کلّ تن را در جنون  
به طوری که مشاهده می‌کنید عشق همه‌ی وجود عاشق را فرا گرفته است.

امام صادق علیه السلام در معرفی خدا می‌فرماید: «هُوَ نُورٌ لَا ظُلْمَةَ فِيهِ»<sup>11</sup> او فقط نور است بدون آن که ظلمتی در آن باشد و به همین جهت هدایت انسان‌ها به سوی خود را خروج از ظلمات به سوی نور معرفی می‌کند و می‌فرماید: «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ»<sup>12</sup> خداوند ولیّ مؤمنان است، آن‌ها را از ظلمات خارج و به سوی نور می‌برد. یعنی به سوی خود راهنمایی می‌کند و در راستای آن که ائمه علیهم السلام مظاهر

10 - شیخ بهائی، مفتاح الفلاح فی عمل الیوم و اللیلة، ص 147.

11 - توحید صدوق، ص 146.

12 - سوره بقره، آیه 257.

کامل اسم نور الهی هستند، امیرالمؤمنین علیه السلام در معرفی خود می فرماید: «مَعْرِفَتِي بِالنُّورَانِيَّةِ مَعْرِفَةُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ مَعْرِفَةُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مَعْرِفَتِي بِالنُّورَانِيَّةِ».<sup>13</sup> شناخت من به نورانیت، شناخت خدای عز و جل است و شناخت خدای عز و جل شناخت من به نورانیت است.

وقتی متوجه شدید «هُوَ نُورٌ» او فقط نور است نظر به حقیقتی معنوی انداخته ایم که در حرکات و سکنات اهل البیت علیهم السلام می توانیم آن را ببینیم، دیگر نمی گوئیم آن نور چیست. مثل آن است که بگوئیم جنس تری چیست؟ از طرز سؤال معلوم می شود که متوجه نیستیم در دیدن تری با ذاتی روبه روئیم که تماماً تری است و جنس دیگری ندارد. اگر کسی در جواب سؤال ما بگوید: جنس تری همان آب است در واقع گفته است جنس تری، تری است. آب مگر عین تری نیست؟ اینها بازی ذهنی است.

### نظر به عالم، به نور الهی

در این فراز از دعا نظر به ذات می کنیم با جلوه‌ی خاص که همان «نور» است. آن نور در این عالم هست، اگر به حضور روید آن را می یابید، کافی است در این رابطه برای قلب خود برنامه ریزی کنید و جهت آن را به سوی آن اسماء بیندازید تا با آنها روبه رو شوید. مثل این که برنامه ریزی می کنید با روزه‌ی ماه مبارک رمضان به لطف الهی در روز عید فطر به لقاء حق بروید. به قول حضرت امام خمینی رضوان الله علیه:

13 - بحار الأنوار، ج 26، ص: 1. به کتاب «حقیقت نوری اهل البیت علیهم السلام» از همین مؤلف



افطار به می کرد برم پیر خرابات گفتم که تو را روزه به بار و ثمر افتاد «می» همان غلبه‌ی عشق است تا قلب بتواند به محبوب خود نظر کند. وقتی دل به میان آید، چشم دل به میان خواهد آمد و به واقع روزه‌دار به نور لقاء الهی روزه‌اش را افطار کرده است. وقتی انسان بداند که نور الهی سراسر عالم را پر کرده، عالم را روشن می‌بیند و هیچ چیز برای او پنهان نیست و هر چیزی را درست می‌بیند. می‌فهمد انقلاب اسلامی و امام خمینی «رضوان‌الله‌علیه» چه جایگاهی دارند. وقتی مولوی نور را می‌شناسد شمس تبریزی را که می‌بیند می‌گوید: «شمس من و خدای من» او اول نور را می‌شناسد بعد می‌بیند همه‌ی حرکات و سکنات شمس حکایت از آن نور می‌کند.

خدا می‌داند اگر انسان نور الهی را درست بشناسد و بر آن نظر کند چون با نور الهی به عالم می‌نگرد هرگز گرفتار باطل نمی‌شود. در همین رابطه حضرت محمد ﷺ می‌فرمایند: «إِتَّقُوا مِنْ فِرَاسَةِ الْمُؤْمِنِ فَإِنَّهُ يَنْظُرُ بِنُورِ اللَّهِ»<sup>14</sup> از هوشیاری مؤمن پروا کنید و قصد فریب او را نداشته باشید زیرا او به نور خداوند می‌نگرد. تجربه کرده‌اید که آدم‌ها حرف‌های زیادی زده‌اند و بعضی از آن‌ها هم خیلی زیبا است ولی چون نور ندارد نمی‌ماند. وقتی انسان متوجه اسم نور الهی شد و تحت تأثیر آن قرار گرفت آن را در هر منظری که دید می‌شناسد و می‌فهمد این نور کجا هست و کجا نیست و در نتیجه راه هدایت را گم نمی‌کند چون وقتی نور را شناخت ظلمت را هم می‌شناسد و راحت می‌تواند از حرام بگذرد.

در این فراز از دعای سحر از خدا می‌خواهید ای خدایی که به نورت تمام عالم را پر کرده‌ای، من تو را به آن نور می‌خواهم. با توجه به این امر و بهره‌های فراوانی که در اثر آن نور نصیب شما می‌شود تقاضای کامل‌ترین تجلی نوری را می‌کنید و در این مسیر به جایی می‌رسید که با رفع حجاب آنانیت در هر حال کامل‌ترین جلوه را می‌یابید و اظهار می‌دارید: «وَكُلُّ نُورِكُ نَيْرٌ» خدایا در عین این که تقاضای نورت را دارم و نورانی‌ترین آن را طلب می‌کنم، حقیقت آن است که هر جلوه‌ی نوری تو نورانی‌ترین است.

تمام مطلبی که در این دعا مطرح است موضوع نگاه است و این که مواظب باشیم به خطا ننگریم. در این فراز ابتدا حق را به اسم «نور» نگاه می‌کنید و به حضور نور می‌روید. بعد تقاضا می‌کنید تا جلوه‌ی آنور خود را به شما بدهد در نتیجه او را به نورانی‌ترین جلوه می‌نگرید. وقتی نورانی‌ترین جلوه را شناختید متوجه می‌شوید آن حقیقت نورانی در همه‌ی صحنه‌ها به صورت آنور و شدیدترین شکل در صحنه بوده است، مشکل نگاه ما بود که آن حقیقت را به نورانی‌ترین شکل نمی‌دیدیم. می‌گوئید جایتان خالی در حرم حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نور حق را به جلوه‌ی آنور آن دیدم. با چنین سرمایه‌ای به هر منظری بنگرید حق را با جلوه‌ی عالی‌ترین نور می‌نگرید و به نور امام الموحدین علیه السلام همه‌ی عالم را به نورانی‌ترین حالت می‌بینید و اظهار می‌دارید: «وَكُلُّ نُورِكُ نَيْرٌ».

انسان از طریق عبادات الهی ابتدا با نور حق روبه‌رو می‌شود و إن شاء الله به حضور نور پروردگار می‌رود، هر چند ممکن است بعضی در چنین

حالتی قرار گیرند و آن را نشناسند. یک مرتبه در مکه یا در حرم رسول خدا ﷺ و ائمه‌ی هدی ﷺ متذکر می‌شود که خوب است چنین کاری را انجام دهم و یا بروم حقّ آن آقا را بدهم. از خودتان نمی‌پرسید این شعور و بصیرت کجا بود که حالا در شما پیدا شد؟ در آن حالت نور حضرت پروردگار تجلی کرد و شما را منور به چنین تصمیمی نمود و در همین رابطه فرموده‌اند وقتی زائر بیت‌الله و یا زائر امامان معصوم ﷺ از زیارت برگشت، ملائکه‌ی الله با او برمی‌گردند، ملائکه‌ی الله همان انوار الهی‌اند که بر قلب او تجلی کرده و او با بصیرتی بیشتر به منزل و مأوای خود رجوع می‌کند و از آن به بعد در سعه‌ی صدر دیگری به سر می‌برد، به طوری که می‌تواند به توصیه‌ی امام صادق علیه السلام - به جناب عنوان بصری - عمل کند که می‌فرمایند: «فَمَنْ قَالَ لَكَ إِنْ قُلْتَ وَاحِدَةً سَمِعْتَ عَشْرًا - فَقُلْ إِنْ قُلْتَ عَشْرًا لَمْ تَسْمَعْ وَاحِدَةً وَ مَنْ شَتَمَكَ فَقُلْ إِنْ كُنْتَ صَادِقًا فِيمَا تَقُولُ - فَاللَّهُ أَسْأَلُ أَنْ يَغْفِرَهَا لِي وَإِنْ كُنْتُ كَاذِبًا فِيمَا تَقُولُ فَاللَّهُ أَسْأَلُ أَنْ يَغْفِرَهَا لَكَ»<sup>15</sup>

اگر کسی به تو گفت: اگر یکی بگویی ده تا می‌شنوی، بگو: اگر ده تا هم بگویی یکی نمی‌شنوی. و اگر کسی دشنامت داد بگو: اگر راست می‌گویی از خدا می‌خواهم که مرا ببخشد و اگر دروغ می‌گویی از خدا می‌خواهم که تو را ببخشد. این حالتی را که حضرت برای سالک توصیه می‌کنند از حالت معمولی، انور و نورانی‌تر است و موجب رفع حجاب می‌شود. آری یک وقت به طرف مقابل می‌گویید اگر یکی بگویی یکی

جوابت را می‌دهم. در این حالت گناه نکرده‌ای ولی به آن نتیجه‌ای که با توصیه‌ی حضرت می‌توان رسید، دست نیافته‌اید.

در دستورالعمل حضرت صادق علیه السلام بصیرت دیگری نیز نهفته است که انسان به نوری برتر دست می‌یابد و تیر می‌شود. در این مسیر به مرحله‌ای می‌رسید که مشتاق می‌شوید همیشه همین‌طور برخورد کنید چون خداوند نیز همیشه به عالی‌ترین شکل با بندگانش برخورد کرده است و به حضرت حق اظهار می‌کند: «وَكُلُّ نُورِكَ نَيْرٌ» نوری که از تو تجلی کرده و خلق را راهنمایی نموده، از عالی‌ترین‌ها بوده است. با رسیدن به این مرحله آنچه در کربلا و نجف و مکه و مدینه به عنوان عالی‌ترین کمالات به دست آورده بود همان حالات را با خود برمی‌دارد و به شهر و منزل خود برمی‌گردد و با نوری که شدت یافته و تیر شده زندگی را شروع می‌کند. سیر او شروع می‌شود و قلب آرام‌آرام شروع می‌کند جلو بیاید. آری خیلی پهلوان می‌خواهد که بتواند به جایی برسد که در هر صحنه‌ای عالی‌ترین جلوه‌ی حضرت رب العالمین را ببیند. ولی وقتی انسان موضوع را شناخت آرام‌آرام پیش می‌رود. مثل این که وقتی خطری برایمان پیش می‌آید و می‌بینیم چه اندازه خداوند حفظمان کرد و می‌گوئیم خدا رحم کرد. در حالی که وقتی آن خطر پیش نیامده بود که خداوند بیشتر رحم کرده بود. چون ما در حالت طبیعی متوجه حضور خداوند در صحنه نیستیم تازه وقتی لطفش را کمی عقب کشید متوجه می‌شویم چه خطرهایی ما را تهدید می‌کرده و خدا حفظ می‌کرده است. به جهت آن است که آن تیر را نمی‌بینیم. وقتی یک اشتباهی می‌کنیم و او کمی عقب می‌رود نورش را

حسّ می کنیم و متوجه می شویم چقدر او در جای جای زندگی ما به نور حفیظ خود حاضر بوده است. و بر این اساس اظهار می دارید: «اللّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِنُورِكَ كُلِّهِ» و از حضرت حق هر گونه نوری را طلب می کنید به این اعتبار که هر نوری از حضرت مطلق، آنور است.

### نظر به اسم رحمت

سپس به اسم رحمت حق نظر می اندازید و اظهار می دارید: «اللّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ مِنْ رَحْمَتِكَ» پروردگارا! از تو رحمتت را طلب می کنم یعنی می خواهم به نور رحمت بر قلب من و بر عالم تجلی کنی. با تجلی اسم رحمت، انسان احساس می کند در آغوش پروردگار قرار دارد و در آن حال هیچ غمی را احساس نمی کند، تنها نگران است تجلی نور رحمت الهی ضعیف شود و او تنها بماند. مومن در ذیل تجلی نور رحمت یک غصه دارد و آن این که حضرت رحمت رُخ بر گرداند لذا در تمام دعاهای دهه‌ی آخر ماه رمضان یک تقاضا را تکرار می کنید که: «أَنْ تَهَبَ لِي يَقِيناً تُبَاشِرُ بِهِ قَلْبِي» خدایا! به من یقینی را ببخش که آن یقین همواره همراه قلبم باشد. می گویی: خدایا! در قلب من بمان و من را رها نکن و این با اسم رحمت الهی محقق می شود و لذا تقاضا می کنی خدایا به اسم رحمتت بر قلب من تجلی کن که من خودم را در آغوش تو احساس کنم. این که می بینید بعضی از بزرگان دین دغدغه‌های اهل دنیا را ندارند چون خداوند به اسم رحمت بر قلبشان تجلی کرده است. ساده‌ترینش این بود که آن خبرنگار در برگشت حضرت امام خمینی «رضوان الله علیه» از پاریس پرسید؛ آقا

چه حالی دارید؟ فرمودند هیچی. حضرت روح‌الله «رضوان‌الله‌علیه» آنچنان خود را در دل رحمت و اسعه‌ی حق احساس می‌کرد که به گفته‌ی آیت‌الله حسن‌زاده «آء الله»؛ «دنیا را آب ببرد حسن را خواب ببرد».

بعد از توجه به رحمت حق نظر به مرتبه‌ی و اسعه‌ی آن می‌کنید تا هیچ مرتبه از آن رحمت از چشم شما پنهان نماند. این همان تقاضای رحمت است به صورت «أَوْسَع» و وسعت یافته. تقاضا می‌کنید خدایا چشمم را باز کن تا همیشه جنبه‌ی و اسعه‌ی رحمت بر قلبم تجلی کند. واقعاً این طوری است که باید به رحمت و اسعه‌ی حضرت رب‌العالمین که سراسر عالم را فرا گرفته نظر دوخت و آن را دید، آن‌هایی که در زیر سایه‌ی رحمت و اسعه‌ی رب‌العالمین در این عالم زندگی نمی‌کنند گرفتار نقص و فقر و گرفتاری‌های دنیایی هستند و حرص و طمع زندگی آن‌ها را اشغال کرده است. از حضرت امام حسین علیه‌السلام در رابطه با رحمت و اسعه‌ی خداوند داریم که می‌فرمایند: «لَا تُجَاهِدْ فِي الرِّزْقِ جِهَادَ الْعَالِبِ وَلَا تَتَّكِلْ عَلَى الْقَدْرِ اتِّكَالَ مُسْتَسْلِمٍ فَإِنَّ ابْتِغَاءَ الرِّزْقِ مِنَ السَّنَةِ وَالْإِجْمَالَ فِي الطَّلَبِ مِنَ الْعِفَّةِ وَ لَيْسَ الْعِفَّةُ بِمَانِعَةٍ رِزْقًا وَلَا الْحِرْصُ بِجَالِبٍ فَضْلًا وَإِنَّ الرِّزْقَ مَقْسُومٌ وَالْأَجَلَ مَحْتُومٌ وَ اسْتِعْمَالَ الْحِرْصِ جَالِبُ الْمَأْتِمِ»<sup>16</sup> در طلب رزق نه آنچنان تلاش کن که همه‌ی تلاش تو در طلب رزق صرف شود، و نه آنچنان کار را به تقدیر واگذار که دست‌بسته تسلیم شوی، چرا که طلب رزق، سنت است و حریص نبودن، از عفت است، و عفت ورزیدن در طلب رزق موجب نمی‌شود که رزق از تو منع شود، همچنان که حرص موجب

نمی‌شود که رزقی اضافه‌تر به دست آری. چرا که رزق تقسیم شده است و اجل هر کسی حتمی است و حرص زدن در رزق زمینه‌ی ایجاد گناه است. ممکن است سوال بفرمایید پس تلاش برای چه؟ حضرت ضمن آن که ابتدا توصیه به تعادل در طلب رزق می‌کنند. می‌فرمایند: «فَإِنَّ ابْتِغَاءَ الرَّزْقِ مِنَ السُّنَّةِ» یعنی؛ در طلب رزق بودن، سنت و روش پیامبران و اولیاء الهی است. پس اگر می‌خواهی تحرک و تلاشی همانند آن‌ها داشته باشی، باید از طلب رزق به نحوی که گوشزد شد باز نمایی تا در عالم پیامبران وارد شوی. همان پیغمبری که می‌فرمایند حتی کسی که بی‌عرضه و تنبل هم باشد رزقش به دنبالش می‌آید، می‌رفتند برای آن زن یهودی کار می‌کردند و روزی چهار عدد خرما می‌گرفتند. دست‌هایشان برای چهار عدد خرما پینه می‌کرد. چون طلب رزق سنت انسان‌های بزرگ و راه و رسم بندگی است. در همین رابطه می‌توان گفت: «الكَاسِبُ حَبِيبُ اللَّهِ» زیرا به نظر می‌رسد حج رفتن برای ارتباط با خدا آسان‌تر است تا در بازار برای خدا کار کردن. کسانی بودند که از طریق کسب و کار به جهت حفظ حضور قلب، به جاهایی رسیدند که اگر ده‌ها بار حج و زیارت می‌رفتند به آن مقام نمی‌رسیدند.

در این فراز از دعا از خدا می‌خواهید چشم‌تان را به جنبه‌ی واسعه‌ی رحمتش بیندازد و جان شما را شامل آن کند چون می‌دانید چنین افقی در این عالم هست که حجاب‌های انانیت مانع تجلی آن است تا آن‌جا که به مقام جامعیت می‌رسید و می‌فهمید در هر منظری که متوجه رحمت او شوید و از هر منظری که بر جان شما تجلی کند به کامل‌ترین و وسیع‌ترین

نحوه‌ی رحمت ظهور کرده است. بر همین اساس تقاضای شما هم به آن جا می‌رسد که می‌گویید: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِرَحْمَتِكَ كُلِّهَا» خداوند! مطلق رحمت را که در همه جا به صورت واسع واقع است، طلب می‌کنم تا به نور چنین رحمتی بر من نظر کنی. در چنین حالتی هر چیز که در زندگی تان پیش آمد را تجلی رحمت و اسعه‌ی او می‌یابید، چه سختی و چه آسانی. گفت:

در بلا هم می‌چشم الطاف او      مات اویم، مات اویم، مات او  
 رحمت و اسعه‌ی حضرت رب العالمین گاهی به صورت بلا می‌آید تا انسان را از مشکلی خارج کند. امر به معروف می‌کنید از اداره بیرون تان می‌کنند، در نتیجه از حرام نجات پیدا می‌کنید، چون رحمت و اسعه‌ی حضرت رب العالمین در همه جا هست و در این جا به این صورت ظهور کرد. هر وقت خواستید رحمت و اسعه‌ی حضرت رب العالمین را ببینید در آن جاهایی که ضربه خورده اید بهتر می‌توانید بیابید، به شرطی که جهت اصلی انسان اُنس با خدا باشد، سختی‌های پیش آمده در راه خدا، صورت رحمت خاص به خود می‌گیرد. همیشه خداوند با اسم رحمت شروع می‌کند چون در حدیث قدسی فرمود: «سَبَقَتْ رَحْمَتِي غَضَبِي»<sup>17</sup> رحمت من از غضبم جلوتر است. با همین حساب آن جا که ظاهراً سختی و غضب در میان است رحمت و اسعه‌اش در میان است. چون شروع کارها از خدا است و او با رحمت خود شروع می‌کند بعد از ده سال می‌بینید چه لطفی در آن محرومیت بود و چقدر آن رحمت وسیع بود، در انتها سالک متوجه



می‌شود هر رحمتی که از حضرت حق مطلق صادر شود چنین است و لذا عرض می‌کند: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِرَحْمَتِكَ كُلِّهَا» خداوند! از تو نور رحمت را تقاضا می‌کنم تا به نور رحمت بر ما تجلی فرمایی، چون آن وقتی هم که رحمتش ظاهراً محدود بود محدود نبود، در همه جا رحمت و اسعوی او در میان بود و به این لحاظ رحمت او را به صورتی که هست می‌خواهید. چون سالک می‌رسد به این که در هر صحنه‌ای که حضرت حق با اسمی از اسماء الهی جلوه کند به جلوه‌ی تامه جلوه می‌نماید و انسان می‌تواند با آمادگی که در خود پیدا می‌کند با جنبه‌ی تمام و کمال آن اسم رویه‌رو و از آن بهره‌مند شود.<sup>18</sup>

با توجه به این که قرآن می‌فرماید: «لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى» خدای را اسماء حسنائی است. چقدر خوب است از این دیدگاه خداشناسی خود را دنبال کنیم این آن چیزی است که در دعای سحر ماه رمضان حضرت امام باقر علیه السلام نشان دادند و روشن کردند چگونه با اسمائی خاص می‌توان با ذات احدی مرتبط شد.

در فرازی که اظهار می‌دارید: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ مِنْ كَلِمَاتِكَ» و با نظر به کلمات الهی از حضرت حق می‌خواهید که با آن نور بر شما نظر کند، متوجه‌اید حضرت حق همان‌طور که اسمائی دارد که آن اسماء حسنا هستند، کلماتی دارد که آن کلمات، تأمات‌اند و حضرت صادق علیه السلام در دعای خود عرضه می‌دارند: «وَبِأَسْمَائِكَ الْحُسْنَى وَكَلِمَاتِكَ التَّامَاتِ الَّتِي

أَمَرْتَنِي أَنْ أَدْعُوكَ بِهَا» تو را به نور اسماء حسنا و کلمات تاماتی که ما را امر فرمودی بخوانیم، سوگند می‌دهم که در کار من گشایشی حاصل کنی.<sup>19</sup> به گفته‌ی علامه طباطبائی «رحمة الله عليه» به یک اعتبار تمام عالم کلمات الله‌اند. چون «کلمه» عبارت است از آنچه حکایت از باطن کند. همین طور که کلمات بنده حکایتی است از آنچه در ضمیر من می‌گذرد. کلمات من و شما، جمله‌ای می‌شود که جمع آن جملات کتابی را تشکیل می‌دهد، سلسله‌ی وجود نیز کتاب‌های متعددی در طول هم هستند. هر عالم از عوالم وجود کتاب مستقلی است با ابواب و آیات و کلمات. امیر المؤمنین علیه السلام در وصف کلمات الهی می‌فرماید: «الَّذِي بِكَلِمَتِهِ قَامَتِ السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَ اسْتَقَرَّتِ الْأَرْضُ الْمَهَادُ وَ تَبَتَّ الْجِبَالُ الرَّوَاسِي»<sup>20</sup> خدایی که به کلمه‌ی او هفت آسمان برپا شد و زمین گسترده و قابل زندگی برقرار شد و کوه‌های محکم استوار گردید. یعنی تمام این عالم ظهور کلمات الهی هستند که هر کدام همچون اسماء الهی مظهري دارند و با نظر به مخلوقات عالم متوجه نسیم کلمات الهی می‌شویم که منجر به وجود آسمان‌ها و زمین و سایر مخلوقات شد تا بر مبنای امکان ذاتی هر کدام، حضرت حق فرمان «كُنْ» را سر دهد و ممکن الوجود از حالت امکان به حالت تحقق خارجی در آید. بنابراین در این فراز تقاضا می‌کنید خداوند! ما از تو تقاضا داریم با همان نور «كُنْ» که اساس کلمات تو بود بر ما نظر کنی تا راز وجودی همه‌ی مخلوقات بر ما گشوده شود. اگر با آن نور بر ما

19 - بحار الأنوار، ج: 88 ص 183.

20 - من لا يحضره الفقيه، ج 1، ص 514.

نظر فرمایی نه تنها درخت و کوه را کلمه‌ی خدا می‌بینیم، حتی نسیم جانفزایی را نیز که منجر به تحقق مخلوقات می‌شود احساس می‌کنیم. در این فراز می‌خواهیم با خدا از طریق کلماتش روبه‌رو شویم و هر مخلوقی را کتاب مبین الهی بنگریم که حامل کلمات و حروف معنوی است و در این صورت است که متوجه می‌شویم ذاتی در صحنه است که عین کلمات است و با آن کلمات با ما تکلم می‌کند و در نتیجه ما با او به نور اسم کلیم مأنوس می‌شویم.

اسم «کلیم» یک حقیقت خارجی است. یک ذات است به جلوه‌ی خاص «کلیم» تا کلماتی را به صورت مخلوقات ظاهر کند و شما او را در جلوه‌ی کلمات بنگرید و تحت تأثیر قرار گیرید.

از آن جایی که تمام بودن هر چیز به حسب خود آن چیز است و متناسب با آن، مثلاً تمام بودن علم به خالص بودن آن از هر جهلی است، تمام بودن کلام و کلمه نیز به آن است که دلالتش واضح بوده و هیچ‌گونه اجمال و ابهامی در آن نباشد. به حسب درجه‌ی سالک بعضی از کلمات الهی تمام و بعضی اتم و تمام‌تر است و هر چه جنبه‌ی مرآتی کلام در نمایاندن حقیقت غیب بیشتر باشد آن کلمات تمام‌تر خواهند بود. رسیدن به مرتبه‌ای که انسان بتواند کلمات الهی را با جامعیت بیشتر بنگرد به تعالی روح او بستگی دارد. از خداوند تقاضا می‌کنی خداوند! با آن جنبه‌ی تمام‌تر و اتم کلمات خود با ما برخورد بفرما. عملاً از این طریق تقاضا می‌کنی تا خداوند را در جلوه‌های عوالم برتر وجود مثل عقول مجردة بنگری که از هرگونه ماده منزّه است. تا آن جایی که می‌فهمی انوار غیبی و

ملائکه‌ی الهی هر کدام مظهر و آینه‌ی یک صفت و یک اسم‌اند و هیچ کدام مصداق کامل تمام‌ترین کلمه نیستند مگر انسان کامل که حامل «عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا» است و آینه‌ی تمام‌نمای صفات و اسماء الهی یعنی همان کتاب مبین الهی می‌باشد، همان گوهری که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در رابطه با آن می‌فرماید:

وَ أَنْتَ الْكِتَابُ الْمُبِينُ الَّذِي بِأَحْرَفِهِ يَطْهَرُ الْمُضْمَر  
تو آن کتابِ نمایاننده‌ی حقیقت می‌باشی که به کمک حرف‌هایش حقایق باطنی عالم را می‌نمایاند و عقل و خیال و قوای او و لوازم آن‌ها همه و همه، فصل‌ها و جمله‌ها و حروف آن کتاب‌اند و با شناخت انسان کامل کتاب الهی و کلمات الهی را خواهی شناخت.

همان‌طور که کلام، «هوایی» است که از حنجره‌ی انسان خارج می‌شود و با برخورد با مخارج نای و گلو به صورت حروف و کلمات در می‌آید، اراده‌ی الهی چون نسیمی بر اعیان ثابت و امکان ذاتی مخلوقات برخورد می‌کند و آن‌ها را به ظهور و وجود منور می‌کند تا محل نمایش کلام الهی باشند و ما را متوجه حضرت حق کنند و از حجاب‌های شیطانی برهانند تا مشغول ظاهر عالم نشویم. در سیر به کلماتِ تامّات و توجه به تمام‌ترین کلمات به جایی می‌رسید که همه‌ی کلمات الهی را در هر مظه‌ری که ظاهر شده باشند، تمام و اتم می‌یابید و با تمام امید اظهار می‌دارید: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِكَلِمَاتِكَ كُلِّهَا» پروردگارا! از تو به نور همه‌ی کلمات تقاضای نظر دارم. و از این طریق و از طریق این اسماء به حضرت رب العالمین رجوع می‌کنید و صاحب قلب مُنیب و رجوع‌کننده‌ی به حق

می‌شوید. قلبی که خداوند او را موفق‌ترین قلب در قیامت معرفی می‌کند و می‌فرماید: «مَنْ خَشِيَ الرَّحْمَنَ بِالْغَيْبِ وَجَاءَ بِقَلْبٍ مُنِيبٍ»<sup>21</sup> آن کسی که در مقابل حضرت رحمت در خشوع و فروتنی است و با قلبی که سراسر متوجهی حق است به عرصه‌ی قیامت پای می‌گذارد. اگر انسان متوجه شد بنده است، با قلب منیب یعنی قلبی که در هر مظه‌ری به حق نظر کرده وارد محشر می‌شود و دعای سحر چنین نورانیتی را به انسان می‌دهد.

پس از فرازی که گذشت به نور کمال الهی نظر می‌کنید که هر چیزی را به درجه‌ای که باید برسد، می‌رساند و از خدا می‌خواهید با همان اسم با شما برخورد کند، به همان صورتی که در فرازهای قلبی گذشت و پس از آن از خداوند می‌خواهید به نور اسماء، آن هم به اکبر آن اسماء بر شما نظر کند تا عالی‌ترین صفات الهی شما را به میهمانی خود ببرد و در سایه‌ی آن اسم با خدا زندگی کنید و سطر به سطر دفتر سلسله‌ی وجود را بخوانی و با اسم اعظم که انسان کامل است آشنا شوی و بینی هر مخلوقی که با اسمی ظهور کرده، آن اسم به صورت اعظم نزد انسان کامل است و عالم همه در مقام جامعیت انسان کامل به نور انسان کامل موجود هستند<sup>22</sup> و اگر خداوند خواست به اسم کبیر و اکبر خود بر شما نظر کند همان نظری را بر ما ارزانی می‌کند که نظر مبارک حضرت صاحب‌الامر<sup>علیه السلام</sup> بر افراد است.

21 - سوره‌ی ق، آیه‌ی 33.

22 - همان‌طور که شما با دیدن یک گل آن گل را به صورت مجرد و علمی در نزد خود دارید و آن گل در شما به شما هست و نه به خودش.

انسان کامل همان اسم اعظم است معنی این کلام را در سخن حضرت علی علیه السلام می‌توانید بیابید که می‌فرمایند: «أَنَا نَقْطَةُ بَاءِ بِسْمِ اللَّهِ، أَنَا جَنْبُ اللَّهِ الَّذِي قَرِطُومٌ فِيهِ وَ أَنَا الْقَلَمُ وَ أَنَا اللَّوْحُ الْمَحْفُوظُ وَ أَنَا الْعَرْشُ وَ أَنَا الْكُرْسِيُّ وَ أَنَا السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَ الْأَرْضُونَ»<sup>23</sup> من نقطه‌ی بای بسم الله هستم، من همان جنب الهی هستم که شما در مورد آن کوتاهی کردید و من قلم و لوح محفوظ و عرش و کرسی و آسمان‌ها و زمین‌های هفت‌گانه هستم. به این معنی که حضرت در مقام جامعیت تمام مخلوقات قرار دارند. و در رابطه با اسم اعظم و مقام جامعیت آن اسم حضرت صادق علیه السلام می‌فرمایند: «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى خَلَقَ أَسْمَاءً بِالْحُرُوفِ وَ هُوَ عَزَّ وَ جَلَّ بِالْحُرُوفِ غَيْرُ مَنْعُوتٍ وَ بِاللَّفْظِ غَيْرُ مُنْطَقٍ»<sup>24</sup> خدای تبارک و تعالی اسم را به حروف آفرید و آن جناب عز و جل به حرف‌ها منعوت نبود و بدون آن که به لفظی تلفظ کند. اسمی که در روایت فوق مطرح است همان نخستین مخلوق یعنی نور محمدی صلی الله علیه و آله است که حامل عالم عقل و نفس و مثال و طبع است.

در فراز «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ مِنْ عِزَّتِكَ بِأَعَزِّهَا وَ كُلُّ عِزَّتِكَ عِزِّيذَةُ اللَّهِمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِعِزَّتِكَ كُلِّهَا» نظر به نور اسم عزیز داری و آن نحوه از حضور حق در عالم که غالب و قاهر بر هر چیزی است و سلسله‌ی وجود سراسر مسخر امر اوست و از این منظر بر او می‌نگرید و متوجه می‌شوید همه‌ی مبادی تأثیر، مظاهر قدرت و عزت اوست و با تجلی آن نور بر جان سالک

23 - سید جلال الدین آشتیانی، شرح فصوص (قیصری)، مقدمه قیصری، ص 118.

24 - التوحید للصدوق، ص 191.

از یک طرف سالک برای خود قدرت و عزتی نمی‌بیند و از طرف دیگر همه‌ی عزت را در خدا می‌یابد آن هم به صورتی «اعزّ».

در فرازی که اظهار می‌دارید: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ مِنْ مَشِيَّتِكَ بِأَمْضَاهَا وَكُلِّ مَشِيَّتِكَ مَاضِيَةَ اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِمَشِيَّتِكَ كُلَّهَا» نظر به اراده‌ی نافذ خداوند دارید که هیچ مانعی در مقابل آن نیست زیرا همه‌ی موجودات حاصل اراده و مشیت اوست و از شئون الهی به حساب می‌آیند. پس فعل خداوند همان اراده‌ی اوست و عالم همه و همه صورت آن اراده است و از او می‌خواهید با نافذترین اراده‌ها بر جان شما تجلی کند تا منفعل انانیت خود نشوید و سراسر زندگی شما حاکمیت خواست خداوند گردد تا آن‌جا که متوجه می‌شوید هر جا اراده‌ی الهی در میان است آن نافذترین اراده است پس کافی است خود را در معرض مشیت الهی قرار دهید.

در فراز توجه به قدرت الهی اظهار می‌دارید: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ مِنْ قُدْرَتِكَ بِالْقُدْرَةِ الَّتِي اسْتَطَلَّتْ بِهَا عَلَى كُلِّ شَيْءٍ وَكُلُّ قُدْرَتِكَ مُسْتَطِيلَةٌ اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِقُدْرَتِكَ كُلَّهَا» خدایا! از نور قدرت تو که بر هر چیز استیلا دارد تقاضای توجه دارم تا با آن اسم بر من تجلی کنی و نور سلطنت تو بر همه‌ی عالم به جان من روشنایی بخشد و در آن صورت است که متوجه می‌شوم احاطه و افاضه بر اعیان موجودات معنی قدرت حقیقی تو بر هر چیز است. چون تا احاطه‌ی علمی بر اعیان اشیاء نباشد و از آن موضع، فیض وجود بر مخلوقات جاری نگردد استتاله و سلطنت تصور ندارد. در چنین شرایطی می‌فهمی هر قدرتی در صورتی قدرت است که از قدرت حق مطلق باشد.

در فرازی که اظهار می‌دارید: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ مِنْ عِلْمِكَ بِأَنْفَذِهِ وَ كُلُّ عِلْمِكَ نَافِذٌ اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِعِلْمِكَ كُلِّهِ» نظر به علم نافذ الهی دارید که هیچ حجابی در مقابل آن نیست و از خدا می‌خواهید بهره‌ای از آن علم بر جان شما بیفشانند تا متوجه حضور حق در همه‌ی عالم شوید. علم نافذ خدا اقتضا می‌کند که او با همه‌چیز به فیض منبسط خود همراه باشد به همان معنی که در قرآن می‌فرماید: «وَهُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَهٌ وَ فِي الْأَرْضِ إِلَهٌ»<sup>25</sup> و از آن جایی که مخلوقات همه تجلیات نور وجود خداونداند، علم خداوند به خودش، علم اوست به همه‌ی اشیاء به همان نحوی که به خود علم دارد. این نوع علم را در این فراز از خدا طلب می‌کنید و شرط آن نفی هرگونه نظر به خود و انانیت خود است تا خداوند ما را با بقای خود باقی دارد و علم شهودی الهی برای ما حاصل شود.

در فرازی که اظهار می‌دارید: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ مِنْ قَوْلِكَ بِأَرْضَاهُ وَ كُلُّ قَوْلِكَ رَضِيٌّ اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِقَوْلِكَ كُلِّهِ» نظر به نور قول الهی دارید که بر سراسر جان اولیاء خود تجلی کرده و تقاضای پرتوی از آن نور را دارید تا به تفهیم الهی قلب شما حامل معانی عالی‌هی عالم معنا شود. وقتی قلب سالک مزه‌ی نور قول الهی را چشید و فهم معنوی قول رضی، او را منور کرد به طوری که هیچ حجابی و سخطی در آن قول نبود، سالک طالب رضایت‌بخش‌ترین قول می‌شود تا او را به عالی‌ترین منزل راهنمایی کند و در بندگی به فعلیت کامل رساند.



برای جان سالک رضایت‌بخش‌ترین قول، علم توحید و علم تهذیب است که جان را از نگاه به خود باز دارد و مشغول نگاه به حق نماید و این همان توحید محمدی ﷺ است که به صورتی جامع در شب قدر بر قلب مستعدین تجلی می‌کند و این به شرطی است که گوینده‌ی این فراز طالب چنین قولی باشد.

وقتی اظهار می‌دارید: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ مِنْ مَسَائِلِكَ بِأَحَبِّهَا إِلَيْكَ وَ كُلُّهَا إِلَيْكَ حَبِيبَةُ اللَّهِمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِمَسَائِلِكَ كُلِّهَا» با همان چشمی که ذات را می‌بینید و بر اسماء الهی نظر می‌کنید قلب خود را متوجه احوالاتی می‌نمایید که به لطف الهی در شما ایجاد می‌شود و در اثر آن، سؤال از خداوند جانتان را فرا می‌گیرد. زیرا برای انسان سؤال حقیقی حاصل نمی‌شود مگر آن که حضرت حق با کمالات خاصش بر او تجلی کند و او را شیفته‌ی خود گرداند و سالک با نظر به آن کمالات وجودی، فیض الهی را استدعا می‌کند و قلب خود را مستعد تجلیات الهی می‌نماید و نظر به دوست‌داشتنی‌ترین سؤال نزد خداوند را دارد که عبارت است از طلب خدا و طلب محبت به اولیاء الهی تا آنجایی که می‌یابد هر چه نزد خداست دوست‌داشتنی‌ترین چیزها است و اظهار می‌دارد: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِمَسَائِلِكَ كُلِّهَا» خدایا! نور همه‌ی آن چه را از تو تقاضا می‌کنم می‌خواهم زیرا هر آن چه از تو بخواهم بهترین است که گفت:

در بلا هم می‌چشم الطاف او      مات اویم، مات اویم، مات او  
سپس اظهار می‌داری: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ مِنْ شَرَفِكَ بِأَشْرَفِهِ وَ كُلُّ شَرَفِكَ شَرِيفُ اللَّهِمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِشَرَفِكَ كُلِّهِ» در این فراز نظر به حقیقت

شرف الهی دارید که حقیقتی است خاص. حضرت حق شرف محض است و در مقابل او پستی محض قرار دارد. هر شرفی آن‌گاه حقیقی است که از خدا متجلی شده باشد و هر جا پرتو او در صحنه است همه‌ی شرف همان جا است و به همین جهت عرضه می‌دارید: «وَكُلُّ شَرَفِكَ شَرِيفٌ» چون چیزی مانع حضور شرف مطلق او نمی‌تواند باشد.

آن‌گاه نظر را به سلطنت مطلقه‌ی او می‌اندازید و اظهار می‌کنید: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ مِنْ سُلْطَانِكَ بِأَدْوَمِهِ وَكُلُّ سُلْطَانِكَ دَائِمٌ اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِسُلْطَانِكَ كُلِّهِ» می‌بینی چگونه عالم در احاطه‌ی قیومیه‌ی اوست. وقتی نظر به نور سلطنت مطلقه‌ی حضرت حق نمودید حقیقتی بر قلب شما تجلی خواهد کرد که تمام موجودات عالم را «فقیر إلى الله» می‌یابید و این‌که همه‌ی عالم در امکان ذاتی خود عین اتصال به وجوب ذاتی حق‌اند و چون هرگز ممکن‌الوجود از امکان ذاتی خود خارج نمی‌شود، هرگز اتصال به حضرت واجب‌الوجود منقطع نمی‌گردد و لذا دائماً متصل به فیض حق است. در احاطه‌ی سلطنت مطلقه‌ی او تقاضای تجلی چنین حقیقتی را بر قلب خود دارید تا بتوانید اظهار کنید: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِسُلْطَانِكَ كُلِّهِ» و همواره در هر جا سلطنت مطلقه‌ی او را بیابید.

با اظهار: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ مِنْ مُلْكِكَ بِأَفْخَرِهِ وَكُلُّ مُلْكِكَ فَآخِرٌ اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِمُلْكِكَ كُلِّهِ» به مالکیت حق آن‌هم به فاخر بودن آن مالکیت نظر دارید تا چنین مالکیتی بر قلب شما تجلی کند و نظام عالم را أحسن و اتم بنگرید و از ارتباط با مراتب غیبی عالم که سراسر فاخر است محروم نگردید.

می گویی: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ مِنْ غُلُوكَ بِأَعْلَاهُ وَكُلِّ غُلُوكَ غَالِ اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِغُلُوكَ كُلِّهِ» تا چشم دل متوجه حقیقت علو بگردد و به عنوان یک واقعیت عینی قلب به آن نظر کند، تا هر علوی را آینه‌ی نمایش او بیاید و از آن مهم تر در علو مطلق او هر علوی را به تماشا بنشینید و از علوهای ساختگی که از علو مطلق منقطع اند روی برگردانید.

از آن جایی که فیض و منت الهی همواره بوده و هست، می گویی: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ مِنْ مَنَّكَ بِأَقْدَمِهِ وَكُلِّ مَنَّكَ قَدِيمِ اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِمَنَّكَ كُلِّهِ» فیض گرانقدر او همان منت است و به جهت گرانقدری اش منت گفته اند، همان طور که می گوید آن کالا چند «من» است. هر اندازه فیض به خدا نزدیک تر باشد بیشتر از حدوث فاصله دارد و از آن جایی که در نهایت متوجه می شوید تمام عالم، فیض خدا است و از او هیچ انقطاعی ندارد اظهار می دارید: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِمَنَّكَ كُلِّهِ» خدایا از تو تقاضای هرگونه فیضی را دارم که مناسب استعدادهای من باشد که آن فیض نزدیک ترین فیض به تو و کامل ترین است.

می گوید: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ مِنْ آيَاتِكَ بِأَكْرَمِهَا وَكُلِّ آيَاتِكَ كَرِيمَةً اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِآيَاتِكَ كُلِّهَا» می خواهید قلب شما همان طور که محل تجلی کلمات الهی بود، محل تجلی آیات الهی شود و سراسر عالم برای شما آینه‌ی انس با پروردگارتان گردد و دنیا را نقشی از عالم غیب و قیامت بنگرید. چون انسان حجاب را پاره کرد ظهور حق را در همه‌ی اشیاء و احاطه‌ی او را بر همه‌ی آن‌ها خواهد دید و می یابد که همه‌ی عالم

نشانه‌های کمال مطلق اویند و بر همین اساس از حضرت حق می‌خواهی با نوری که همه‌ی آیات دارند بر شما نظر کند.

در یک جمع‌بندی عرضه می‌دارید: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِمَا أَنْتَ فِيهِ مِنَ الشَّانِ وَالْجَبْرُوتِ وَأَسْأَلُكَ بِكُلِّ شَأْنٍ وَحَدِّهِ وَجَبْرُوتِ وَحَدِّهَا» خداوند! از تو نور آن چه شآن و جبروت تو است می‌خواهم، به آن چه تو به تنهایی از «شآن و جبروت» در آن قرار داری. قرآن در وصف خداوند می‌فرماید: «كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ»<sup>26</sup> حضرت حق در هر آنی در شأنی است و متجلی به اسمی است. سالک به حکم ظرفیت انسانی خود طالب تجلی همه‌ی شئون الهی است و می‌خواهد تا حق تعالی با یک‌یک اسماء‌اش بر او تجلی کند و به مقام هر یک از آن اسماء محقق شود و قلبش قابلیت اسم جامع را پیدا کند تا همه‌ی جبروت و سلطان الهی را درک نماید. در آن صورت شآن و جبروت الهی هر کدام جدا جدا در حال انسان بسط و تفصیل می‌یابد و این همان «صحو» بعد از «محو» و یا «بقاء» بعد از «فنا» است.

در آخر به کمک رازی از رازهای عالم اعلی اجابت دعای خود را تضمین می‌کنید و عرضه می‌دارید: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِمَا تُجِيبُنِي حِينَ أَسْأَلُكَ فَأَجِبْنِي يَا اللَّهُ» خدایا! از تو به آن چه اجابت می‌کنی، آن گاه که از تو سؤال می‌کنم می‌خواهم که اجابت‌نمایی یا الله. ملاحظه کنید که چگونه اجابت را از اسم اجابتش می‌خواهید و در عین حال نظر به «الله»

دارید که جامع همه‌ی اسماء است تا با نور اسم الله تجلی همه‌ی آن اسمایی را که طلب کردید یکجا مرحمت فرماید.

ملاحظه فرمودید که:

1- در هر فرازی از فرازهای دعای سحر ابتدا نظر به نور اسمی از اسماء الهی کردید تا خداوند بر اساس آن اسم بر جان شما تجلی کند، سپس دل را به جنبه‌ی متعالی آن اسم معطوف داشتید تا جایی که دل آنچنان شکوفا شود که از هر جنبه‌ای از جنبه‌های آن اسم متوجه جنبه‌ی متعالی آن اسم گردد چون با توجه به نور توحید و وحدت تشکیکی وجود، متوجه می‌شوید هر جلوه‌ای از جلوات نور اسماء الهی، مرتبه‌ای کامل‌تر را در باطن خود دارد و جهت اُنس با آن مرتبه، طالب رفع حجاب‌اید و اظهار کردید: «هر جلوه‌ای که از تو باشد، کامل‌ترین و شدیدترین است.» سالک در نتیجه‌ی چنین سیری در پرتو نور آن اسم، به حق مطلق می‌رسد و در نهایت اظهار می‌دارد: «خدایا از تو به نور آن اسم تو، به صورت کلی تقاضای توجه دارم.» سالک در این قسمت نظر به حق مطلق نموده، تا حق مطلق به نور آن اسم بر قلب او تجلی کند. در مسیر توحیدی از این هم جلوتر می‌آید و از اسم خاص به اسم الله می‌رسد و حقیقت جامع همه‌ی اسماء یعنی حضرت «الله» را در هر منظری می‌نگرد. چون قبل از آن که مظهر دیده شود این مطلق است که دیده می‌شود. قرآن در همین رابطه می‌فرماید: «أَوَلَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ»<sup>27</sup> و لذا مولی‌الموحدين ﷺ می‌فرماید: «ما رَأَيْتُ شَيْئًا إِلَّا وَرَأَيْتُ اللَّهَ قَبْلَهُ وَمَعَهُ

و بَعْدَهُ». و چون تشکیک در ظهور است لذا هر اندازه انسان‌ها توحیدی‌تر شوند راحت‌تر حجاب مظاهر از مقابل قلب آن‌ها مرتفع می‌شود.

2- در مسیر رجوع الی الله، ابتدا جمال حق را در مظهری مثل گُل می‌بینید و به اسم جمال منتقل می‌شوید و ذات‌بینی را در صفتی خاص تجربه می‌کنید تا آن‌جا که «الله» را بیابید و از آینه‌ی اسم «الله» به اسم جمال او بنگرید که این غایت‌القصوای سیر الی الله است. در مسیر «إلیه راجعون» باید دل انسان خدایین شود و بتواند به «الله» برگردد.

3- در روش حضوری و انکشافی، قلب انسان با «وجود» یا «ذات» روبه‌رو می‌شود و هر جا ذات در میان باشد قلب انسان بدون هیچ واسطه‌ای از نور آن بهره‌مند می‌شود. عمده آن است که بتوانیم قلب را طوری تربیت کنیم که هنر ذات‌بینی پیدا کند، در آن حالت خود ذات، دلیل خود است.

4- ذات خدا با صفاتش متحد است پس خدا، خدایی نیست که جمال دارد بلکه خداوند همان جمال است. پس حضور اسمای الهی در صحنه، عبارت است از حضور حق به صفتی خاص. می‌گوییم: «خدایا از تو خودت را به نور جمال می‌خواهم» چون او همان جمال است. وقتی با نظر به جمال حق، آن نور بر قلب شما تجلی کرد طالب شدت بیشتری از آن نور شدید و به همین جهت نظر به «أجمل» آن نور کردید و در نهایت با فنای کامل می‌باید که همه‌ی جمال او جمیل است.

«وَالسَّلَامُ عَلَیْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَکَاتُهُ»

## منابع

قرآن

نهج البلاغه

شرح دعای سحر، امام خمینی «رحمة الله عليه»

فصوص الحکم، محی الدین

مصباح الانس، فناری

اسفار اربعه، ملاصدرا «رحمة الله عليه»

مفاتیح الغیب، ملاصدرا «رحمة الله عليه»

تفسیر المیزان، علامه طباطبائی «رحمة الله عليه»

تفسیر تسنیم، آیت الله جوادی آملی

انسان شناسی در اندیشه امام خمینی، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی

بحار الأنوار، محمد باقر مجلسی «رحمة الله عليه»

الکافی، ابی جعفر محمد بن یعقوب کلینی «رحمة الله عليه»

مشنوی معنوی، مولانا محمد بلخی

احیاء علوم الدین، ابو حامد غزالی

مصباح الهدایة الی الخلافة و الولاية، امام خمینی «رحمة الله عليه»

انسان در اسلام، آیه الله جوادی

تفسیر انسان به انسان، آیت الله جوادی آملی

اسماء حسنی، آیت الله محمد شجاعی

نصوص الحکم بر فصوص الحکم، فارابی، آیت الله حسن زاده آملی

التوحید، شیخ صدوق «رحمة الله عليه»

تحف العقول، ابن شعبه حرانی «رحمة الله عليه»

## آثار منتشر شده از استاد طاهرزاده

- معرفت النفس و الحشر (ترجمه و تنقیح اسفار جلد 8 و 9)
- گزینش تکنولوژی از دریچه بینش توحیدی
- علل تزلزل تمدن غرب
- آشتی با خدا از طریق آشتی باخود راستین
- جوان و انتخاب بزرگ
- روزه ، دریچه‌ای به عالم معنا
- ده نکته از معرفت النفس
- ماه رجب ، ماه یگانه شدن با خدا
- کربلا، مبارزه با پوچی‌ها (جلد 1 و 2)
- زیارت عاشورا، اتحادی روحانی با امام حسین علیه السلام
- فرزندانم این چنین باید بود (شرح نامه حضرت علی به امام حسن «علیهما السلام»، نهج البلاغه، نامه 31)
- فلسفه حضور تاریخی حضرت حجت علیه السلام
- مبانی معرفتی مهدویت
- مقام لیلة القدری فاطمه علیها السلام
- از برهان تا عرفان (شرح برهان صدیقین و حرکت جوهری)
- جایگاه رزق انسان در هستی
- زیارت آل یس، نظر به مقصد جان هر انسان
- فرهنگ مدرنیته و توهم
- دعای ندبه، زندگی در فردایی نورانی
- معاد؛ بازگشت به جدی‌ترین زندگی
- بصیرت فاطمه زهرا علیها السلام